

**" بیم و امید " های جمهوری
اسلامی
(در دوره ریاست جمهوری روحانی)**

**محمد نبوی
2014**

فهرست

فصل اول (عروج دوباره اصلاحات)

صفحه 4 - 24

فصل دوم (تغییردرسیاست خارجی ایران و آمریکا)

صفحه 25 - 31

فصل سوم (دولت روحانی و بحران اقتصادی)

صفحه 32 - 37

فصل چهارم (مؤلفه های شکست دولت روحانی)

صفحه 38 - 45

فصل پنجم (پلاتفرم دولت روحانی)

صفحه 46 - 53

فصل ششم (برنامه اقتصادی دولت روحانی)

صفحه 54 - 67

فصل هفتم (بحران اقتصادی و زندگی کارگران)

صفحه 68 – 82

فصل هشتم (منشاء قدرت رژیم جمهوری اسلامی)

صفحه 83 – 97

فصل نهم (منشاء قدرت طبقه کارگر)

صفحه 98 – 114

فصل دهم (اپوزیسیون جمهوری اسلامی در دوره روحانی)

صفحه 115 – 133

فصل یازدهم (جمهوری اسلامی – طبقه کارگر و انقلاب آتی)

صفحه 134 – 160

فصل اول

عروج دوباره اصلاحات

در آخرین سال (دوره دوم) ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد (تابستان 1391 تا تابستان 1392) روند اوضاع سیاسی در ایران بسرعت به سمت یک بحران گسترده سیاسی ، اقتصادی و حکومتی پیش رفته بود.

بحران اقتصادی سرمایه داری ایران نسبت به سالهای نخست ریاست جمهوری احمدی نژاد عمیقتر شده بود. در نتیجه این بحران، بسیاری از رشته های تولیدی با رکود روبرو شده و ورشکستگی، تعطیلی و پایین آمدن ظرفیت تولیدی کارخانه ها به یک نرم عمومی تبدیل شده بود. افزایش میلیونی ارتش بیکاران، سقوط ارزش پول ایران در بازار ارز و تورم و گرانی سرسام آور، از نشانه های بارز این دوره بود که دریکسال آخر دولت احمدی نژاد، هر روز ابعاد تازه ای به خود می گرفت.

به اجرا درآوردن تحریم های اقتصادی از جانب شورای امنیت سازمان ملل متحد در سالهای قبل و تشدید آن از طرف ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد ، مضاف بر بحران سرمایه داری ایران، بر وخامت اوضاع آشفتهی اقتصادی ایران افزوده بود.

در آن مقطع معین تصور اینکه دولت احمدی نژاد قادر به کنترل این بحران باشد نه تنها بسیار کم بود ، بلکه بخش وسیعی از حکومتیان و دست اندرکاران خود رژیم نیز، دولت را ، عامل تشدید این بحران و بن بست اقتصادی میدانستند.

رژیم جمهوری اسلامی اگرچه در مدت زمانی قریب به 35 سال قادر شده بود، خطر یک انقلاب ضد سرمایه داری را از سر بورژوازی ایران دور کند ، اما علیرغم تقلاهش هنوز هم نتوانسته به رژیم متعارف طبقه سرمایه دار تبدیل شود. این رژیم نتوانسته ساختارهای سیاسی، حقوقی، اداری و فرهنگی متناسب با نیاز و مقتضیات سرمایه داری ایران را تأمین کند. روند تلاش برای انطباق ساختاری متناسب با سرمایه جهانی ، اگرچه در دوره حکومت اصلاحات خاتمی پیشرفتهای کندی پیدا کرده بود، اما در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، این

تلاش بشکل کم سابقه ای شکست خورد. وجود طیف وسیعی از نیروها و نمایندگان سیاسی طبقه سرمایه دار در صفوف اپوزیسیون رژیم در اواخر دولت احمدی نژاد، نشانه همین واقعیت بود.

برجسته ترین شاخص های وضعیت بحرانی رژیم جمهوری اسلامی در یکی، دو ماه قبل از روی کار آمدن دولت روحانی را، میتوان در، بهم ریختگی صفوف حکومت، از هم پاشیدگی اوضاع اقتصادی، فضای گسترده خشم و اعتراض کارگران و توده های مردم علیه حاکمان جمهوری اسلامی و همچنین بوی باروت و شبخ جنگ و حمله آمریکا، که بصورت عمدی توسط رسانه های سرمایه جهانی و دول امپریالیستی و لابی های طرف دار اسرائیل و عربستان سعودی به مشام میرسید، خلاصه کرد.

نهادهای حکومتی نظیر بیت رهبری، قوه قضائیه، مجلس شورای اسلامی، نهاد ریاست جمهوری و نیروهای سرکوب و امام جمعه ها، بر سر همه چیز از اقتصاد و بانک مرکزی و صندوق تامین اجتماعی و یارانه ها گرفته تا انتخابات و نحوه

استخدامها و دخل و تصرف در استانداریها و مراکز تصمیم گیری و بانکها و سیاست خارجی و حوزه فقها و غیره با هم گلاویز میشدند و هرکدام از سنگر جداگانه ای به هم چنگ و دندان نشان میدادند.

پرونده هایی که اینها از دزدیها و فساد و بزل و بخششهای میلیاردی یکدیگر و یا مقامات سابق حکومت رو میکردند، واقعا" تا آن زمان بی سابقه بود. تمام تلاش مشترک سران ریز و درشت حکومت در این دوره این بود که ، کاری کنند که این اختلافات به نمایش انتخاباتی دوره یازدهم سرایت نکند. درچنین شرایطی که حاکمان جمهوری اسلامی بهم شیرو تیر میکشیدند و چنگ و دندان نشان میدادند، وضعیت اقتصاد بحران زده حکومت با گسترش نزاع نهادهای اجرایی و قانونگذاری و مالی، دچار آشفتگی باورنکردنی ای شده بود و تحریمهای بین المللی نیز که هرروز گسترده تر میشد، این آشفتگی و فلج اقتصادی را عمیقا تشدید کرده بود.

طرح "هدفمند کردن یارانه ها" که به زعم حکومتیان قرار بود با تحمیل ریاضت اقتصادی به مردم، چاشنی توصیه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول باشد و اقتصاد جمهوری

اسلامی را از رکود و بحران بدر آورد و احیا کند، اگرچه من حیث المجموع عاملی بود که توانست به نسبت زیادی از خشم توده های مردم بکاهد اما عملاً" به یک کانون داغ جنگ و کشاکش میان سران حکومت تبدیل شده بود. مجلس با توجه به بحران زا بودن و هزینه بردار بودن آن میخواست یارانه ها را متوقف کند و دولت احمدی نژاد برعکس میخواست با تاکید بر ادامه آن و متهم کردن طرف مقابل به کارشکنی، گناه شکست این طرح را به گردن مجلس بیندازد .

درست درچنین شرایط و اوضاع و احوالی بود که ایالات متحده امریکا وهم پیمانان اش در اتحادیه اروپا، تشدید فشار بر جمهوری اسلامی، برای کنترل برنامه های اتمی آن را، به وسیله ای برای کوتاه کردن دست جمهوری اسلامی از دخالت در کانونهای بحران منطقه خاورمیانه تبدیل کرده بودند و رژیم جمهوری اسلامی که از دوره ریاست جمهوری رفسنجانی تا این مقطع (اواخر ریاست جمهوری احمدی نژاد) ، همواره تبدیل شدن به یک قدرت اتمی را رمز بقاء خود میدانست و از پافشاری بر پروژه های هسته ای ، این هدف را دنبال میکرد تا بلکه بتواند در منازعات منطقه ای موقعیت برتری را کسب

نماید و از این طریق بتواند گشایشی در اوضاع اقتصادی بوجود آورد، بصرافت افتاد تا از بوی باروت (تبلیغات جنگ طلبانه آمریکا و تحریکات اسرائیل و عربستان) و همچنین از نبود الترناتیو جایگزینی حکومت در یک برآمد محتمل اجتماعی استفاده کند و یک بار دیگر بکمک ایجاد توهم در بخشی از توده مردم، مخصوصاً "اقتدار متوسط جامعه"، ضمانت بقای خود را برای دوره ای دیگر تامین نماید.

بهمین خاطر بود، رژیم جمهوری اسلامی علیرغم اینکه مدت بیش از سه دهه قطع رابطه سیاسی و خصومت با آمریکا را به عنوان یکی از دستاوردهای مهم خود معرفی می کرد و شعار "مرگ بر آمریکا" را به بخشی از هویت ایدئولوژیک خود تبدیل کرده بود و همچنین علیرغم اینکه آشکار بود که هر گونه سازش این رژیم در مذاکره با آمریکا بر سر برنامه های هسته ای، نمیتوانست یک شکست و عقب نشینی تمام و کمال به حساب آید و ممکن بود، آغاز روندی شود که اقتدار رژیم را در نزد افکار عمومی مردم ایران و منطقه به کلی درهم بشکند، اما جمهوری اسلامی این ریسک را با رو کردن کارت حسن روحانی برای جانشینی محمود احمدی نژاد پذیرفت.

اساسی ترین امیدواری نظام جمهوری اسلامی و همچنین سرمایه داری جهانی از همان روزهای نخست شکست انقلاب ایران (حدوداً سال 1361) پاسخگویی به نیازهای انکشاف اقتصادی سیستم تولیدی سرمایه داری ایران بود. این امیدواری بعد از جنگ هشت ساله ایران و عراق و دوره ریاست جمهوری رفسنجانی به پلاتفرم توسعه اقتصادی برمبنای دستورالعمل های بانک جهانی و پذیرفتن نئولیبرالیزاسیون اقتصادی بعنوان شاخص ترین آلترناتیو رژیم جمهوری اسلامی (رهبر + دولت) شد . معنی و مفهوم بازسازی اقتصادی یا عبارت دیگر فراهم آوردن شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای یک دوره دیگر کارکرد سرمایه ، یعنی فراهم آوردن شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای انباشت سرمایه و تداوم و توسعه صنعتی شدن سیستم سرمایه داری ایران وانطباق یافتن با سرمایه جهانی به آنچنان کلاف سردرگمی تبدیل شده است که هیچیک از جناحهای جمهوری اسلامی تاکنون قادر به گشودن آن نشده اند.

کلاف سردرگم بازسازی سرمایه داری ایران، درمیدان جنگ طبقاتی و بیم و امید رژیم جمهوری اسلامی برای کسب پیروزی

در این میدان ، همواره درگرو متحقق کردن یک مساله اساسی بوده است : " درهم شکستن مبارزه و مقاومت توده های مردم و در راس آن مبارزه و مقاومت طبقه کارگر". در واقع جنگ و کشمکش بورژوازی ایران و جناحهای رژیم جمهوری اسلامی همواره بازتابی بوده از مبارزات و مقاومت توده های مردم (زنان و جوانان) و در راس آن طبقه کارگر. به این صورت ، کل در هم ریختگی اقتصادی در پایان دوره دوم ریاست جمهوری احمدی نژاد وشایعه فزونی گرفتن تحریمها و فلج نسبتاً کامل صادرات و فروش نفت ، اگرچه فشار اصلیش بر دوش کارگران و توده های مردم بود، اما بازتاب یک جنگ طبقاتی واقعی بود که هنوز بورژوازی ایران در آن نه تنها به پیروزی کامل نرسیده ، بلکه بیم شکست در این نبرد هنوز قادر است تنش های جدی و تازه ای در صفوف آن بوجود آورد. تمکین خامنه ای و سپاه پاسداران به پذیرفتن گرایشی از حاکمیت که قادر باشد با سلاح جدیدی درهم شکستن مبارزه و مقاومت توده های مردم و طبقه کارگر را بعهده گیرد یکی از این تنش ها بود. واقعیت این بود که تحمیل خفقان، فقر و فلاکت بیشتر به توده های مردم و طبقه کارگر به بهانه فضای جنگی بوجودآمده از سوی لابی های

اسرائیل و عربستان و بورژوا ناسیونالیست های ایران و همچنین به بهانه تحریم، دیگر بشکل سالهای آخر دولت احمدی نژاد ممکن نبود بر عدم توانائی خود در بازسازی سرمایه داری ایران سرپوش بگذارد، ادامه این وضعیت در اواخر دولت احمدی نژاد دیگر خاصیت خود را از دست داده بود و رژیم سرمایه برای مقابله و سرکوب، به حربه ها و سلاح های جدیدی نیاز داشت.

دولت تدبیر و امید روحانی بر بستر چنین اوضاع و احوالی متولد شد. اوضاع و احوالی که طرفین مخاصمه یا بعبارت دیگر طبقات اصلی جامعه به سازوبرگ تازه برای ادامه جنگ طبقاتی نیاز داشتند. طبقه کارگر بدلیل عدم سازمان یابی، توان دستیابی به قدرت سیاسی برای سامان دادن به اوضاع اقتصادی را بر مبنای تولید سوسیالیستی نداشت و بورژوازی ایران نیز قادر به سرکوب کامل طبقه کارگر و بازسازی تولید سرمایه داری برای دوره ای از رونق اقتصادی و انباشت سرمایه نبود. ائتلاف رفسنجانی، خاتمی و روحانی تنها راه برون رفت از بحرانی که کل ساختار اقتصاد ایران را در معرض فروپاشی قرار داده بود در این می دیدند که مناسبات

خود را با قدرت های غربی و در راس آنها آمریکا عادی کنند و بهمین منظور در مسیر مذاکرات رسمی و علنی و سازش با آمریکا و قدرتهای اروپایی بر سر برنامه های هسته ای قرار گرفتند. بهبود مناسبات با غرب و فراهم کردن تسهیلات برای سرمایه گذاری خارجی تنها گزینه ای بود که میتوانست فرصت تهیه سازوکار مناسب برای تغییر در شیوه سرکوب توده های مردم و کنترل جنبش های اجتماعی و جنبش کارگری را در اختیار رژیم جمهوری اسلامی قرار دهد. سایر جناح های رژیم جمهوری اسلامی اگرچه مخالفت هایی با ائتلاف اصلاح طلبان حکومتی و رفسنجانی و روحانی داشتند، اما این اختلافات از فرط درماندگی بود وگرنه از لحاظ برنامه توان مخالفت را نداشتند. در عمل از مدت ها قبل کلیت رژیم جمهوری اسلامی در مورد سیاست تعدیل ساختاری متحد و یکدست بودند. از لحظه پایان جنگ با عراق و حتی در زمان خود خمینی بود که کلیت نظام تصمیم گرفت بتدریج روند تعدیل ساختاری اقتصاد ایران را انجام دهد و در یک پروسه معین مایحتاج اولیه و ضروری توده های مردم از قبیل نان و آب و برق و گاز و نفت و درمان و بهداشت و آموزش و پرورش را به قیمت بازار آزاد در اختیار آنان قرار دهند. در این

مدت دو دولت هاشمی رفسنجانی ، دو دولت خاتمی و دو دولت احمدی نژاد در راس قوه ی مجریه و ابزار سرکوب و مجری سیاست های طبقه ی حاکم بوده اند. هیچ یک از این دولت ها در سیاست تعدیل ساختاری و نئولیبرالیسیون اقتصاد ایران کم ترین اختلافی نداشته اند. اختلاف برسر استراتژی تحقق بازسازی اقتصاد ایران و متعارف شدن با سرمایه جهانی است که تحقق آن به یک مسئله بسیار مهم و اساسی گره خورده است و آن سرکوب قطعی جنبش های اجتماعی و در راس آنها جنبش کارگری و استقرار امنیت برای فراهم کردن دورتازه ای از رونق اقتصادی و ایجاد کار و توسعه صنایع ایران میباشد. تمامی این دولتها در خدمت صادقانه به سرمایه و سود و بازار از هم سبقت گرفته اند ، اگر تفاوت هایی هست که صد البته هست در مبانی و برنامه نیست ، حتی مربوط به تفاوت در تاکتیک و تفاوت در مدیریت هم نبوده است. رفسنجانی گاردش در مورد شرکت دادن سرمایه داران وطنی بازتر است و رهبر بسته تر . احمدی نژاد با شعار انکار هولوکاست سرمایه را به اعتصاب و فرار می کشد و خاتمی و روحانی با وعده سرخرمن توده هارا متوهم و سرمایه داران را مردد نگه میدارند.

در زمینه خصوصی سازی؛ نیز اگرچه اصولاً رژیم جمهوری اسلامی با اتکا به مبانی دین اسلام همواره حفظ و حراست از مالکیت خصوصی را یکی از وظایف اصلی خود به حساب آورده و پایبندی به آن را در اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی و مواد متعددی از قانون جزای عمومی، قانون مدنی و قانون تجارت و قانون بین الملل یادآور شده است؛ اما برخورد خمینی و خامنه ای و دولت های سازندگی رفسنجانی و اصلاحات خاتمی و عدالت محور احمدی نژاد و تدبیر و امید روحانی یکسان عمل نکرده است. در کشورهای سرمایه داری به یک مفهوم وقتی دولت، دولت بورژوازی است دیگر فرق چندانی نمی کند که خدمات اجتماعی و عمومی دولتی باشد یا خصوصی، تفاوت زمانی برای توده های مردم و کارگران معتبر است که دولت سرمایه بخشی از ارزش اضافه را به شکل یارانه (سوبسید) به خدمات اجتماعی اختصاص دهد. در ایران اما خصوصی سازی و حذف یارانه ها نیز اگرچه مورد توافق کلیت رژیم بوده است، اما برخورد تک تک رهبران و روسای جمهور و کارگذاران درجه اول رژیم کاملاً متفاوت بوده است. بنابراین بر خلاف ادعاهای بخش های مختلف اپوزیسیون بورژوازی ریشه اصلی بحران و

رکود اقتصادی ایران، در کمبود زمان لازم برای سردار سازندگی (رفسنجانی) یا عدم جسارت دولت اصلاحات (خاتمی) یا سوء مدیریت دولت عدالت محور (احمدی نژاد) و یا فشار تحریم های اقتصادی نیست، بلکه بحران کنونی ریشه در مناسبات سرمایه داری ایران دارد و کلیت رژیم جمهوری اسلامی عامل تشدید این بحران است.

در زمینه فساد مالی ناشی از اجرا و پیشبرد سیاست های اقتصادی و خصوصی سازی اموال عمومی طی بیش از سی و پنج سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، از طرفی به اعتبار رشد و آگاهی افکار عمومی و رشد و اعتلای جنبش های اجتماعی و مخصوصاً جنبش کارگری و از طرف دیگر حاد شدن رقابت های جناحی ماهیت واقعی فساد که تاروپود رژیم را گرفته است، بر همگان آشکار شده است. متعاقب افشاگری های احمدی نژاد در جریان رقابت های جناحی، توده های مردم از عمق فساد کم مانندی مطلع شده اند که یک پای آن یاران نزدیک بیت رهبری و خود احمدی نژاد بوده اند. اشتباه محض است اگر کسی این فسادها را صرفاً به دولت احمدی نژاد محدود کند.

توده های مردم از مدتها قبل با نام کسانی مانند فاضل حداد و رفیق دوست آشنا بودند. آن دو در دولت سردارسازنگی اموال متعلق به توده های مردم را غارت کرده بودند. نام شهرام جزایری هنوز زبان زد خاص و عام است. بذل و بخشش این آقا به نماینده گان اصلاح طلب مجلس ششم اظهر من الشمس است. اسامی آقایان بابک زنجانی و امیر منصور آریا- نمادهای فساد مالی در دوران دولت عدالت محور احمدی نژاد دست کانگسترهای بزرگ و مافیا های دول سرمایه داری غربی را از پشت بسته است. هر یک از این افراد نماد یک دوره از قدرت دولتی بوده اند و در این رابطه اسحاق جهانگیری معاون اول "حسن روحانی" در مراسم "تجلیل از نخبگان علمی و فرهنگی ویژه دانشجویان شاهد و ایثارگر" اظهار داشت: " امروز فساد مانند خوره به جان این نظام افتاده و مردم می بینند که یک نفر ۹ هزار میلیارد تومان از پول این ملت را به جیب می زند." این سخنان در حالی بیان می شود که "غلامحسین محسنی اژه ای" سخنگوی دستگاه قضایی رژیم اذعان نموده که در اختلاس سه هزار میلیارد تومانی، بیش از ۲۰۰ نفر از مدیران عالی در بانکها، افراد در نهاد ریاست جمهوری، تعدادی از نمایندگان مجلس و بعضی

از کسانی که پیش از این در رده های بالایی از قوه قضائیه در حد معاون رئیس این دستگاه و رئیس حفاظت و اطلاعات قوه قضائیه نیز دست داشته اند.

بنابراین باتوجه به نابسامانی عظیم اقتصادی و هرج و مرج و فساد وسیع در سطوح مختلف رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، این رژیم ناچار بود از طریق سازش با غرب زمینه گشایشی را هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ سیاسی در اذهان توده های مردم بوجود آورد. دولت روحانی زمینه گشایش اقتصادی را جلب حمایت بخش های مختلف سرمایه داران ایران و جذب سرمایه های خارجی میداند و راه حل برون رفت از بحران کنونی را در همان راه حل های کلاسیک بورژوازی یعنی پا گذاشتن بر دوش طبقه کارگر و تشدید استثمار کارگران می داند.

پس از گذشت نزدیک به یکسال از روی کار آمدن دولت حسن روحانی، امیدها برای ترمیم سریع اقتصادی در میان توده های مردم (مشخصاً در میان اقشار متوسط جامعه) ، صاحبان بنگاه های اقتصادی و سرمایه گذاران داخلی و خارجی، دارد بتدریج به نا امیدی تبدیل میشود.

به گزارش تسنیم به نقل از نیویورک تایمز: " طبقه متوسط ایران که در طی سال های گذشته از وضعیت اقتصادی نامطلوب ناشی از مدیریت ناکارآمد و تاثیرات تحریم های بین المللی آسیب دیده بود، در تابستان سال گذشته به حسن روحانی، به عنوان رئیس جمهور جدید رای داد که وعده داده بود رشد اقتصادی را مجدداً به اقتصاد ایران بازگرداند، اما پس از گذشت بیش از هشت ماه از روی کار آمدن دولت حسن روحانی، امیدها برای ترمیم سریع اقتصادی در میان مردم عادی، صاحبان بنگاه های اقتصادی و سرمایه گذاران در حال کمرنگ شدن است. در حالی که اقتصاد دانان می گویند، پول دولت در حال تمام شدن است. هرچند دولت روحانی توانسته است ارزش پول ملی را تثبیت کند، افزایش نرخ تورم را متوقف سازد و به توافقی موقت با غرب بر سر برنامه هسته ای دست یابد، اما به نظر می رسد که دستیابی به وعده های روحانی در مورد رشد اقتصادی، بسیار دشوارتر از این اقدامات است. وی پس از راه یافتن به پاستور متوجه شد که منابع مالی دولت در وضعیت بسیار بدی قرار دارد. بنابراین با نبود دلارهای نفتی و کاهش درآمدهای

مالیاتی، روحانی چاره دیگری جز برداشتن گام هایی در کوتاه مدت که تنها فشار را بر رای دهندگان افزایش می دهد، ندارد. با شروع سال نو، اکنون دولت اقدام به افزایش قیمت حامل های انرژی خواهد کرد. به گفته اقتصاددانان قیمت بنزین و برق در کنار سایر حامل ها نزدیک به ۹۰ درصد افزایش خواهد یافت. کمبود منابع همچنین دولت را ناگزیر ساخته است تا به فکر کاستن از بار مالی پرداخت ماهیانه یارانه به تمام اقشار جامعه بیافتد. در مقابل، دولت روحانی می تواند تنها وعده کاهش نرخ تورم به ۲۵ درصد را در سال ۹۳ به مردم بدهد. بیشتر مردم نگران اند که با کاهش یارانه ها در سال جدید، قیمت ها به شدت افزایش یابند. بورس ایران که به دلیل امید ناشی از روی کار آمدن دولت جدید و انعقاد توافق ژنو، رشد خوبی را شاهد بود، با افت شاخص ها مواجه شده و ۱۴ درصد نسبت به زمان اوج خود در ماه دسامبر (2013) کاهش یافته است. ارزش پول ملی پس از ماه ها ثبات، در طی ماه گذشته ۴ درصد ارزش خود را در برابر دلار از دست داده و قیمت دلار آمریکا در بازار سیاه به بالای ۳۰ هزار ریال رسیده است. به گفته منابع آگاه، برای اولین بار پس از انتخابات، دولت این ماه مجبور شد برای

تقویت ارزش ریال در بازار آزاد دلار توزیع کند. سخنگوی دولت در تلاش برای کم اهمیت جلوه دادن کاهش ارزش ریال گفت، این کاهش در نتیجه افزایش فصلی تقاضا برای ارز به دلیل فرا رسیدن تعطیلات سال نو اتفاق افتاده است. برخی دیگر می گویند، بازارها در حال از دست دادن اعتماد خود به توانایی دولت برای احیای اقتصاد هستند. یک کارشناس بورس اخیرا به یکی از رسانه های ایران گفته است: «مجددا شاهد این هستیم که سرمایه گذاران در حال خارج کردن پول خود از بازار بورس و حضور در بازار ارز و طلا هستند... دولت به هدر دادن پول و زمان ادامه می دهد. سرمایه گذران در حال از دست دادن امید خود هستند.» سعید لیلز، اقتصاد دان مشاور دولت روحانی گفت، نگران است که دولت روحانی، همانند دولت احمدی نژاد، ناگزیر به چاپ پول برای کاهش کسری بودجه خود شود و موجب افزایش تورم گردد. سید علی خامنه ای، رهبر ایران نیز در سخنرانی روز سه شنبه خود در جمع مقامات کشوری این نگرانی ها را منعکس کرد و از دولت خواست تا به اقشار فقیر جامعه توجه کند و به دنبال تحقق عدالت اجتماعی باشد. خامنه ای گفت:

"نظام اسلامی رشد اقتصادی بدون عدالت اجتماعی را نمی

پذیرد"

یک تحلیلگر ایرانی که نخواست نامش فاش شود در این باره به نیویورک تایمز گفت، در طی دهه های گذشته دولت های مختلفی برای اصلاح اقتصاد ایران تلاش کرده اند، و همه آنها این کار را از نظر سیاسی اگر نگوییم غیر ممکن، اما دشوار یافته اند.

سعید لیلانز همچنین گفت: " تمام وعده های روحانی واقع بینانه بودند، اما «اقدامی واقعی» مورد نیاز است. ما باید به طور کامل اقتصادمان را آزاد کنیم. راه دیگری وجود ندارد...

ما باید سرمایه گذاران را به هر قیمتی جذب کنیم."

(به نقل از سایت بی بی سی)

گزارش نیویورک تایمز بخشی از "بیم و امید" های حکومت جمهوری اسلامی را به روشنی بیان کرده است. پرسش اصلی این است که چگونه دولت تدبیر و امید حسن روحانی قادر است به بحران اقتصادی و سیاسی سرمایه داری ایران پاسخ دهد؟ چگونه میتواند به بودجه دولت ثبات بخشد؟ چگونه میتواند نظربانک جهانی و صندوق بین المللی پول را تامین کند و هم

زمان به قول رهبرشان علی خامنه ای " به اقشار فقیرجامعه توجه کند ؟ چگونه قادر است هم زمان سیاست تقلیل بوجه دولتی و ریاضت اقتصادی را اعمال کند و شاهد فقر و فلاکت بیشتر توده های مردم نباشد ؟ این دوباره همان بن بست و کلاف سردرگمی است که ریشه در بحران سرمایه داری دارد و مسئله ای نیست که به سادگی حل شود. دولت تدبیر و امید روحانی قادر نیست بیشتر از اسلاف خویش (دولت سازندگی - دولت اصلاحات - دولت عدالت محور) سرمایه داری ایران را بازسازی نماید . روحانی امیدوار است که با تقلیل بودجه و از راه اعمال ریاضت اقتصادی، بودجه دولتی را ثبات بخشد درحالیکه بیمناک است که ، با نرخ بالای بیکاری بصورت تصاعدی روبه روشود. امیدوار است سیاست خصوصی سازی را به سرانجام برساند، اما بیمناک است که خریدار اول و آخر اموال دولت ، کمپانی های سپاه پاسداران باشد. امیدوار است در زمینه رشد صنایع و تولید موجبات رشد اقتصادی را فراهم کند، اما بیمناک است از اینکه خامنه ای رشد اقتصادی بدون باصطلاح "عدالت اجتماعی" را از وی نپذیرد. واقعیت این است که حکومت سرمایه داری ایران مکانیزم مبارزه طبقاتی را به رسمیت نمیشناسد و امیدوار است

با اعمال سیاست‌های نئولیبرالی که خود در حال زوال است و دارد دوران افولش را میگذراند، اقتصاد بغایت بحران زده ایران را بازسازی نماید. واقعیت این است که عوامل بحران زائی که موجب بی ثباتی سرمایه داری ایران شده اند متعدد و متنوع اند. تعادلی که رژیم جمهوری اسلامی در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی میخواست در مناسبات سرمایه داری ایران بوجود بیاورد مستلزم پیدایش شکل بندی متفاوت نیروهای اجتماعی بر بستر مبارزه طبقاتی است.

فصل دوم

تغییر در سیاست خارجی ایران و آمریکا

عدم موفقیت سیاستهای آمریکا در عراق و افغانستان و متعاقب آن ناهماهنگی و رقابت سرمایه جهانی در برخورد به تحولات در کشورهای شمال آفریقا و در نتیجه، ناکامی های بیشتر آمریکا و بعضی از متحدین اروپائی اش در مصرو لیبی و متعاقب آن در سوریه، لاینحل ماندن پروژه دولت فلسطین و کم شدن باور اسرائیل و عربستان به قدر قدرتی ایالات متحده آمریکا، موجبات نفوذ جریانات اسلامی را به نسبت معینی در منطقه افزایش داد و موقعیت آمریکا را در خاورمیانه با مشکلات تازه ای روبرو کرد. بنابراین از مدتها قبل معلوم بود، تغییر و تحولات در سیاست خارجی ایران در مذاکره با ایالات متحده آمریکا، امری تصادفی و بالبداهه نیست که در نتیجه تدبیر و ذکاوت حسن روحانی بوجود آمده باشد.

تمامی سردمداران حاکمیتی که نظام جمهوری اسلامی نام دارد، درست در فردای ناکامی سیاست صدور انقلاب اسلامی و خاتمه جنگ با عراق میدانستند که هرگونه گشایش جدی در بازسازی اقتصاد ایران و فراهم کردن ملزومات افزایش تولید و

انباشت سرمایه در گرو بازگشت اقتصاد ایران به بازار جهانی سرمایه به رهبری بورژوازی غرب است. نیازی که بیش از هر چیز در گرو تامین امنیت سرمایه در ایران و تضمین بقا جمهوری اسلامی است. مولفه مهمی که جناح موسوم به اصلاح طلبان جمهوری اسلامی را به زعامت روحانی پرچمدار این سیاست کرد در واقع شکافهای تعمیق یافته درون حاکمیت بود که اساسا بازتاب تنش های متعددی بود که ادامه وضع موجود برای جمهوری اسلامی را، از زاویه منافع سرمایه، غیرممکن کرده و پاسخی عاجل برای برون رفت از این وضعیت را میطلبد.

بخشی از این تنش ها، بحران های پایه ای جمهوری اسلامی و اضافه شدن تحریم های فزاینده اقتصادی در چند سال اخیر، فلج شدن بخشی از اقتصاد ایران، بر متن اعتراضات و نارضایتی های عمیق اکثریت محروم جامعه بود، که جناحی از حاکمیت جمهوری اسلامی را متوجه این مساله کرد تا در یک بزنگاه معین از ناکامی های سیاست خارجی امریکا که در منطقه شمال افریقا و خاورمیانه با آن روبرو است، استفاده کند.

سیاست ایالات متحده آمریکا، مدتها قبل از مذاکرات علنی با ایران و در واقع در مواجهه با تحولات شمال آفریقا ثباتش را از دست داده بود. علت این ابهام در سیاست خارجی آمریکا، عمدتاً ناشی از ناتوانی سرمایه جهانی در کنترل کامل بحرانی بود که امپریالیزم آمریکا بیش از سایر دول سرمایه داری خود را موظف به حل آن میدانست. در مصر احیای مجدد رژیم نظامی بدون مبارک، در پی سرنگونی موریسی رئیس جمهور جریان اخوان المسلمین، در نتیجه یک کودتای نظامی، شرایطی بوجود آورد که طی آن آمریکا کیش ومات شد و عملاً متحدین آمریکا با دو بیان متناقض سیاست خارجی آمریکا در مورد اتفاقات مصر روبرو شدند. متحدین آمریکا میدانستند که اوپاما قبل از کودتا در پی معامله با اخوان المسلمین بود و معلوم بود که تمایلی به کودتا نداشته، اما عملاً ناچار شد از کودتای عبدالفتاح السیسی استقبال کند. نه تنها در مصر، بلکه در سوریه هم وضع بهمین منوال بود، یعنی چرخش بسیار زیاد ایالات متحده در مورد سوریه سیاست توام با ابهام آمریکا را بوضوح نشان میداد. در شرایطی که از تمام امکاناتش برای سرنگونی بشار اسد استفاده میکرد، بسهولت توانست مذاکره اپوزیسیون سوریه را با حکومت بشار بپذیرد و در مدت زمان کوتاهی،

میزان کمک هایش را به آنان تقلیل دهد. در عراق اگرچه دولت اکثریت شیعه عراق آلترناتیو اشغالگری ایالت متحده بود، اما امریکا نزدیکی و حتی بدرجه ای تحت امر بودن شیعیان عراق به ایران را از مدتها قبل پذیرفته بود. دهن کجی عربستان سعودی نسبت به سیاست خارجی امریکا و تلاش این مرید قدیمی ایالت متحده برای احیای خلافت اهل سنت در عراق و شام در واقع نتیجه همان سیاست مبهمی بود که امریکا در برخورد به اوضاع منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا از خود نشان داده بود. تاجائیکه به اوضاع جهانی و منطقه ای مربوط میشود، در متن چنین اوضاعی بود که کلیت نظام جمهوری اسلامی سیاست تظاهر به دشمنی با شیطان بزرگ را (بدون واهمه ی از دست دادن اعتبار ضد امریکائی بودنش) به سیاست مماشات و بعضاً حتی "تسلیم" (البته بکار بردن واژه تسلیم ممکن است از واقع بینی توازن قوا در منطقه کم کند) در مقابل شیطان بزرگ تغییر داد.

بعبارت دیگر، تنها بحران های پایه ای جمهوری اسلامی و اضافه شدن تحریم های فزاینده اقتصادی در چند سال اخیر و فلج شدن بخشی از اقتصاد ایران و همچنین اعتراضات و نارضایتی های عمیق اکثریت محروم جامعه نبود که موجب

تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی شد، بلکه جمهوری اسلامی علاوه بر اینکه مصمم بود از مکانیزم بازار آزاد براساس وصایای بانک جهانی و صندوق بین المللی پول پیروی کند، در عین حال بزنگاه تغییر سیاست خارجی اش را نیز به خوبی درک کرده بود و روند تا کنونی مذاکره با امریکا عملاً "دال بر این مساله است. استنتاج عملی شناخت واقعیت‌ها از تغییر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و ایران برای فعالین جنبش های اجتماعی و مخصوصاً برای فعالین جنبش کارگری این خواهد بود که برآوردشان را از توازن قوای موجود در منطقه و نقش و توان حکومت جمهوری اسلامی را در تعامل با این جنبش ها و مطالبات آنان روشن میکند. تغییر سیاست خارجی آمریکا و ایران و مذاکره مستقیم ایران با اتحادیه اروپا و امریکا صرف نظر از اینکه به نتیجه مطلوب برسد و یا در توازن قوای دیگری عقیم بماند، واقعیت این است که حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی را چه در سطح بین المللی و چه در سطح داخلی در موقعیت بهتری قرار داده است. جمهوری اسلامی در گرماگرم بحران افغانستان، بصورت پنهان از هیچ کمک و مساعدتی نسبت به ایالات متحده دریغ نکرده است. کمک ایران به امریکا در شکل گیری

اپوزیسیون صدام حسین و متعاقب آن کمک به نماینده جورج بوش در ایجاد توافق بین شیعه و سنی و کردهای عراق برای رسیدن به توافق و تشکیل دولت و همچنین کمک و همکاری ایران با دستگاههای اطلاعاتی آمریکا برای شناسائی و دستگیری عناصر القاعده، برکسی پوشیده نیست. تمام این کارهای جمهوری اسلامی همانند مثال مشهور "تونیک میکن و در دجله انداز" بود. امروز جمهوری اسلامی ناچار نیست مخفیانه ارادتمند شیطان بزرگ باشد، بلکه صریح و آشکارا و ممکن است در صورت پیشرفت این سیاست با افتخار (با حفظ اعتبار ناسیونالیزم ایرانی) متحد آمریکا شود. بازگشت به موقعیت پیشین حکومت پهلوی، یعنی افتخار ژاندارمی در منطقه، امروز در پی شکل گیری قطب تازه ای از قدرت جهانی (چین و شوروی) و رقابت این قطب با سایر دول امپریالیستی و تضعیف اراده آمریکا در افغانستان، عراق، لیبی، مصر و سوریه و تمکین به نفوذ اسلام بعنوان ابزار شکل دهنده دولت (در ترکیه - عربستان - پاکستان - افغانستان - ایران - کویت - امارات - عراق) بازگشت به این موقعیت را مجدداً در دستور کار جمهوری اسلامی قرار داده است. چهارشنبه ۲۱ مه امسال بود که، اوباما این رویکرد

جدید در سیاست خارجی دولت آمریکا را اعلام کرد و اذعان نمود به اینکه : " هر مشکلی راه حل نظامی ندارد." او همچنین بر اهمیت تنهایی عمل نکردن ایالات متحده و همکاری با سایر شرکاء تاکید کرد. این جهت گیری اوباما تنها استنتاج پشتیبانی تام و تمام از جنایات اسرائیل در فلسطین ، برگرداندن تمدن بین النهرین به بربریت قبیله ای و تخریب تام و تمام عراق، کشتارهای میلیونی بر اثر بمبارانها و تحریم ها و ایجاد زمینه مناسب برای رشد نیروهای ارتجاعی و تروریست در سرتاسر خاورمیانه و جهان نبود ، بلکه نتیجه موقعیت واقعی آمریکا در نتیجه پذیرفتن توازن قوای جدیدی بود که میان قدرت های بزرگ نظامی و اقتصادی جهان بوجود آمده است. آمریکا از این پس نمی تواند بدون اروپا و روسیه و چین و هند به تنهایی بر جهان حکمفرمایی کند. این بزنگاهی بود که ایران قبل از اوباما تشخیص داد و تلاش میکند از آن استفاده نماید.

فصل سوم

دولت روحانی و بحران اقتصادی

آیا دولت روحانی قادر به بازسازی سرمایه داری و بازگشت به مدار سرمایه جهانی هست ؟

رسالتی که نظام جمهوری اسلامی به دولت روحانی واگذار کرده، تضمین امنیت سرمایه و جلب سرمایه خارجی ، و دمیدن خون به رگ اقتصاد بشدت بیمار ایران است که بدون ثبات سیاسی و اقتصادی تقریباً غیرممکن میباشد. ثبات سیاسی و اقتصادی مشروط به اینکه از کانال توصیه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سیاستهای مبتنی بر نئولیبرالیسم (سیاسی و اقتصادی) بگذرد، از جهتی متضمن کم کردن نقش و نفوذ و اتوریته دستگاه مذهبی از دولت (قوای سه گانه و کلیه بنیادهای ریز و درشت حکومتی) و از جهت دیگر منوط به سرکوب و تحمیل خفقان وسیع به جامعه و بویژه به طبقه کارگر و ساکت نگاه داشتن این طبقه است. بدون تضمین و تحقق این دو جهت گیری و تا زمانی که سرمایه داخلی و سرمایه گذاران خارجی آینده سیاست و

اقتصاد در ایران را مخاطره آمیز و مبهم تلقی کنند، جذب سرمایه به ایران ممکن نخواهد شد.

از لحاظ تاریخی متحقق کردن این دو وجه یا جهت گیری، (1 - کم کردن نفوذ و اتوریته مذهب از دولت 2 - سرکوب و تحمیل خفقان به جامعه و عقب نشینی تام و تمام طبقه کارگر) برای این هدف مهم و اساسی ، که متعارف شدن حکومت سرمایه داری ایران و بازگشت آن به مدار سرمایه جهانی است، ممکن و شدنی است ؛ اما تهیه ملزومات آن باید از راهی نسبتاً طولانی و پریپیچ و خم بگذرد، که تصور تحقق آن و رهبری این پروسه توسط بورژوازی ایران، آسان، میسر نیست و در واقع همین صعوبت در دستیابی به هدف است، که فرصت تغییر توازن قوا را، در عرصه مبارزه طبقاتی، در اختیار طبقه کارگر و آزادیخواهان عرصه جنبش های دمکراتیک، قرار داده است.

تا جائیکه به کوتاه کردن دست مذهب و دم و دستگاه عریض و طویلی که رژیم جمهوری اسلامی در طول نزدیک به چهار دهه بوجود آورده برمیگردد، ظاهراً امروز این امر با توافق خامنه ای ، علیرغم مخالفتها و مقاومتهای جبهه ی پایداری و جناحی از اصول گرایان و فحوای کلام روحانی به نظر میرسد که ،

متحقق شده باشد. البته کوتاه کردن دست دم و دستگاه مذهبی و موانعی که مذهب طی چند دهه در راه رشد و انکشاف سرمایه داری بوجود آورده است اگر در نتیجه انقلاب اجتماعی و به رهبری طبقه کارگر نباشد، مطمئناً آهسته و به کندی صورت میگیرد. آنچه که مهم است قبول این مساله است که بورژوازی اساساً ظرفیت آن را دارد و میتواند بتدریج ولایت فقیه و مجلس خبرگان را به ارگانهای مشورتی تبدیل کند؛ بتدریج شورای نگهبان را از قانون اساسی حذف کند؛ یواشکی آزادی پوشش را بپذیرد و بتدریج در چارچوب منشور حقوق شهروندی آزادیهای فردی و اجتماعی را در حد و میزان متعارف کشورهای مسلمانی چون پاکستان و ترکیه به رسمیت بشناسد. بورژوازی ایران تمام این کارها را حدود یک قرن پیش از رضاخان میرپنج پذیرفت و پذیرش آن امروز هم از سیدعلی خامنه ای نباید غیرممکن باشد.

در زمینه کارهای روبنایی که به بازسازی اقتصاد ایران مربوط میشود و تغییر آن مشکلات دست و پاگیرتری برای جمهوری اسلامی دارد موارد زیر است:

جمهوری اسلامی باید به رانت خواری پایان دهد. یکی

از مسائل اساسی و مهم این است که در دولت روحانی شاخص

هر سرمایه دار (داخلی و خارجی) باید صرفاً عملکرد او در عرصه اقتصاد باشد. بعبارت دیگر دولت روحانی باید آنچنان دولتی باشد که در پرتو آن، این تنها رقابت اقتصادی باشد که تعیین میکند کدام سرمایه دار و کدام بخش از سرمایه داری بر سایر رقبایش پیشی میگیرد. واضح است که همین حکم ساده اقتصادی که مبنای رعایت قوانین بازی یکسان برای همه سرمایه داران در عرصه اقتصاد ایران است، تنها با پایان دادن به رانت خواری میسر است. لازمه پایان دادن به رانت خواری، تهیه و تدوین و ضمانت اجرای قوانین روشن و باثباتی است که شرایط تصمیم گیری برای سرمایه داران را فراهم کند. فعال شدن بورژوازی داخلی به این مساله گره خورده و ادغام اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی و جلب سرمایه و تکنولوژی خارجی نیز دقیقاً به پیشرفت در این زمینه بستگی دارد.

حکومت متعارف سرمایه داران را برسمیت بشناسد. حکومت جمهوری اسلامی باید همانند یک حاکمیت متعارف بورژوایی نمایندگان سیاسی بخش های مختلف بورژوازی را دربر گیرد. یعنی نمایندگان سرمایه دارانی که جهت حرکتشان اساساً نه اسلام است و نه بدو دفاع از حکومت اسلامی، بلکه مشخصاً

تامین منافع سیاسی و اقتصادی اقشاری است که نمایندگی شان را بعهدہ دارند.

حاکمیت قانون رابپذیرد . یعنی تساوی همه درمقابل قانون، استقلال کامل قوه قضائیه دوراز اعمال نفوذ سیاسی .

غیرسیاسی شدن دستگاه اداری دولت را قبول کند . به این معنی که بوروکراتها و تکنوکراتها صرفاً به مثابه متخصصین اجرایی سیاستهای دولت عمل کنند. بعبارت دیگر بوروکراتها و تکنوکراتها باید از اعمال قدرت و اعمال نظر شخصی برای پیشبرد هرسیاستی جزسیاست رسمی دولت خود داری کنند.

بنابراینچه که فوقاً بصورت بسیارموجز و مختصر و فرمول وار به آن اشاره شد، روشن است که پیشبرد پروژه بازسازی اقتصاد ایران والحاق سرمایه داری ایران به مدار سرمایه جهانی ، امری است که تاریخاً وظیفه بورژوازی ایران بوده است . حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی نیز از لحاظ تاریخی بالقوه پتانسیل این حرکت را دارد، اما از لحاظ بالفعل تحقق آن بسیارپررتنش ومشکل است، ولی درعین حال غیرممکن نیست.

اما در مورد جهت یا وظیفه دوم یعنی قادربودن روحانی به سرکوب و تحمیل خفقان وسیع به جامعه و بویژه به طبقه

کارگر و به تسلیم کشاندن این طبقه و تضمین بیحقوقی سیاسی و معیشتی به توده های مردم و تسلیم کامل جامعه به بردگی و بی حقوقی فراوان تراز آنچه که امروز با آن روبرو است ؛ به این سادگی ها مقدور نیست.

فصل چهارم

مؤلفه های شکست احتمالی دولت روحانی

مؤلفه هائی که، در ناکام ماندن جمهوری اسلامی در دوره روحانی، دخیل خواهند بود!

اولین مؤلفه ای که ممکن است کل استراتژی رژیم جمهوری اسلامی را دچار وقفه و رکود کند، عدم تعادل در نظام تولیدی سرمایه جهانی و بی ثباتی این نظام است. پایه ای ترین ایدئولوژی سرمایه جهانی در عصر حاضر که نئولیبرالیسم اقتصادی است اعتبارش را در انکشاف سرمایه و دستیابی به بهره وری به میزان زیادی از دست داده است. مدافعین ایدئولوژی نئولیبرالیسم از متعادل کردن بی ثباتی تولید سرمایه داری و کنترل بحران ها عاجز هستند. ایدئولوگهای دنیای سرمایه در آخرین بحران سرمایه داری از پاسخ به این مساله که چگونه میتوانند به بانکها و بنیادهای مالی ثبات بخشند ناتوان بودند و ناچار شدند برخلاف مشی اساسی بازار که جدائی مطلق از دخالت دولتها است؛ مکانیزم دولت را بگونه بیسابقه ای دخیل گردانند و بحران مالی بانک ها را به دولتها منتقل نمودند و اکنون در مانده اند که برای ثبات بخشیدن به بحران مالی

دولتها چه کارکنند. ناگفته پیداست که آنان دیواری کوتاه تراز دیوار طبقه کارگر و مالیات دهندگان پیدا نخواهند کرد؛ اما طبقه کارگرومالیات دهندگان نیز تا ابدالدهر نمیتوانند متحمل فقر و فلاکت و بیکاری بوده و ریاضت کش دولتها باشند.

دومین مولفه ای که ممکن است همانند دوره های قبل آهنگ متعارف شدن نظم سرمایه داری ایران را بهم بریزد، **ایجاد تشنج و تنش میان جناح های مختلف جمهوری اسلامی** است. مذاکرات فی مابین ایران و آمریکا، مستقل از امکان به سرانجام رسیدن یا ناکام ماندن آن، جمهوری اسلامی ایران را، چه در سطح مراودات بین المللی و چه در سطح داخلی، در موقعیت متفاوتی قرار داده است. موقعیت جمهوری اسلامی در خاورمیانه، در رابطه با مسئله اسرائیل و فلسطین، در عراق، لبنان، و امروز در سوریه از یک طرف و بی افقی لایه های گوناگون اپوزیسیون بورژوازی (بیرون از حاکمیت) و سرکوب همه جانبه هرگونه تحرک آزادیخواهانه و شکافهای تعمیق شونده درون حاکمیت که اساساً بازتاب این تناقضات بود، از طرف دیگر؛ فاکتورهای بودند که ادامه وضع موجود برای جمهوری اسلامی را، از

زاویه منافع سرمایه، غیرممکن کرده و پاسخی عاجل برای برون رفت از این وضعیت را میطلبد. ائتلاف جمیع لایه های سرمایه داری ایران (حکومتی و غیرحکومتی) با زعامت روحانی و رفسنجانی و اصلاح طلبان خودی و تایید رهبر جمهوری اسلامی به برگ برنده روحانی در یازدهمین دوره ریاست جمهوری تبدیل شد.

بنابراین پایه مادی بروز تشنج و ایجاد تنشهای احتمالی، بر سر راه برون رفت از وضعیت بسیار بد بحران اقتصادی و توافق بر سر چگونگی استفاده از کارت انرژی اتمی و مذاکره با شیطان بزرگ و حتی چگونگی رفتار با توده های مردم و سرکوب آنان نیست؛ بلکه پایه مادی ایجاد تنش، اساسا بر سر سهم، دخالت و نقش سیاسی لایه های مختلف در حاکمیت جمهوری اسلامی است. امروز مسئله توافقات ژنو این بهانه را بدست داده که اصولگرایانی که در انتخابات ریاست جمهوری بازنده کشمکشهای درونی رژیم بودند، موقعیت ضعیف خود را هر چه سریعتر ترمیم کنند. کشمکش جناح ها هیچوقت از جانب هیچیک از جناح ها خاتمه یافته اعلام نشده است. از همان لحظه سر کار آمدن روحانی و پروسه

تشکیل دولت، مجلس که اساساً دست اصولگرایان است، جنگ سهم خواهی را شروع کرده اند. انواع بازخواست ها و افشاگری ها از همان روز اول در جریان بود. ادامه آن اصطکاک امروز تحت عنوان مخالفت با اسلامی شدن جمهوری اسلامی یعنی چیزی که اصولگرایان به آن پایبند اند و معتقدند که دولت روحانی در مقابل این پدیده کوتاه آمده؛ این امکان را فراهم آورده که فشار بیشتری روی جناح دولت (روحانی و شرکا) بیاورند. ظاهراً جناح تضعیف شده امروز بهانه ای پیدا کرده که در "دفاع از ایران قوی و هسته ای" بتواند حساب های قدیمی و سیاسی خود را تصفیه کند. جدال برسر این خواهد بود که رهبری این شیفت دست کدام جناح باشد و در عین حال بازتاب این پروسه در روبنای سیاسی به چه شکلی پیش خواهد رفت. اینکه اگر توافقات به نتیجه نرسید روبنای سیاسی و فرهنگی جامعه که ظاهراً امروز دارد شعار مرگ بر آمریکا را کنار میگذارد و جامعه در مقابل فشارهای فرهنگی و قوانین اسلامی مانند حجاب مقاومت میکند چه خواهد شد؟

ممکن است اصولگرایان تندرو، سپاه پاسداران و بسیج و جبهه پایداری، از نظر سیاسی و ایدئولوژیک حمایت خامنه ای را موقتاً از دست داده باشند و در مقابل جناح رقیب در موقعیت ضعیفتری قرار گرفته باشند؛ اما نباید فراموش کرد که سپاه پاسداران اکنون تنها یک قدرت نظامی نیست که مدال افتخار دفاع از میهن اسلامی را در جنگ با عراق بر سینه دارد، بلکه یکی از بزرگترین سرمایه داران است که سرمایه اش مشمول خصوصی سازی نمیشود و این یقیناً در سهم خواهی از قدرت سیاسی یکی از مدعیان قدر است که به آسانی صحنه را ترک نمیکند. اصولگرایان ظاهراً خود را برای شرایطی آماده میکنند که اگر پروسه آشتی یا حداقل آتش بس با غرب موفق نشود و رابطه ایران با غرب کماکان مثل گذشته متشنج شود، (امری که فعلاً غیر ممکن اما در آینده محتمل به نظر میرسد) اینها دوباره شانس بروی کار آمدن را داشته باشند. در واقع اگرچه بورژوازی ایران (درون و بیرون از حکومت) امروز در صحنه مبارزه طبقاتی با استراتژی نسبتاً واحدی ظاهر شده باشند، اما این وحدت درچارچوب همان قانونمندی مبارزه طبقاتی بسیار سیال و زودگذر میباشد و مطمئناً پروسه متعارف شدن حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی را

دروضعیت کنونی (در غیاب الترناتیو طبقه کارگر) با تنش و دست بدست شدن قدرت در میان لایه های مختلف جمهوری اسلامی روبرو میکند.

سومین مولفه ای که اهنگ متعارف شدن حکومت جمهوری اسلامی را نه تنها با تاخیر بلکه با خطر بروز انقلاب روبرو میکند احتمال تغییر توازن قوای طبقاتی به نفع طبقه کارگر و نقش این طبقه در رهبری و هماهنگ کردن سایر جنبش های اجتماعی است. دولت روحانی برای اینکه قادر شود لیبرالیزاسیون اقتصادی در جامعه ایران را به لیبرالیزاسیون سیاسی گره بزند ، باید قدرت سرکوب و بی حقوق نگاه داشتن طبقه کارگر را به بورژوازی خودی و سرمایه جهانی نشان دهد و همزمان قدرت تحرک جوانان و زنان و روشنفکران و آزادیخواهان را که خواهان مطالبات دموکراتیک هستند بطور تدریجی جهت رسیدن به اهداف خود کانالیزه نماید. بعبارت دیگر، بدون سرکوب دینامیزم انقلاب آتی که طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه وبدون لیبرالیزاسیون خواسته های دموکراتیک توده های مردم تضمین امنیت سرمایه در ایران ممکن نیست. این ویژگی جامعه ایران و نیاز

سرمایه داری آن چه در دوره سلطنت پهلوی و چه در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی است. برای رسیدن به این هدف دولت روحانی علاوه بر سر کوب باید افق سوسیالیستی، افق جامعه ای انسانی، افق رفاه و آسایش را ، که در میان توده های مردم و طبقه کارگر ریشه دارد ، بخشکاند. در حقیقت علاوه بر لیبرالیزاسیون سیاسی، باید افق رهای بخش و امید به تحول انقلابی، و به تغییر از پایین را در ذهن و خودآگاهی کارگر صنعتی ایران از بین ببرد. همین حقیقت است که حساسیت جمهوری اسلامی، ، نهادهای امنیتی و سیاسی آنها و روشنفکران و متخصصین بورژوا را بیشتر کرده است. ضدیت با هر تجمع کارگری، با هر شکل کارگری و با گرایش سوسیالیستی آن از این نیاز می آید. تضمین امنیت سرمایه در ایران بدون پاک کردن امید توده های مردم به آزادیهای واقعاً دموکراتیک ، بدون پاک کردن امید طبقه کارگر به سوسیالیسم و بدون زدن افق رهایبخش آن ممکن نیست. درواقع همین ویژگی جامعه ایران است که ضرورت تحقق آزادیهای دموکراتیک را به عرصه مهمی در تغییرتوازن قوای طبقاتی تبدیل کرده است. دراین جدال تعیین کننده برخلاف جدالی که سرانجام منجر به قیام توده های مردم در سال 1357

شد ، بورژوازی ایران تحت هیچ شرایطی خواهان انقلاب نیست ؛ بلکه سرمایه داری در ایران تلاش میکند، تاثیر همه جانبه ای بر نیروهای محرک جامعه که اساساً جنبش های فی الحال موجود اجتماعی است ، داشته باشد. مکانیزم این تاثیرگذاری از نظر دولت روحانی سایه روشنهای بقایای همان جنبش اصلاحات سیاسی است که پیشتر دولت خاتمی تلاش کرد باتوصل به آن متعارف شدن جمهوری اسلامی را تامین کند؛ اما بدلیل عدم هماهنگی بورژوازی ایران و مشخصاً عدم تمکین گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری و جنبش انقلابی مردم کردستان ، قادر به تامین این هدف نشد.

فصل پنجم

پلاتفرم دولت روحانی

درفضای بحران اقتصادی و سیاسی ایران، آنچه که در اولین مشاهده و قبل از هر مولفه‌ی دیگری جلب توجه میکند، حد و حدود امکان دستیابی و تحقق برنامه‌ای است که، جمهوری اسلامی (دولت روحانی) در زمینه سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی در دستور کار خود قرار داده است. آنچه که واضح و روشن است ، در غیاب قطب ثالثی که بتواند آلترناتیو خواسته‌های سیاسی و مطالبات دموکراتیک و انقلابی توده‌های مردم باشد، وعده‌های جناحی از حاکمیت جمهوری اسلامی که مجموعاً خواهان مصالحه با غرب باشد و ظاهراً سایه جنگ را از سر توده‌های مردم بردارد و لغو تحریم‌ها و شکوفائی اقتصاد را نوید دهد و قول تحقق "منشور حقوق شهروندی" را به پلاتفرم انتخاباتی‌اش تبدیل کند، در عمل قادر خواهد شد بوجود آورنده توهم درآذهان توده‌های مردم باشد. در این اوضاع و احوال سیاسی و توازن قوا بود که روحانی توانست به یمن امکانات واقعاً موجود بورژوازی ایران (خودی و

اپوزیسیون) و به یمن پشتیبانی و حمایت سرمایه جهانی درچهره یک کاندیدای لیبرال فرمیست در ظرفیت رژیم جمهوری اسلامی ظاهرشود و به بخش بزرگی از توده های مردم و حتی اپوزیسیون لیبرال این حکومت القا نماید که پلاتفرم " رفرم " او تنها راه غلبه بر مشکلات مزمن سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران است و دولت موعود او ، یعنی دولت " تدبیر و امید" ، تنها نیروی اجتماعی توانا و قادر به تغییرات اساسی در این جهنمی قلمداد میشود ، که هستی یک جامعه هفتاد و پنج میلیونی را در چنگال خود گرفته است. در این صحنه ظاهراً فرض براین است که، نیروی اجتماعی دیگری نیست؛ امیال و آرزوهای انسانی دیگری وجود ندارد؛ اعتراضی، خارج از اراده و اختیار و کنترل جناحهای حکومتی شکل نگرفته است؛ و توده های مردم یک دل و یک صدا، امیدشان را به پلاتفرم " تدبیر و امید" بسته اند !

اجابت وعده های دولت روحانی به توسعه اقتصادی و سیاسی در سرمایه داری ایران ؛ دردنیای مادی توهم است یا واقعیات؟! منوط است به توازن قوای واقعی در صحنه مبارزه طبقاتی ایران. آنچه که معلوم و مسلم است و مساله ای که

واقعیت دارد و خاص و عام آن را تایید میکنند، این است که رژیم جمهوری اسلامی در یک بحران عمیق سیاسی و اقتصادی، دست و پا میزند. این واقعیت مخصوصاً در سالهای اخیر و همزمان با بحران اقتصاد جهانی و با درگیریهای شدید جناحهای رژیم و افشاگریهای فزاینده ی این جناحها از یکدیگر و همچنین با گسترش نارضایتی توده های مردم و مبارزه ی طبقه کارگر؛ عملاً به بخشی از درک و برداشت و شعور سیاسی جامعه ایران تبدیل شده است. اما درک این واقعیت و حتی تبدیل آن به شعور اجتماعی توده های مردم به تنهایی نمیتواند معیار سنجش توازن قوای طبقاتی و برآورد قدرت و توان بورژوازی ایران در اجابت وعده های جناحی از جمهوری اسلامی باشد. عبارت دیگر برای شناخت بهتر توازن قوای طبقاتی ضروری است ما بار دیگر در متن تحولات تاریخی سی و شش سال حاکمیت جمهوری اسلامی، موقعیت دو طبقه اصلی جامعه را بر مبنای حقایق موجود ترسیم نماییم .

در مورد موقعیت جمهوری اسلامی (شیفت روحانی) و توان واقعی طبقه بورژوازی ایران، باید قبول کنیم که تا این لحظه یعنی تا یکسال اول عمر دولت روحانی، به نظر میرسد این

دولت هنوز محصول شرایط نامتعارف ناشی از انقلاب 1357 مردم ایران است. در شرایطی که رژیم سرمایه داری پهلوی از حل بحران اقتصادی ایران و از مقابله با امواج خروشان مبارزات مردم برای کسب مطالبات دمکراتیک شان عاجز مانده بود و امکان سرکوب انقلاب و تامین حاکمیت خود بر جامعه را از دست داده بود، جمهوری اسلامی به رهبری خمینی با توافق و حمایت بورژوازی ایران و سرمایه جهانی و با نقش و وظیفه سرکوب انقلاب و اعاده حاکمیت سرمایه قدرت سیاسی را قبضه کرد. جمهوری اسلامی بعنوان محصول توازن قوای طبقاتی و توافق بورژوازی ایران و سرمایه جهانی، تا زمانی برای بورژوازی اهمیت داشت و از حمایت سرمایه جهانی بهره مند بود که سرکوب انقلاب و اعاده اوضاع قبل از انقلاب معنی و موضوعیت داشت. جمهوری اسلامی با سرکوب توده ها که سهم خود را از انقلاب میخواستند، با درهم کوبیدن سازمان های سیاسی، با اعدام و کشتار کمونیست ها و آزادیخواهان و با ایجاد فضای رعب و وحشت و خفقان پلیسی؛ نشان داد که انتخاب مناسب بورژوازی ایران و سرمایه جهانی بوده است. بنابراین اولین وظیفه جمهوری اسلامی که مهار و سرکوب انقلاب بود اگرچه

بسختی، اما با به راه انداختن حمام خون مهیا گردید. از آن لحظه ببعد هدف دوم حاکمیت جمهوری اسلامی که **تامین شرایط متعارف بازتولید سرمایه و ایجاد دولت قانونی و فراگیر سرمایه داری** که بتواند امکان گردش سرمایه و فضای مناسب سرمایه گذاری را در متن جامعه ایران، با حاکمیت و کارکرد قانون فراهم نماید، اولویت سرمایه داری ایران و سرمایه جهانی شد.

اگرچه ممکن است مبنائی که برای فاز اول حاکمیت جمهوری اسلامی، یعنی شکست دادن انقلاب ایران در نظر گرفته میشود، اتفاق نظر وجود نداشته باشد، اما اگر ما رویدادهای 30 خرداد 1360 را مبنا قرار دهیم، اکنون 33 سال از آن تاریخ گذشته است. یعنی 33 سال است که حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی هنوز نتوانسته **شرایط متعارف بازتولید سرمایه**، **ایجاد دولت قانون و فراگیر بورژوازی** را در ایران تامین نماید؛ و این در شرایطی اتفاق افتاده است که توازن قوای طبقاتی، از لحظه شکست انقلاب ایران عملاً به نفع بورژوازی رقم خورده است؛ لذا عدم موفقیت جمهوری اسلامی در پیشبرد فاز بعدی یعنی **متعارف کردن سرمایه داری ایران** را باید

اساساً در بحران و بی ثباتی خود سرمایه داری و تنش های موجود در لایه ها و جناحهای خود بورژوازی (حاکمیت جمهوری اسلامی) جستجو کرد.

بنابراین اگر قبول داشته باشیم که دومین هدف اساسی جمهوری اسلامی تامین شرایط متعارف بازتولید سرمایه و روند اتصال آن با سرمایه جهانی و ایجاد دولت قانون بوده؛ و همچنین اگر قبول داشته باشیم که بعد از شکست و سرکوب انقلاب، توازن قوای طبقاتی عملاً به سود بورژوازی عمل کرده است؛ منطقاً باید قبول کنیم که، مانع جدی در تحقق این هدف در توازن قوای مبارزه طبقاتی مجموعه تنش هائی بوده که اساساً به خود بورژوازی ایران مربوط می باشد. پیداست این تنش ها در طول بیش از سه دهه مانع از این بوده که حرکت سرمایه داری به سرانجام نهائی و مطلوب خود برسد. ورشکستگی اقتصادی و فقدان دورنمای روشنی برای برون رفت آن، از این وضعیت نابسامان، سی و سه سال است که بسختی در فضای اجتماعی ایران خودنمایی میکند. عبارت دیگر جامعه در خطر فروپاشی قرار دارد و سرمایه داری ایران اگر نخواهد انقلاب دیگری را تجربه کند نیاز به بازسازی سرمایه داری

و تعیین تکلیف با ساختاری است که به مثابه بزرگترین مانع در برابر تلاش آن برای بازسازی اقتصاد و برقراری حکومت قانون عمل میکند. پیشتر دولت خاتمی در دو دوره و مجموعاً هشت سال برای بازسازی صف بورژوازی و برقراری حکومت متعارف سرمایه داران تلاش کرد و امروز روحانی در حالی مجدداً دارد این مسیر را طی میکند که همانند خاتمی امکان تصرف مستقیم نهادهای حاکمیت جمهوری اسلامی را ندارد (به دلیل مقاومت اصول گرایان و جبهه پایداری و سپاه پاسداران که عملاً نیروهای سرکوبگر و ارگانهای اصلی قدرت را در دست دارند). تصرف مستقیم قدرت از طرف روحانی باتوجه به توازن قوای فعلی بین جناحهای حکومت و همچنین با توجه به وجود نارضایتی عمیق توده های مردم ؛ میتواند به تکانهای شدید اجتماعی و نقش برآب شدن کل طرح و برنامه مشترک همه جناحهای بورژوازی ایران منجر شود.

جناح روحانی باتوجه به توازن قوای میان جناح خود و طرفهای مقابل (سایر جناحهای جمهوری اسلامی و بورژوازی دراپوزیسیون) و با در نظر گرفتن حالت انفجاری جامعه و برای جلوگیری از سقوط جمهوری اسلامی، چاره ای نداشت جز

اینکه ملزومات حاکمیت و اقتدار سرمایه داری متعارف را در قالب همین رژیم اسلامی و با برسمیت شناختن این توازن قوا، از درون و بتدریج فراهم بیاورد. البته جناح روحانی پدیده جنبش اصلاحات خاتمی و جبهه ی دوم خرداد و طرفداران "جامعه مدنی" را بعنوان پشتوانه برنامه خود دارد. توده های مردم ایران هم درغیاب یک قطب ثالث رادیکال و انقلابی این تلاش سرمایه داری ایران را که عملاً به شکل دست بدست گشتن قدرت سیاسی در میان دو جناح جمهوری اسلامی در سطح جامعه انجام میگیرد برسمیت شناخته و شرکت نسبتاً قابل توجه مردم در انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری را باید به حساب این واقع بینی گذاشت.

فصل ششم

برنامه اقتصادی روحانی در توازن قوای کنونی

برای اینکه درک روشنتری از توازن قوای طبقاتی در اوضاع واحوال کنونی جمهوری اسلامی داشته باشیم؛ ضروری است بطور مختصر در مورد چندین مولفه توضیحاتی داده شود.

مبانی اقتصادی دولت روحانی:

• تلاش برای پایین نگهداشتن هزینه انسانی تولید

از نظر سرمایه داری ایران، با توجه به ورشکستگی اقتصادی و پیامدهای تحریم ها و بن بستى که اساساً شیوه تولید سرمایه داری در نتیجه شکست سیاستهای نئولیبرالیسم در جهان با آن مواجه گردیده، مهمترین عامل تعیین کننده برای هرگونه بهبود جدی در وضعیت اقتصادی ایران؛ سرمایه گذاری های کلان از طرف سرمایه داران داخلی و خارجی و سرآزیر شدن تکنولوژی صنعتی به اقتصاد ایران است. برای تحقق این امر (که بیشتر به رویا شبیه است)، سرمایه داری باید بتواند شرایط کار و زندگی طبقه کارگر و بعبارت دیگر مخارج

انسانی تولید را آنچنان بازتعریف و در ذهنیت جامعه و طبقه کارگر حک نماید ، که بازارهای ایران به لحاظ سودآوری سرمایه برای سرمایه داران داخلی و خارجی سرسام آور و وسوسه انگیز باشد. ناگفته نماند که این فقط رویا و آرزوی این دوره جمهوری اسلامی نیست و سرآغاز این مبانی اقتصادی برمیگردد به دوران سازندگی رفسنجانی و متعاقب آن تصویب طرح فوریتی معافیت کارگاه ها و مشاغل دارای پنج کارگر و کمتر از آن از شمول قانون کار به مدت شش سال (هشتم اسفند 1378) . این طرح در قدم اول حدود سه میلیون کارگر را از شمول قانون کار خارج کرد و دست کارفرمایان را در کاهش سقف دستمزدها و بیمه کارگری در این کارگاه ها و شرایط اخراج آسان و بی دردسر کارگران و نیز بکارگرفتن وسیع زنان و کودکان (نیروی کار بغایت ارزان) را فراهم آورد. این طرح در واقع بخشی از تلاش ویژه و گسترده بورژوازی برای کاهش مخارج انسانی تولید و جذب کردن سرمایه گذاری در ایران بود. این بخش از سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی اگرچه نشان دادن "درباغ سبز" به سرمایه داران داخلی بود، اما برای جذب سرمایه خارجی و ورود تکنولوژی تولید صنعتی، به درجه بیشتری از تعرض به سطح

معیشت طبقه ی کارگر و در مجموع توده های مردم نیاز داشت. بنابراین یکی از مبانی سیاستهای اقتصادی جمهوری اسلامی تعدیل هزینه نیروی انسانی تولید و نهادینه کردن آن با استفاده از مستمسک های قانونی است. این روند تاکنون به نفع بورژوازی پیش رفته است و در این راستا تغییراتی برای تغییرتوازن قوا بنفع سرمایه داران در قانون کار و قانون تامین اجتماعی صورت گرفته است. خارج کردن کارگاه های باکمتر از ده کارگرازشمول قانون کار نیز در سالهای بعد عملی گردید و سیاست بازخرید کردن کارگران باسابقه و استخدام مجدد با قرارداد موقت و بعضاً سفیدامضا بشدت رواج یافت. در همین راستا، یعنی تلاش برای کاهش هزینه انسانی تولید که مستقیماً به طبقه کارگرمربوط میشود، پائین نگاهداشتن استاندارد سطح دستمزد واقعی کارگران است. استاندارد که طبقه کارگردراغلب کشورها، با بیش از دو قرن مبارزه توانسته است به نرمی نسبتاً ثابت تبدیل نماید و آن حداقلی است که یک خانواده چهارنفره قادر باشد با آن معیشت و زندگی خود و خانواده اش را در سطحی که خورد و خوراک و پوشاک و بهداشت و آموزش آنان تامین شود و سالانه به نسبت میزان تورم دستمزد کارگران افزایش یابد. مکانیزم پیشبرد این

استاندارد برای کارگران ایران بصورتی مهندسی شده که دستمزد کارگران ایران در بهترین حالت کمتر از یک چهارم دستمزد واقعی است. مضافاً بر عدم شمول هرچه بیشتر کارگاه ها از موازین و مقررات کارگری (قانون کار و قانون تامین اجتماعی و مقاوله نامه ها و استانداردهای بین المللی و قراردادهای دسته جمعی و....) و مضافاً بر پایین نگه داشتن دستمزد کارگران و مضافاً بر سطح بسیار نازل کار زنان و کودکان ، پدیده دیگری که حاکمیت جمهوری اسلامی در راستای تلاش برای کاهش هزینه نیروی انسانی به خدمت میگیرد، سرعت بخشیدن به کثرت جمعیت است. حاکمان سرمایه داری جمهوری اسلامی در این رابطه جوامع چین و هند را الگوی خود ساخته اند و معتقدند در توازن قوای منطقه ای ، کثرت جمعیت فاکتور مهمی در تقابل سرمایه داری ایران با سایر رقبا را تشکیل خواهد داد. (سخنرانی خامنه ای در زمینه کثرت جمعیت و تلاش برای نهادینه کردن آن توسط تصویب قانون) تلاش جمهوری اسلامی برای کاهش هزینه انسانی تولید و نادیده گرفتن کارگاه های کوچک مبتنی بر این تز سرمایه جهانی است که باید میزان درآمد جامعه را از طریق صادرات بالا برد. برای افزایش میزان صادرات باید توان

تولید کالاهای رقابتی در بازار جهانی بوجود آید. برای تولید و فروش محصولات صنعتی که قادر به رقابت با کالاهای بازارهای جهان باشند به طبقه کارگر وسیع، ارزان و مطیع نیاز است.

• **تداوم سیاست خصوصی سازی**

خصوصی سازی سرمایه های دولتی یکی دیگر از مبانی اقتصادی جمهوری اسلامی است که به پیروی از سیاست های اقتصادی نئولیبرالی و توصیه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از اوائل دولت رفسنجانی اعمال میشود و از آن زمان تاکنون تمامی جناحهای حکومت بنا به منافع گروهی و جناحی شان مجری این سیاست بوده اند. اعمال این سیاست از طرف سرمایه جهانی اگرچه برای کوتاه کردن دست دولت و آزاد گذاشتن مکانیزم بازار برای ایجاد تعادل در نظام تولید سرمایه داری است، اما جمهوری اسلامی هر دوره بخشهایی از منابع دولتی و ثروت عمومی را در اختیار بخشی از عوامل و سازمان های مافیائی اش قرار داده است. در دوران دولت های نهم و دهم (احمدی نژاد) نهادهایی مانند سپاه پاسداران و مؤسسات وابسته به آن و بنیادهای مذهبی و فرهنگی وابسته به

بیت رهبری و دیگر نهادهای حکومتی بزرگترین برنده روند خصوصی سازی ها بوده اند و اکنون بعضی از این موسسات به غول های عظیم اقتصادی در ایران تبدیل شده اند. البته دولت روحانی از آنجا که می داند ادامه واگذاری دارایی های دولتی به نهادهایی همچون سپاه پاسداران و دیگر بنیادهای مذهبی وابسته به بیت رهبری، قدرت این نهادها در دستگاه حاکمیت جمهوری اسلامی را باز هم افزایش می دهد، با این نوع خصوصی سازی ها میانه خوبی ندارد و در مقابل از فروش دارایی های دولت به آنچه "بخش خصوصی واقعی" نام می نهد، دفاع می کند. اما با توجه به اینکه نفوذ سپاه پاسداران در مجلس شورای اسلامی و دیگر ارکان حکومتی نهادینه شده است، دولت روحانی نمی تواند از راه های قانونی جلو روند تاکنونی را بگیرد.

• سیاست مالی

مبانی برنامه اقتصادی دولت روحانی نیز، همانند دولتهای سلف خویش الگویی است از نسخه سراسری نئولیبرالیسم برای کشورهای غیرپیشرفته سرمایه داری. براین اساس، ریاضت

اقتصادی و قطع هرنوع سوبسید (یارانه دولتی) ارکان سیاست مالی دولت است. (به نقل از خبرگزاری مهر) بودجه سال 1393 برای نهادهای دولتی از جمله مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک این مجمع، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، سپاه پاسداران، معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور، سازمان بسیج، وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، وزارت امور خارجه و ارتش جمهوری اسلامی ایران نشان می دهد که دولت روحانی رقمی معادل 183 هزار و 798 میلیارد و 814 میلیون ریال (معادل 50 میلیارد دلار با احتساب هر دلار 3500 تومان) را برای این نهادها و دستگاه های دولتی در بودجه پیش بینی کرده است. اختصاص چنین مبلغ کلانی به ارگانهای سرکوب دولتی نشان میدهد که دود ناشی از سیاست مالی دولت روحانی (ریاضت اقتصادی و قطع یارانه ها)، صرفاً به چشم کارگران و اقشار تهیدست جامعه خواهد رفت.

• حذف (تدریجی) سوبسید ها

حذف تدریجی یارانه ها بویژه در مورد سوخت و آزاد سازی قیمتها، رها سازی بهای ارزهای اصلی، قائل شدن سوبسید برای برخی کالاها از طرف دولت جهت تنظیم ابعاد فقر و گرسنگی ناشی از اعمال سیاست های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، در اقتصاد تک محصولی حاکم بر اقتصاد ایران دارای سابقه طولانی است. اما بر اساس برنامه و دستورالعمل نهادهای سرمایه جهانی مدتهاست که جناحهای جمهوری اسلامی تلاش برای حذف کامل سوبسید های دولتی که از آن به عنوان "یارانه" یاد می کنند را، در دستور کار خود قرار داده اند. از این جنبه اگر به واقعیت های جامعه از زمان روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی توجه کنیم می بینیم که بدنبال پایان جنگ بین ایران و عراق به مثابه یکی از راه هایی که سرمایه جهانی از قبیل آن منافع سرشاری را به قیمت خون و رنج کارگران ایران نصیب خود کردند، برنامه های اقتصادی ایران نیز به تبع آن تغییر کردند. در شرایط اجرای همین برنامه های اقتصادی برای بازسازی اقتصادی بود که مردم شاهد نخستین گامهای بزرگ جمهوری اسلامی

برای متحقق کردن برنامه های خصوصی سازی و رها سازی قیمتها و به این اعتبار حمله به سوبسیدها شدند. این گامها با کسب وامهای اسارتبار خارجی و چوب حراج زدن به منابع نفت و گاز همراه بود. از دل این سیاست که خاتمی "اصلاح طلب" نیز آن را با هجومی بی سابقه به قانون کار ادامه داد، نسلی از آقا زاده ها و میلیاردرها" یک شبه راه صد ساله پیموده " ظاهر شدند و در عوض فقر و گرسنگی، بیکاری و گرانی و تورم در ابعادی کم سابقه تا آن زمان، جامعه را فراگرفت.

هر چند این تعرض به سفره خالی توده های مردم کاملاً در راستای برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول صورت گرفت ولی در آنزمان پیشبرد مطلوب برنامه های سرمایه جهانی و هدف قطع کامل سوبسیدها به علل مختلف و منجمله مقاومت مردم و وقوع اعتراضات بزرگ توده ای و اعتصابات پراکنده کارگری در دوره رفسنجانی و خاتمی، امکان پذیر نشد. در نتیجه روند برنامه قطع یارانه ها کند شد و به تعویق افتاد. دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد برای جمهوری اسلامی به فرصتی تبدیل شد تا این رژیم در چارچوب پیشبرد برنامه های اقتصادی رفسنجانی و خاتمی

برای خصوصی سازی و قطع کامل سوبسیدها، گامهای بزرگی را در زیرچتر خفقان و سرکوب بسیار شدید بردارد. سرانجام برنامه قطع سوبسیدها تحت عنوان اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه ها" توسط احمدی نژاد که آن را بزرگترین "جراحی" تاریخ اقتصاد ایران نامید در 27 آذر 1389 در شرایط حضور وسیع نیروهای سرکوب در تمام شهر های بزرگ اعلام شد. در فاز اول این طرح پیش بینی شده بود که با حذف کامل سوبسیدها از 16 قلم کالای اساسی، در عوض مبلغی حدوداً 45 هزار تومان یارانه نقدی (از بابت عواید حاصل از افزایش قیمتها) به هر فرد تخصیص یابد و در همان حال بهای کالاهای اساسی و در راس آن حاملهای سوخت چند برابر افزایش و به نقطه ای برسد که تا پایان سال 2015 با حدود 90 درصد قیمت سوخت در کشورهای خلیج فارس برابری کند. مطابق "توصیه های" صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و همچنین بر اساس تبلیغات دولت احمدی نژاد، ظاهراً قرار بود که اجرای طرح هدفمند کردن یارانه ها و "اصلاح قیمتها" موجب ارتقاء سطح استانداردهای معیشتی، توزیع عادلانه ثروت ملی، محو فقر و در اساس رشد بخش های تولیدی شده و ماشین اقتصادی بحران زده جمهوری

اسلامی را از وضعی که در آن قرار گرفته خارج کند. اما با پایان فاز اول طرح، نه تنها هیچ یک از آن "توصیه ها" و قول و قرار ها به حقیقت نپیوست بلکه برعکس جامعه با یک اقتصاد ورشکسته تراز قبل در دایره رشد منفی و رکود و تورم عمیق تر مواجه شد که اکنون در دوره روحانی، نتایج منفی حاصل از "تحریمها" را نیز بردوش میکشد. برای این که بتوان تصویر هرچه روشن تری از روند اجرای فاز اول طرح یارانه ها را به دست داد، باید به این موضوع اشاره کرد که اجرای طرح یارانه ها در همان سال اول یک کسری بودجه 1500 میلیارد تومانی بر جای گذارد. چرا که "یارانه نقدی هزینه ای معادل 10 برابر مبلغ پرداختی به جامعه تحمیل کرد" (به نقل از سایت "نامه نیوز" مورخ 19 فروردین 1393) در این حال منابع مالی ای که قرار بود به بخش تولیدی اختصاص یابد اساساً حیف و میل شد و به این کار اختصاص نیافت و بحران عمیقی واحدهای تولیدی را فرا گرفت که اولین نتیجه آن عدم پرداخت دستمزدها و اخراج صد ها هزار کارگر بود. در چنین شرایطی رشد وحشتناک قیمتها و تورم و بیکاری و فقر و گرسنگی در سایه فساد اداری و دزدیهای مقامات، کمر توده های مردم و بخصوص کارگران

را زیر بار خود بیش از گذشته خم کرد و خیل بیشتری از اقشار محروم و زحمتکش را به زندگی در زیر خط فقر سوق داد. وضعیت اقتصادی چنان فاجعه بار شد که برخی کارشناسان اقتصادی نظام، از اجرای فاز اول هدفمندی یارانه ها توسط احمدی نژاد به مثابه "بهترین طرح برای نابودی اقتصاد ایران" نام بردند (همان منبع) و بسیاری خواهان اعلام "شکست" این طرح و "معذرت خواهی دولت از مردم" شدند. از سوی دیگر مطابق گزارش های اخیر خود صندوق بین المللی پول (فروردین 1393) راجع به چگونگی اجرای این نسخه در ایران معلوم شده که در جریان اجرای فاز اول این طرح بین سالهای 2010 تا 2013 اقتصاد بحران زده جمهوری اسلامی به لحاظ کاهش تولید ناخالص ملی 6 درصد "کوچکتر" شده، از میزان تولید ناخالص ملی 10 درصد کاسته شده و تورم (البته با نرخ رسمی و نه واقعی) از حدود 12 درصد در اواخر سال 2010 به 45 درصد در ماه جولای 2013 رسیده است. با این وجود، در همین گزارش "مدیران صندوق" به مقامات جمهوری اسلامی "توصیه" می کنند که برنامه هدفمند کردن یارانه ها "باید" در چارچوب برنامه "اقتصاد کلان" ادامه پیدا کند. اگرچه دولت احمدی نژاد با

اجرای فاز اول " طرح یارانه ها قادر شد برای مدتی خشم توده های گرسنه را فرو نشاند، اما ویژگی موقت بودن این طرح و تداوم بحران و افزایش تورم و بیکاری و پیش بینی تصاعدی کسربودجه دولت روحانی، شرایط شکست کامل فاز اول طرح هدفمندی یارانه ها بر اقتصادبحرانی جمهوری اسلامی رامحرز کرده است ظاهراً دولت روحانی عزم خود را جزم کرده که مطابق رهنمودهای صندوق بین المللی پول طرح هدفمندی یارانه ها را در چهارچوب نسخه تحمیلی سرمایه جهانی برای اقتصاد ایران به هر قیمت به پیش ببرد. در نتیجه دولت روحانی در تداوم همان سیاستهای دولت قبلی، امروز در تدارک اجرای فاز دوم قصد دارد که، با استفاده از ابزار "تهدید" و "انصراف" از یکسو با قطع یارانه های نقدی میلیونها نفر از مردم، خزانه دولت را پر کند و از سوی دیگر با افزایش چشمگیر قیمت کالاهای اساسی و حاملهای سوخت و انرژی بار اقتصادی نابود کننده این برنامه را هر چه بیشتر بر گرده مردم حمل نماید. قاطعیت دولت روحانی در پیشبرد این طرح را از جمله در اظهارات علی ربیعی وزیر کار می توان دید که در 25 ژانویه امسال اعلام کرد: " یارانه نقدی حق عمومی نیست و کارگران نیز می توانند از دریافت آن

انصراف دهند" چرا که بزعم وزیرکار، با دستمزدهای
تصویب شده سال 93 برای کارگران (که به گفته او گویا با
مزایای جانبی به 900 هزار تومان میرسد) طبقه کارگر می
توانند "راحت" زندگی کنند!

فصل هفتم

اثرات بحران اقتصادی و اجرای سیاست های

نئولیبرالی برزندگی کارگران

در زمینه سیاست های نئولیبرالیزم اقتصادی و خصلت نمای بین المللی آن و تأثیرات این سیاست ها برزندگی کارگران در سطح جهان، ابتدا به چند شاخص اشاره میکنم و سپس تلاش میکنم با توجه به تشابه عمل کرد این سیاستهای اقتصادی برکار و زندگی کارگران در سطح بین المللی، تصویری نسبتاً واقعی از وضعیت معیشت طبقه کارگرایران را درپرتو سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی ترسیم نمایم.

شاخص اول - خصوصی سازی های گسترده و بازپس گیری دستاوردهای مبارزاتی طبقه ی کارگر که طی دهه های بعد از جنگ دوم جهانی در سطح بین المللی و در محدوده دولت رفاه در اغلب کشورهای پیشرفته صنعتی جهان بدست آورده بودند.

شاخص دوم - تخریب بنیانهای خدمات اجتماعی، شامل: بهداشت، مراقبت های پزشکی، بیمه های درمانی. بیکاری و

بیکارسازی‌های گسترده. کاهش حقوق بیکاری، ناپایداری و عدم امنیت شغلی؛

شاخص سوم - افزودن ساعات کار بدون پرداخت مزد، که از آن با عنوان بردگی مدرن نام برده می‌شود. اجبار به کار در روزهای آخر هفته و روزهای تعطیل. زمز مه ی کم کردن تعداد روزهای تعطیل رسمی به منظور افزایش غیر مستقیم ساعات کار؛

شاخص چهارم - اخراج و تعطیلی کارخانه ها . انتقال صنایع از کشورهای پیش رفته ی صنعتی، که سطح دست‌مزدها در آن‌ها بالاست، به کشورهای با سطح دست مزد پایین در اروپای غربی و شرقی و یا کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین و در مواردی به آفریقا، به ویژه آفریقای جنوبی؛

شاخص پنجم - تقلیل سطح دست‌مزدها و اجبار بیکاران به انجام کارهای با دست مزد بسیار پایین، در حدی که یک زندگی در سطح خط فقر را تامین نماید؛

شاخص ششم - افزایش مالیات‌های عمومی و مالیات‌های غیرمستقیم، هم زمان با معافیت‌های مالیاتی برای سرمایه داران و درآمدهای بالا؛

شاخص هفتم - تقلیل تعداد دوره های آموزش حرفه ای برای جوانان و خصوصی سازی آموزش؛

این شاخص ها بخشی از تأثیرات واقعی سیاست های اقتصادی سرمایه جهانی است که لااقل در چند دهه گذشته خصلت نمای مناسبات تولید سرمایه داری بوده و امروز در سطح جهان ، تقریباً غیر ممکن است ما قادر بدیدن جامعه ای باشیم که طبقه کارگر در این جامعه به نحوی از انحاء ، مورد یا مواردی از این مصائب را تجربه نکرده باشد و بهمان نسبت زندگانی و معیشت اش تحت تأثیر قرارنگرفته باشد. حال با توجه به شاخص های مهمی که عرض کردم، در زمینه وجه تشابه تأثیرات آن بر زندگی و معیشت طبقه کارگر ایران نکاتی را بیان میکنم :

_____ **خصوصی سازی**- تا آنجا که به خصلت نمای خصوصی سازی برمیگردد باید یادآور شد که این پدیده در

مناسبات تولیدی سرمایه دارانه ایران نیز، همانند اغلب جوامع سرمایه داری، یکی از ارکان سیاست های اقتصادی نئولیبرالی است و از دوره ریاست جمهوری رفسنجانی جنبه اجرایی بخود گرفته و هر دوره بخشهایی از منابع دولتی را توسط بخش خصوصی به غارت می برد همچنان ادامه دارد. تا کنون و بویژه در دوران دولت های نهم و دهم نهادهایی مانند سپاه پاسداران و مؤسسات وابسته به آن و بنیادهای مذهبی و فرهنگی وابسته به بیت رهبری و دیگر نهادهای حکومتی بزرگترین برنده روند خصوصی سازی ها بوده اند. سپاه پاسداران، نیروی مقاومت بسیج، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران با انبوهی از مؤسسات مالی و اعتباری، قرارگاه سازندگی خاتم الانبیا، بنیاد تعاون سپاه، بنیاد تعاون ناجا، مؤسسه مالی و اعتباری مهر و بنیادهایی مانند بنیاد مستضعفان و جانبازان، کمیته امداد امام خمینی، بنیاد شهید انقلاب اسلامی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، بنیاد پانزده خرداد، سازمان تبلیغات اسلامی، مؤسسه جهاد نصر، مؤسسه جهاد استقلال، مؤسسه جهاد دانشگاهی، مؤسسه جهاد توسعه، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی و.... در این روند بود که به غول های عظیم اقتصادی در ایران تبدیل شدند.

البته دولت روحانی از آنجا که می داند ادامه واگذاری دارایی های دولتی به نهادهایی همچون سپاه پاسداران و دیگر بنیادهای مذهبی وابسته به بیت رهبری، قدرت این نهادها در دستگاه حاکمیت جمهوری اسلامی را باز هم افزایش می دهد، با این نوع خصوصی سازی ها میانه خوبی ندارد و در مقابل از فروش دارایی های دولت به آنچه "بخش خصوصی واقعی" نام می نهد دفاع می کند. اما با توجه به اینکه نفوذ سپاه پاسداران در مجلس شورای اسلامی و دیگر ارکان حکومتی نهادینه شده است، دولت "اعتدال" روحانی نمی تواند از راه های قانونی جلو روند تاکنونی را بگیرد. در آبان ماه گذشته به دنبال کشمکش هایی که بین دولت و مجلس بر سر میزان واگذاری دارائی های دولت به این نوع نهادها انجام گرفت سرانجام مجلس فروش 25 هزار میلیارد تومان سهام شرکت های دولتی در سال 1392 را به تصویب رساند. بنابراین دعوی دولت با مجلس شورای اسلامی نه بر سر توقف روند خصوصی سازی ها بلکه بر سر آن است که کدام بخش از اعضای طبقه حاکم از واگذاری دارائی های دولت بیشتر سود ببرند. بر اساس سومین ضمیمه لایحه بودجهی سال 1393 کل کشور، 140 شرکت بزرگ دولتی و ده ها شرکت کوچک

تر در فهرست واگذاری قرار گرفته اند که ارزش اسمی‌شان معادل با 15000 میلیارد تومان تخمین زده شده است. این در حالی است که بحث مربوط به خصوصی‌سازی صندوق‌های بازنشستگی نیز بر سر زبان کارگزاران دولتی افتاده و در بخشی از مطبوعات دولتی انعکاس یافته است. (ارقام و اعداد از گزارش مصوب کنگره شانزدهم کومه له برگرفته شده است)

_____ بیکاری و بیکارسازی‌های گسترده. کاهش حقوق بیکاری، ناپایداری و عدم امنیت شغلی؛ یکی دیگر از ویژگی‌ها و خصالت نماهای بارز سیاستهای نئولیبرالیسم اقتصادی در ایران نیز بوده است. نرخ بیکاری، هر چند دولت حسن روحانی به آن معترض باشد، حکایت دردناک دیگری از وضعیت کارگران بیکار دارد. در اوایل اردیبهشت ماه سال جاری نماینده کارفرمایان در شورای عالی اشتغال از نابودی دو میلیون فرصت شغلی در سال گذشته خبر داده است. در حالیکه نماینده وزارت کار از ایجاد یک میلیون و ششصد هزار شغل جدید در همان سال خبر داده است. در همین رابطه، نماینده کارفرمایان در شورای عالی اشتغال، می‌گوید آمار انتشاری از سوی وزارت کار ایران " به دلیل وضعیت

بحرانی واحدهای تولیدی معکوس بوده است. " قائم مقام مرکز پژوهش‌های مجلس نیز سخنان نماینده کارفرمایان در شورای عالی کار را تایید کرده است و می‌گوید دولت ادعای ایجاد یک میلیون و ششصد هزار شغل جدید کرده است و به طبع آمار بیکاری باید کم شود در حالیکه این اتفاق نیفتاده است. در حالی که سازمان آمار ایران نرخ بیکاری در سال 1390 را 12/3 درصد اعلام کرده است نماینده کارفرمایان در شورای عالی اشتغال، می‌گوید این نرخ در سال بیشتر از 23 درصد یعنی تقریباً دو برابر بوده است. علی‌محبوب، نماینده پرسابقه مجلس ایران و دبیرکل خانه کارگر در گفتگو با خبرگزاری کار ایران، ایلنا گفته است که: " صدها هزار تن از کارگران کشور از کار بیکار شده‌اند. " این در حالیست که بسیاری از کارگرانی که در واحدهای کوچک تولیدی و صنعتی کار می‌کنند کارشان را از دست داده‌اند و اما به دلیل عدم ثبت این شرکت‌ها در فهرست صنف کارفرمایان آمار دقیقی از این کارگران در دست نیست. نمایندگان حقوقی کارگران در ایران دلیل اصلی بیکاری و اخراج کارگران در ایران را عدم حمایت از تولیدات داخلی می‌دانند. آقای محبوب در دفاع از این ایده می‌گوید: " اصلیت‌ترین خواسته کارگران از دولت ، خاتمه دادن

هجمه به تولیدات ملی کشور با افزایش واردات است." به گفته علیرضا محبوب نرخ بیکاری از سوی سازمان آمار ایران و دیگر منابع دولتی متفاوت هستند و این تفاوت‌ها مانع می‌شود تا اقتصاد دانان چشم انداز درستی برای بهبود وضعیت کار و اشتغال در ایران ارایه کنند. اما وزیر کار و امور اجتماعی به پایگاه اطلاع رسانی دولت گفته است: "به هر حال بازار کار یک بازار کاملاً متنوع و متغیر است. تحولاتی به طور دائم در آن رخ می‌دهد و جابجایی‌هایی صورت می‌گیرد که هر کدام از مولفه‌های مربوط به آن بایستی به خوبی شناسایی شود و بر اساس آن برنامه ریزی و عملیاتی صورت بگیرد." او در مورد نرخ بیکاری می‌گوید: "در مورد تعریف نرخ بیکاری هم به عنوان یکی از مولفه‌های مطرح در مجموعه آمار و اطلاعات مربوط به بازار کار، به هر حال تعاریف و معیارهایی وجود دارد که به عنوان یکی از اجزا مورد توجه قرار می‌گیرد و نقش و سهم خود را دارد و سایر تعاریف و مولفه‌ها هم در جای خود مدخلیت دارند." اخراج، تعدیل و بیکاری کارگران تنها بخشی از مشکلات کارگرانی است که حق اعتراض نسبت به زیر پا گذاشته شدن حقوقشان را پیدا نمی‌کنند، در صورت کوچک‌ترین مخالفت با

کارفرما کارشان را از دست خواهند داد و پناه بردن به اصناف و سندیکاهای کارگری دردی از آنها دوا نخواهد کرد. اغلب نمایندگان سندیکاهای کارگری، یا به زندان می روند یا حق فعالیت های سندیکایی از آنان گرفته میشود.

_____ افزایش مالیاتهای عمومی- یکی دیگر از خصلت نماهای سیاست نئولیبرالی که معمولاً در چهارچوب ریاضت اقتصادی به کارگران و توده های مردم جهان تحمیل میشود ، افزایش مالیاتهای عمومی و مالیاتهای غیرمستقیم، هم زمان با معافیتهای مالیاتی برای سرمایه داران با درآمدهای کلان است. این جنبه از سیاست نئولیبرالیزم اقتصادی، سابقاً تحت پوشش سوبسید (یارانه) ظاهراً با هدف تشویق تولیدکنندگان داخلی در کشورهای ثروتمندی همچون ایران، چندان بارز نبود ، اما در دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد و اخیراً در دوره روحانی کاملاً محرز شده است و به یکی دیگر از پایه های سیاست های نئولیبرالیستی برای فرار سرمایه داران از پرداخت مالیات و تعرفه های گمرکی و پاس دادن هزینه سنگین سرپا نگاه داشتن دولت بر دوش کارگران و اقشار محروم جامعه تبدیل شده است. طی دو دهه گذشته سپاه

پاسداران و بنیادهای مذهبی وابسته به حکومت و بیت رهبری که با چنگ انداختن به دارایی های دولت تحت نام خصوصی سازی به غول های اقتصادی تبدیل شده اند جزو آن دسته از سرمایه داران هستند که از معافیت های مالیاتی و گمرکی برای انباشت سرمایه و ثروت اندوزی بیشترین بهره را برده اند. سیاست مالیاتی دولت روحانی ادامه همین روند است. تلاش برای ایجاد هر نوع تغییری در این روند به معنای در افتادن با قدرت سپاه پاسداران در ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی است که نه دولت روحانی و نه هیچکدام از دیگر جناح های حکومتی یارای آن را ندارند. همه اینها در حالی است که بر اساس طرح بودجه سال 93 در آمد دولت از طریق گرفتن مالیات 17% افزایش می یابد که به گفته عضو کمیسیون اقتصادی مجلس این درآمد از طریق کارمندان، کارگران و حقوق بگیران تأمین می شود. بخش زیادی از بودجه دولت هزینه گسترش و تأمین تجهیزات ارگانهای سرکوب و در خدمت نهادها و سازمانهای حکومتی برای تبلیغ و ترویج جهل و خرافه مذهبی و تحمیل ایدئولوژیک مردم قرار می گیرد. "

به گزارش خبرگزاری مهر، بودجه سال 93 برای نهادهایی نظیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات

استراتژیک این مجمع ، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، سپاه پاسداران، معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور، سازمان بسیج، وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، وزارت امور خارجه و ارتش جمهوری اسلامی ایران نشان می دهد که دولت تدبیر و امید رقمی معادل 183 هزار و 798 میلیارد و 814 میلیون ریال را برای این نهاد ها و دستگاه های دولتی در بودجه سال آینده پیش بینی کرده است. درحقیقت بودجه 13 دستگاهی که نام آن ها مورد اشاره قرار گرفت در مقایسه با بودجه همین ارگانها در سال 92 به طور میانگین رشدی 30 درصدی را نشان می دهد." افزایش 30 درصدی بودجه ارگانهای تحقیق و سرکوب رژیم در حالی انجام گرفته است که میزان بودجه سال 93 در مقایسه با بودجه سال گذشته 7% کاهش پیدا کرده است و به گفته کارشناسان اقتصادی این انقباضی ترین بودجه تاریخ ایران بعد از جنگ هشت ساله است. اما دولت روحانی افزایش بودجه ارگانهای سرکوب را با زدن از بودجه خدمات اجتماعی جبران کرده است. مطابق طرح بودجه 93 و عملکرد تاکنونی دولت، خصوصی سازی در آموزش و پرورش و بهداشت و درمان ادامه دارد. برای نمونه، دولت یازدهم لایحهی " تمدید

مهلت اجرای آزمایشی لایحه اصلاح تأسیس قانون مدارس انتفاعی " را به مجلس ارائه کرد که بنا به این قانون مدارس غیرانتفاعی و غیردولتی در سطح آموزش عمومی کماکان گسترش پیدا خواهند کرد، و آموزش بیش از هر زمان دیگر جنبه طبقاتی پیدا کرده است. دولت روحانی مطابق طرح بودجه سال 93 و همزمان با دوره جدید پرداخت یارانه های نقدی، قیمت بنزین و گازوئیل را 50 تا 75 درصد افزایش داده است. دولت از محل افزایش قیمت بنزین و گازوئیل، و با قیمت تحمیل فقر بیشتر به مردم حدود 11 هزار میلیارد تومان درآمد خواهد داشت که از این طریق بخشی از کسری بودجه دولتی و کسری یارانه نقدی را جبران خواهد کرد. اما این افزایش قیمت منجر به افزایش هزینه تولید واحدهای صنعتی و در نتیجه افزایش قیمت کالاهای تولید شده در داخل و همچنین موجب افزایش هزینه حمل و نقل شهری اعم از نرخ کرایه تاکسی، اتوبوس و ... می شود. همه اینها در شرایطی است که رشد اقتصادی در سال 92 منفی گزارش شده است و در سال 93 نیز رشد اقتصادی منفی خواهد بود و روشن است که با وجود رشد اقتصادی منفی و افزایش نرخ بیکاری که در صد سال گذشته بی سابقه بوده است از ایجاد اشتغال خبری نیست.

اعمال این سیاست ریاضت اقتصادی و تحمیل دستمزدهای بیش از سه مرتبه پایین تر از خط فقر که در راستای اصلاحات اقتصادی نئولیبرالی مورد نظر صندوق بین المللی پول قرار دارد معنای عملی جهت گیری ها و برنامه های اقتصادی دولت روحانی است. با این وصف روشن است که دولت روحانی اگر تاکنون و با امروز به فردا اداره کردن اقتصاد ایران نتوانسته هیچ بهبودی ولو جزئی در زندگی کارگران و مردم زحمتکش ایران بوجود آورد، در آینده و با برنامه های دراز مدت هم قرار نیست گشایشی در زندگی و معیشت آنان ایجاد کند. بنا به گزارش خبرگزاری ایستانیوز: "وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی اعلام کرده که: "کسری بودجه خانوارها از سال ۸۳ تا ۹۰ به بیش از ۳ برابر رسیده و هزینه ماهیانه کارگران نیز در ۳ گروه مسکن، حمل و نقل و بهداشت متمرکز شده و سهم برنج، نان، گوشت قرمز، لبنیات و غلات از سبد مصرفی خانوار افت چشمگیری داشته است. همچنین طبق اعلام مرکز آمار، هزینه ماهیانه هر خانوار 4 نفره به 1.8 میلیون تومان رسیده که تقریباً 2 برابر متوسط 933 هزار تومانی حقوق دریافتی کارگران مشمول قانون کار در سال 92 است. این گزارش اضافه می کند که فقط در

فاصله مهرماه سال 1391 تا مهرماه 92 هزینه بهداشت و درمان خانوارها بیش از 41 درصد بالا رفته است و نزدیک به 50 درصد درآمد خانوارها صرف هزینه مسکن، حمل و نقل و بهداشت می شود.

_____ **نبود امنیت شغلی** به دلیل کار پیمانی و قرار دادی یکی دیگر از مشکلات کارگران ایران است. در حال حاضر 70 درصد کارگران با قرار دادهای سفید امضا و یا قراردادهای کوتاه مدت 3 ماهه و یا 6 ماهه کار می کنند. این بخش از کارگران از شمول قانون کار خارج هستند و این به معنی آن است که هیولای بیکاری هر لحظه امنیت شغلی آنها را تهدید می کند. در زمره امنیت شغلی کارگران، به گزارش پایگاه خبری کارگرنیوز " به نقل از مهر " وزارت کار با ارائه مدل جدیدی در راستای تامین امنیت شغلی کارگران و تامین امنیت سرمایه گذاری کارآفرینان، گزارش از وضعیت نامناسب قراردادهای کار در کشور ارائه کرد. در بخش آسیب شناسی گزارش وزارت کار اعلام شده که وضعیت بیش از 93 درصد قراردادهای کار کشور به موقت یکماهه، 3 ماهه و بعضا یکساله تغییر یافته است.

پایین بودن رتبه شاخص سهولت کسب و کار (رتبه ایران 144 است)، منفی بودن رشد اقتصادی (تا سال 92 به میزان 2.2 - بود)، پایین بودن رشد سرمایه گذاری خارجی در اقتصاد ملی (3.9 درصد) و پایین بودن سهم ایران از ورود سرمایه گذاری مستقیم خارجی در منطقه و جهان؛ از موانع مطرح در این بخش است."

_____ نبود ایمنی در محیط کار از دیگر معضلات کارگران
ایران است. بنا به گزارش رسانه های حکومتی و مراکز پزشکی قانونی هر روز در ایران 6 کارگر بر اثر حادثه کار جان خود را از دست می دهند و 6 خانواده، نان آور خانه شان را از دست می دهند. در نه ماه اول سال 91، 1795 کارگر در ایران جان باختند. البته این آمار در شرایطی بیان می شود که شمار حوادث کار در سال 92 نسبت به سال 91 افزایش یافته است. این افزایش ها در حالی است که در این سال ها اقتصاد ایران با رکود و رشدی منفی در اقتصاد روبرو بوده و بسیاری از پروژه های عمرانی و صنعتی در حالت تعطیلی به سر می برده اند. این آمار عمدتاً کارگران بیمه شده تامین اجتماعی را شامل می شود.

فصل هشتم

منشاء قدرت رژیم جمهوری اسلامی

در

(توازن قوای طبقاتی)

رژیم جمهوری اسلامی در طول حیات خود، طبقه کارگر، زنان، کمونیست ها و آزادیخواهان را با ابزار های متنوعی مورد تعرض قرار داده است و تلاش کرده تا فعالیت صنفی و کمونیستی طبقه کارگر و همچنین فعالیت برابری طلبانه زنان و فعالیت های آزادیخواهان را کند، یا غیرممکن سازد.

ممکن است در دوره های مختلف حیات این رژیم و بعضاً جناحهای مختلف آن دربرکارگیری از تمامی ابزارها، به یکسان استفاده نکرده باشند، اما بطورقطع هر جا با کاهش و تخفیف درجه سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی مواجه شده باشیم، کاستی از شدت خشونت و انعطاف در مقابل مبارزین، نه ناشی از عطف و تغییر جهت و موضع جمهوری اسلامی،

بلکه ناشی از توازن قوایی بوده که در نتیجه مقاومت و مبارزه و پایداری توده های مردم و از جمله کارگران و کمونیست ها و زنان و آزادیخواهان ، حاصل گردیده است.

طی نزدیک به چهار دهه حاکمیت این رژیم، یکی از مشکلات اساسی اکثریت فعالین چپ و کمونیست این بوده که ابزارهای بورژوازی را غالباً محدود به **اختناق و سرکوب** دانسته اند و در نتیجه این برداشت ؛ از یک طرف براین باور بوده اند که به محض اینکه اختناق از میان رفت فعالیت کمونیستی ساده و سر راست می شود و از طرف دیگر با نادیده گرفتن سایر ابزار های اعمال قدرت بورژوازی (که غالباً اگر از اختناق مؤثر تر نباشند، کم تأثیر تر نیستند) نتوانسته اند در جنگ با بورژوازی به پیروزی قابل توجهی دست یابند و توازن قوا را به نفع مبارزات طبقه کارگر تغییر دهند. البته باوصف این نباید فراموش کرد که دیکتاتوری و اختناق یکی از مهمترین ابزار اعمال اراده و قدرت بورژوازی است؛ اما محدود و منحصر کردن ابزارهای بورژوازی به سرکوب و اختناق همواره موجب پیدایش دو " اشتباه نظری " در جنبش کارگری و مبارزات کمونیستی بوده است . اول اینکه نمی توان توضیح

داد که در کشورهای سرمایه داری که فاقد دیکتاتوری است و آزادی های دمکراتیک وجود دارد چرا طبقه کارگر پراکنده است و انقلاب سوسیالیستی خارج از دسترس اوست؟ **دوم** اینکه چنین برداشتی مبارزه طبقه کارگر و فعالیت کمونیستی را به دایره مبارزه دمکراتیک محدود میکند و عملاً در خدمت جریانات رفرمیست بورژوائی و یا کمونیسم بورژوائی، پوپولیزم و قرار میگیرد!

مناسبات تولید سرمایه داری و دولتهای مدافع این سیستم، در طول حیات پراز جنایت شان برای سلطه ناعادلانه و غیرانسانی شان، از ابزارها و قابلیت های فراوانی استفاده کرده و منبعده نیز استفاده خواهند کرد که شرح یک به یک این ابزار ممکن است در حوصله این نوشته کوتاه نباشد، و در این سطور فقط سعی شده به مهمترین این ابزارها در رژیم جمهوری اسلامی و مشخصاً در دوره روحانی، اشاره شود.

از میان امکانات و ابزار های بورژوازی سه دسته وجود دارد که موجب میشوند، **پراکندگی و نا آگاهی** در طبقه کارگر به شیوه ای پایدارتداوم یابد و بعضاً در میان این طبقه نهادینه

شود. پراکندگی و ناآگاهی دو مانع بسیار مهم در مسیر تشکل یابی و تحزب یابی طبقه کارگر است و مهم ترین ابزار و امکانات سرمایه داری برای تأمین این موانع عبارتند از (1) دولت و قانون (2) امکانات فراقانونی (3) فرهنگ و سنن ، خرافات مذهبی، نهادها و جنبش های ارتجاعی. ناگفته نماند که این امکانات و ابزارها، اگرچه میتوانند جداگانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند، اما نباید فراموش کرد که کاملاً درهم تنیده و بهم مرتبط هستند و دسته بندی و تفکیک کردن این ابزار صرفاً برای درک آسان تر آن و ارزیابی دقیق تر است.

امکانات دولت روحانی در مقایسه با دولتهای قبلی

همانگونه که فوقاً اشاره شد، دولت ابزار حاکمیت یک طبقه و همچنین ابزاری است که طبقه حاکم برای سرکوب مخالفین و دشمنان خود سازمان میدهد. علماً و منطقاً، اساسی ترین و جدی ترین دشمنان مالکیت خصوصی ، طرفداران مالکیت اجتماعی هستند، بنابراین هرگونه فعالیت کمونیستی و یا کارگری در قدم اول با موانعی که دولت در مقابل آن قرار میدهد روبرو میشود. مهمترین این موانع قوانین موجود در

دفاع از مالکیت بر ابزار تولید است که بطور جدی و سیستماتیک در محدود کردن دامنه عمل سازمان یابی و مبارزه کارگری وجود دارد و عمل میکند و پشتوانه این قوانین نیروی قهریه و سرکوب دولت است. بدون این نیرو، این قوانین قابل اجرا نیستند. این را هر کارگر و اصولاً هر فردی در جامعه که قانونمندی مالکیت خصوصی را شناخته و لمس کرده باشد، میداند. قانون در تمام دنیا و هر جا که نظام طبقاتی حاکم است به این صورت عمل میکند: " مالکیت فردی بر ابزار تولید مقدس میشود، استثمار و بهره کشی از کارگر قانونی و سیستماتیک است، سرمایه دار حق دارد مطابق نرم موجود در جامعه سود ببرد و اگر سود نبرد میتواند کارخانه و کارگاه را تعطیل کرده و کارگران را اخراج کند. هر فعالیتی که این قوانین را نفی کند، یعنی هر مبارزه روزمره طبقه کارگر که دائماً با این قوانین روبرو است و یا آنها را مورد تعرض قرار می دهد با قدرت سرکوب دولت روبرو میشود." از این فراتر، بورژوازی دائم و بطرق مختلف در حال پیشگیری از فعالیت کارگری و کمونیستی و مبارزه دائم برای جلوگیری از شکل گیری این مبارزات و تشکل ها است. فعالیت کمونیستی و فعال کمونیست دائم با دستگاه دولت و پلیس رو به رو است،

تحت نظر است و در شرایط لازم مورد تعرض مستقیم قرار می‌گیرد. هر فعالیتی که طبقه کارگر را متحد کند بنا به این تعریف ارکان سود دهی سرمایه را به خطر می‌اندازد و با عکس‌العمل دولت روبرو می‌شود. پلیس، سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، دادگاه‌ها، قوه قضائیه و در صورت لزوم ارتش، تعقیب، شناسایی و سرکوب فعالین کمونیست، زنان و آزادیخواهان را بعهده می‌گیرند. بنابراین هرآنچه که بخشی از قدرت دولتی به حساب می‌آید و در توازن قوا همانند عاملین سرکوب بکارگرفته می‌شوند صرف نظر از اینکه رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد و یا روحانی در رأس دولت باشد، عملاً و در دنیای واقع تفاوتی باهم ندارند. امکانات دولتی یا بعبارت دیگر ماشین دولتی در رژیم سرمایه داری ایران در طول این سی و شش سال مدام سازمان یافته تر و منسجم تر شده است. سپاه پاسداران در رأس هرم قدرت دولتی قرار دارد و در پروسه شکل گیری رژیم جمهوری اسلامی اکنون بزرگترین مرکز تصمیم گیری رژیم جمهوری اسلامی می‌باشد. در دوره هائی از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، توده های مردم و حتی بدرجاتی بخش هائی از طبقه کارگر بدون توجه به این خصوصیت دائمی دولت، دچار توهم شده اند و در ارزیابی

توازن قدرت دچار اشتباه گشته اند. این بخش از قدرت سرمایه داری در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی در دوره روحانی، از لحاظ ماهوی تفاوتی با سایر دوره های جمهوری اسلامی نکرده است. بعنوان مثال مرکز ثقل قدرت دولتی در نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران است که ستونهای قدرت سیاسی و اقتصادی کلیت نظام را در دست دارد. سپاه پاسداران اگرچه در ابتدای شکل گیری، همانند یک میلشایی وابسته به خمینی متولد شد و پا گرفت و قاعدتاً بخشی از قدرت غیردولتی و فراقانونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی به حساب میامد، اما بتدریج و در جریان جنگ با عراق و اختلافات جناحهای حکومت و مشخصاً بعد از مرگ خمینی و در پشتیبانی از خامنه ای، تمام قدرت سیاسی را قبضه کرد و متعاقب آن به یک غول اقتصادی نیز تبدیل شد.

وضعیت امکانات فرا قانونی و غیر دولتی در دوره روحانی

رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی علاوه بر امکانات قانونی یا دولتی، همواره از طیف وسیعی از امکانات فرا قانونی نیز برخوردار بوده است. این رژیم علاوه بر دارو دسته

های فوق قانونی نظیر بسیج و حزب الله و انصار الله از حمایت طیف وسیعی از احزاب بورژوائی بهره مند بوده است که ظاهراً در اپوزیسیون هستند اما آماده اند تا اگر بتوانند فعالیت کمونیستی، مبارزات زنان و جنبش های مترقی و سکولار را مورد تعرض و ارباب، دارو دسته های متعلق به خود قرار دهند. رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی علی العموم و هریک از جناحهای این رژیم به سهم خود در مقاطع مختلف از امکانات فراقانونی و غیردولتی استفاده کرده اند و منبذ نیز استفاده خواهند کرد. ناگفته نماند که امکانات فراقانونی تنها شامل رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران نیست و در بسیاری از کشور های جهان، پلیس های بازنشسته و یا باخرید شده در قالب دار و دسته های مسلح سازمان دارند و از منفعت بورژوازی دفاع می کنند، منتها در نظامهای مبتنی بر دیکتاتوری و غیردمکراتیک و مخصوصاً "در نظام جمهوری اسلامی، امکانات فراقانونی و غیردولتی درپاره ای موارد وسیعتر و سازمان یافته تر از ماشین دولتی است. بسیج، حزب الله، انصار الله، تشکیلات عریض و طویل مربوط به اوقاف (شامل مساجد، تکایا، زیارتگاه ها) سازمانهایی هستند که میلیون ها نفر را در خود

سازمان داده اند و جمهوری اسلامی همواره از وجود آنها برای ساکت نگهداشتن، ارباب و به شکست کشاندن حرکت ها و جنبش های مردمی و کارگری استفاده کرده است. استفاده از امکانات فراقانونی و غیردولتی بستگی به توازن قوای طبقاتی و جدال بین جناحهای رژیم دارد. این امکانات عمدتاً در اختیار بیت رهبری، سپاه پاسداران و اصول گرایان است. در مقطعی که توازن قوا در نتیجه گسترش نارضایتی توده های مردم و ارتقای سطح جنبشهای اجتماعی به نفع آنان تغییر کند، کلیت سرمایه داری جمهوری اسلامی از امکانات فراقانونی استفاده میکند. این امکانات عملاً پارسنگ ایجاد تعادل بین جناحهای رژیم است، اما زمانی به میدان میاید که جناحی از رژیم عالمی و عامداً از امکانات دولتی برای سرکوب مخالفین استفاده نمیکند. دولت روحانی باتوجه به اینکه بصراحت پذیرفته که قصد دارد حکومت متعارف سرمایه داران را به رسمیت بشناسد و حاکمیت قانون را اعمال کند و بر غیرسیاسی شدن دستگاه اداری دولت متکی باشد؛ عملاً در تقابل با مردم و سرکوب جنبشهای اجتماعی و مخصوصاً جنبش کارگری باید، اساساً از امکانات قانونی استفاده کند. حکومت روحانی چنانچه موفق شود از طریق ایجاد توهم و نفوذ در جنبش های

اجتماعی از جناح رقیب پیشی گیرد، ممکن است موفق شود. با ایجاد نهادهای مورد قبول جنبش های اجتماعی، پتانسیل دولت خود را در استفاده از امکانات فراقانونی و غیردولتی، همانند سایر دولتهای مبتنی بر سیستم پارلمانی، افزایش دهد. مثلاً "اتحادیه های کارگری فرمیست را سازمان دهد، سقف مطالبات توده زنان را در سطح مبارزات زنان لیبرال نگهدارد و توده های انقلابی مردم کردستان را حول خواسته های حقیر اصلاح طلبان کرد و ادار به تمکین کند.

بهرحال در ارزیابی از امکانات فراقانونی و غیردولتی سرمایه داری باید قبول کرد که کارگران و توده های مردم آزادیخواه، تنها با دارودسته های مسلح دولت یا بعبارت دیگر، تنها با ماشین دولتی روبرو نیستند. ممکن است در دوره حاکمیت دولت روحانی مصالح حفظ تمامیت رژیم ایجاب کند که سرمایه دارها و یا احزاب و جریانات بورژوائی و ناسیونالیست، دار و دسته های خودشان را که درجوار نیروهای دولتی درست کرده اند، موقتاً به جنگ رو در رو با کارگران و توده های مردم مواجه نشوند، اما مطمئناً، اینان نیز نیروی بلقوه دولت روحانی نیز، هستند و درمواقع لزوم از آنان

استفاده میکنند. امکانات فراقانونی و غیردولتی حسن روحانی از مافیای مرتبط با رانت خواران گرفته تا جریانهای ناسیونالیستی و مذهبی علاوه بر تبلیغ و گسترش خرافات مذهبی، ملی و سیاسی، سعی میکنند کارگر و فعال کمونیست طبقه کارگر، بخصوص آنجا که علیه این خرافات مبارزه میکند را مرعوب کنند.

نقش خرافات مذهبی، فرهنگ و سنن و نهادهای ارتجاعی در توازن قوای طبقاتی

در تخمین و برآورد کردن قدرت و توان بورژوازی، بعضی فاکتورها و بعضی توانائیها جهانی است، و فقط ممکن است از بعضی جهات، تفاوتی جزئی با هم داشته باشند. بعنوان مثال در زمینه امکانات دولتی و قانونی این عمومیت بیشتر قابل مشاهده است تا امکانات فراقانونی و غیردولتی. بورژوازی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری از قانون و پلیس و دادگاه برای دفاع از مالکیت خصوصی استفاده میکنند، اما در عین حال قادر نیستند همانند کشورهای مبتنی بر حاکمیت مذهبی یا حاکمیت دیکتاتوری، همانند بورژوازی ایران از امامت و حلال

و حرام و کرامت اهل بیت و شهادت حسین و تشیع علوی و تاسوعا و عاشورا و..... استفاده کنند. در واقع فصل مشترک بخش اعظم سرمایه جهانی در توازن قوای طبقاتی در تقابل با پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری اساساً در درجه اول قدرت دولتی و قانونی و در پاره ای موارد قدرت فراقانونی است و نقش خرافات مذهبی و فرهنگ و سنن ارتجاعی در این کشورها ضعیف است.

برخلاف دو امکان قبلی یعنی "قدرت دولتی و قانونی" و "غیردولتی و فراقانونی" که فوقاً بحث شد، در بعضی از جوامع سرمایه داری و مخصوصاً در سرمایه داری تحت حاکمیت اسلام، مهمترین ابزار بورژوازی برای انقیاد طبقه کارگر، (حتی به جرأت میتوان گفت از اختناق مهمتر) سیستم عظیم تولید خرافه مذهبی است.

تبلیغ و تلاش برای نهادینه کردن خرافات از سوی حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی امری اتفاقی و تصادفی نیست و برخلاف تصور بخشی از فعالین چپ و کمونیست، از روی بلاهت و عقب ماندگی ملایان و شیوخ و نوحه سرایان و شارعین

نمی باشد، بلکه درست برعکس برخاسته از تعقل و شعور حاکمان رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی است. این رژیم در شرایط بحرانی کنونی، بقای خود را بیش از گذشته در گسترش و نهادینه کردن خرافات میدانند و دولت روحانی نیز از این حربه استفاده میکند.

شکل‌گیری خرافات دارای تاریخی به قدمت پیدایش طبقات است و در یک پروسه بسیار طولانی، بزرگترین خرافه‌ی تاریخ که هم اکنون نیز انسان درگیر آن است یعنی مذهب پدیدار گردید. اگرچه در طول تاریخ آگاهی انسان‌ها از بسیاری امور تکامل یافت، اما خرافات باقی ماند و حتی در عرصه‌های گوناگونی در حیات اجتماعی انسان‌ها نمودار گردید. هر قدر که روابط اجتماعی گسترش یافت و هر قدر که نیازها و مشکلات انسان متناسب با آن پیچیده تر گردیده و توسعه یافت، انسان در مقابل دو آلترناتیو قرار گرفت. آلترناتیو آگاهی درست از آن رویدادها و یا آلترناتیو روی‌آوری هر چه بیشتر به خرافات به دلیل عدم درک آن‌ها و این آلترناتیو دوم بود که مذهب به عنوان بزرگترین خرافه تاریخ شاخ و برگ یافت و در بسیاری از حیات فکری توده‌ها نقش بازی کرد و در این

میان دولت‌ها نیز به دلیل منافی که در عدم آگاهی توده‌ها داشتند، در ترویج آن بسیار کوشیدند.

حکومت‌های بورژوازی، به دلیل تفرقه در طبقه کارگر، به زندگی خود ادامه می‌دهند، و مهمترین خاصیت این خرافات حفظ و تضمین این تفرقه در صفوف طبقه کارگر است. مذهب و تئوری‌ها و عقاید توجیه‌گر سیستم مذهبی، صبح تا شب از طریق رسانه‌ها، مدرسه و آموزش و پرورش، از طریق فرهنگ حاکم، از طریق افسانه‌ها و ارزش‌های خرافی و غیرواقعی به خورد جامعه و بخصوص طبقه کارگر داده می‌شود. دنیایی که در آن طبقه کارگر می‌پذیرد که، در اساس خلقت، قانون همین بوده و همین خواهد ماند. انگشتان دست بهم شبیه نیستند، تقدیر و سرنوشت، مشی الهی، بهشت و جهنم، آخرت و وعده جهانی دیگر است که، بشریت را تحت قیمومت نگه‌میدارد و کارگران، به عنوان طبقه در مقابل بورژوازی پراکنده می‌مانند.

در سرمایه‌داری جمهوری اسلامی (مبتنی بر حاکمیت مذهب) از روزی که فرد متولد می‌شود، این سیستم عظیم شستشوی مغزی روی آن کار میکند. امروز بورژوازی ایران، در دوره

حاکمیت روحانی، در نتیجه تداوم ونهادینه شدن بخش عظیمی از شرعیات و خرافات، عملاً، بیش از دوره های قبل صاحب دستگاه عظیم تولید خرافه و تحمیق شده است، بطوریکه، حتی در بعضی موارد عملاً وجود این امکانات، جمهوری اسلامی را از سرکوب مستقیم بی نیاز کرده است. آموزش و پرورش، مدارس و حتی درموردی، دانشگاه ها قبل از اینکه دستگاه تولید روشنگری باشند، دستگاه تولید خرافه هستند.

فصل نهم

منشاء قدرت طبقه کارگر

در

(توازن قوای طبقاتی)

زنان، فعالین جنبش های اجتماعی، توده های مردم و در رأس آنها طبقه کارگر و کمونیست ها چه امکاناتی در مقابل امکانات بورژوازی دارند؟ و به چه چیز و چه مکانیسم هائی میتوانند اتکا کنند؟

واقعیت این است که در مقابل امکانات عظیم بورژوازی، که قبلاً مهمترین سرفصل های آن را برشمردیم، فعالین جنبش های اجتماعی و در رأس آنها طبقه کارگر نیز امکاناتی در اختیار دارند. این امکانات اگرچه در مقایسه با امکانات سرمایه داری از لحاظ کمی بسیار ضعیف تر است، اما بعضی از این امکانات در نوع خود بسیار مهم و قابل توجه میباشند.

اگرچه فعالین جنبشهای اجتماعی و طبقه کارگرنیز می توانند و قاعدتاً باید از امکاناتی شبیه آنچه که بورژوازی دارد، مانند نشریه، رسانه های جمعی از قبیل رادیو و تلویزیون ، امکانات اینترنتی و غیره استفاده کنند، اما با وصف این نباید فراموش کرد که از لحاظ کمیت، امکانات طبقه کارگرومتحدین این طبقه قطره ایست از دریای امکاناتی که بورژوازی بگونه ای هم بین المللی و هم محلی از آن برخورداراست. پرداختن به توازن قوای طبقاتی حاکی از این واقعیت است که اگر در تخمین و برآورد کردن امکانات بورژوازی و طبقه کارگربرای تعیین توازن قوا و تعیین تاکتیک های مبارزاتی، طبقه کارگر متوجه قدرت واقعی خود نباشد، درکابوس رعب و وحشتی قرار میگیرد که همواره هدف بورژوازی است و در واقع به این شیوه است که سرمایه داری مانع از دستیابی طبقه کارگر به قدرت لایزالش میشود.

در مبارزه طبقاتی، اگرچه ضروری است که طبقه کارگر قدرت و امکانات بورژوائی را برسمیت بشناسد اما درعین حال ضروری است به این حقیقت نیز واقف باشد که مبارزه طبقاتی یک مبارزه نامتقارن است. نامتقارن بودن که

مخصوصاً برای طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی متحد این طبقه اهمیت دارد به این معنی است که آنان بدانند که کارگران و متحدین شان با سلاح ویژه خود و امکانات خاص خود، وارد این جنگ میشوند. شناخت و توصل به قدرت و توان ویژه ای که طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی دارد، این طبقه را از طبقه ای در خود به طبقه ای برای خود تبدیل میکند و میزان موفقیت و پیشروی طبقه کارگر برای تغییر توازن قوا به نفع خود و توانائی اش را در پیوستن جنبش های اجتماعی برای نبرد نهائی چند برابر خواهدکرد. برعکس اگر طبقه کارگر به ویژگی قدرت خود واقف نباشد و توازن قوا را صرفاً با مسابقه و رقابت با طبقه سرمایه دار و جریانات بورژوائی به حساب آورد قادر نخواهد بود توازن قوا را به نفع خود تغییردهد. برای اینکه بتوانیم شناخت درستی از قدرت و امکانات واقعی طبقه کارگر در نبرد طبقاتی داشته باشیم، بهتر است آن را بصورت زیر دسته بندی نماییم.

سازمان تولید (مرکز ثقل و قدرت منحصر به فرد طبقه کارگر)

مرکز ثقل و قدرت استثنائی و منحصر به فرد طبقه کارگر، سازمان تولید است. نقش طبقه کارگر در سازمان تولید و نقش سازمان تولید در حیات جامعه، طبقه کارگر را در موقعیتی تماماً متفاوت و استثنائی قرار داده است. موقعیتی بسیار قدرتمند و منحصر به فرد. ممکن است بخشی از قدرت طبقه کارگر مربوط به کثرت این طبقه باشد اما به یقین میتوان گفت که این کثرت طبقه کارگر نیست که در توازن قوا و تعیین تکلیف مبارزه طبقاتی، حرف آخر را میزند، بلکه نقش طبقه کارگر در سازمان تولید است که این اقتدار منحصر به فرد را به طبقه کارگر بخشیده است. عبارت دیگر در مناسبات تولید سرمایه داری، مهم نیست طبقه کارگر در جامعه اکثریت است یا اقلیت؛ مهم نیست در جامعه چند نفر دهقان و یا دکاندار و یا کارمند دولت و یا کارگر اند، بلکه مهم این است که اولاً ثروت جامعه در رابطه تولیدی میان کارگر و سرمایه دار تولید و توزیع می شود و دوماً کارگر برخلاف دهقان یا خرده بورژوا منفرد و مجزا و پراکنده نیست؛ بلکه نقش اش را در جامعه و در مناسبات تولیدی بصورت جمعی انجام میدهد. در واقع این

موقعیت طبقه کارگر در مناسبات تولید سرمایه داری پاشنه آشیل بورژوازی است. جامعه سرمایه داری هستی اش به وجود کارگر گره خورده است. ثروت و نعمت اساسا از کانال روابط تولیدی سرمایه داری میگذرد. در این سیستم یکی مزد میدهد یکی مزد میگیرد. این وضعیت طبقه کارگر را در یک موقعیت استثنایی ای قرار میدهد که سایر اقشار اجتماعی چنین موقعیتی ندارند. این موقعیت به طبقه کارگرا مکان میدهد که قادر باشد حتی در شرایط غیر انقلابی جامعه را از حرکت بازدارد. کاری که سایر اقشار اجتماعی حتی ممکن است در شرایط انقلابی هم قادر به انجام آن نباشند. دهقان، کشاورز یا دکانداران و یا حتی کارمندان نمی توانند این نقش را در سازمان تولید داشته باشند. دهقان و خرده بورژوا، دانشجو و کارمند نمی توانند جامعه را از حرکت بازدارند. در نظر بگیری که در روزمعی کارگران صنایع نفت و شبکه های آب رسانی و موسسات تولید برق و شهرداریها و شرکت حمل و نقل و مواصلات و معلمین و کارگران نانوائی ها دست از کار بکشند. در نتیجه این دست از کار کشیدن ها، مدارس و ادارات و بیمارستانها تعطیل شود و انباشت زباله ها و تاریکی و کمبود نان و آب آشامیدنی مزید بر علت گردد و این وضعیت

چندین روز ادامه پیدا کند. در مدت زمان نه چندان زیادی، ماشین عظیم سرکوب بورژوازی از کار میافتد. وسایل نقلیه قوای انتظامی و موتورسیکلت انصار حزب الله و بسیجی ها و لباس شخصی ها از حرکت باز میماند. ارتش در پادگانها زمین گیر میشود. مانور تانک و سلاح سنگین، دیگر، توده های مردم را مرعوب نمیکند. زرادخانه دولت از تولید مهمات باز میماند. این قدرت عظیمی است که طبقه کارگر دارد و این قدرت عظیمی است که دیگر اقدار و سایر جنبش های اجتماعی ندارند و متوجه آن نیستند.

در پرتو این توان منحصربه فرد و استثنائی است، که سایر جنبشهای اجتماعی و سایر اقدار اجتماعی پی به توان واقعی طبقه کارگر میبرند و از لحاظ مادی به رهبری این طبقه تمکین میکنند. امری که بطور روتین و بدون قدرت ناشی از سازمان تولید، برای اقدار خورده بورژوا و روشنفکران و حتی دانشجویان، ممکن است غیر قابل تصور باشد. بعبارت دیگر طبقه کارگری که میخواهد در مقابل بورژوازی بایستد، با اتکا به این قدرت، یعنی اتکا به واقعیت کارگر بودنش در جامعه، که در سازمان تولید، و نه در خیابان، نهفته است،

می‌تواند در مقابل بورژوازی به ایستد و فعالیت اش را سازمان دهد.

طبقه کارگر، با انکشاف قدرت ناشی از موجودیت اش، در سازمان تولید است که متوجه میشود آنچنان ذخیره ای از توان دارد که تمام قدرت بورژوازی در مقابل اش رنگ می‌بازد. این قدرت طبقه کارگر پایان ناپذیر است. بورژوازی از سر منفعت طبقاتی اش و خرده بورژوازی از سر، سرگردانی طبقاتی اش و تمام ایدئولوژی و جنبش های بورژوایی ولیبرالی و تمام نهادهای مذهبی و سیستم خرافه متعلق به آن، متوجه این است که طبقه کارگر را از این اهرم قدرتی که دارد، دور کند. ذهنش را از اهمیت حیاتی و نقش سازمان طبقه کارگر به عنوان طبقه و در بطن سازمان تولید جامعه منحرف نماید. بورژوازی در این راستا، استفاده از امکان سازمان تولید، یعنی اعتصاب، را ممنوع اعلام میکند و خرده بورژوازی تلاش میکند طبقه کارگر را قانع کند که صرفاً در خیابان و یا اساساً از طریق مبارزه انتخاباتی و پارلمانی و قانونی و یا بعضاً از طریق مبارزه مسلحانه میتواند بورژوازی را شکست بدهد.

بورژوازی دست از کار کشیدن توسط کارگر را بزرگترین جرم و هر جنبش و سازمان کارگری ای که به این اهرم اتکا داشته باشد را ممنوع اعلام میکند. خرده بورژوا و جنبش های بورژوائی که اصولاً فاقد سازمان تولیدی هستند و به جایگاه تولیدی تعلق ندارند، قرار دادن آن را در استراتژی شان نا لازم می یابند. واقعیت این است که جنبش های اجتماعی، اگر مبنایش بر سازمان طبقه کارگر در تولید نباشد با هیچ رشادت و از خودگذشتگی و قهرمانی و حماسه آفرینی، نمی تواند در جنگ علیه بورژوازی پیروز شود. اهمیت سازمان تولید در مبارزه طبقاتی بیانگر این راستی است که مکانیزم طبقه کارگر برای دفاع از خود و برای تعرض به سرمایه داری، برای بهم زدن توازن قوا و تلاش برای دستیابی به قدرت سیاسی، با مکانیزم بورژوازی و مکانیزم خرده بورژوازی کاملاً متفاوت است. بهمین جهت است که جنگ طبقاتی برای طبقه کارگر یک جنگ نا متقارن است. طبقه کارگر با توجه به نقش اش در سازمان تولید است که تشخیص میدهد، با رقابت با سازمان ها و احزاب بورژوائی در میدان خود آن ها قادر نخواهد شد به پیروزی برسد. سرمایه داری با هر مکانیزمی که در اختیار داشته باشد و به هر درجه ای که

بتواند و قادر باشد طبقه کارگر را سرکوب کند، اما نمیتواند و قادر نخواهد بود، کارگر سازمان یافته حول تولید یا توزیع را منحل کند. چون انحلال سازمان تولید عملاً "به معنای انحلال سرمایه داری است و این کار، خود بورژوازی را منحل میکند. جادوی طبقه کارگر و قدرت استثنائی کارگران در این نهفته است که سرمایه داری در پروسه توسعه سود و ارزش اضافی و انباشت سرمایه، برخلاف خواست و تمایل خودش، طبقه کارگر و قدرت طبقه کارگر در سازمان تولید را دائماً افزایش میدهد. بنابراین در جواب به این سؤال که مهمترین امکانات طبقه کارگر در مقابله با طبقه سرمایه دار چیست؟ در وهله اول باید گفت، **مرکز ثقل قدرت طبقه کارگر در سازمان تولید جامعه است.** سرمایه داری پیرامون سازمان یافتن جمعی و توسعه طبقه کارگر برای تولید یا توزیع و انباشت سرمایه و سود و ثروت زنده است. طبقه کارگر در چارچوب روابط تولیدی و سازمان تولید دارای آنچنان سطحی از پیوند و به هم بافتگی میشود، که هیچ طبقه و قشر اجتماعی آنرا دارا نمی باشد. سرمایه داری نه تنها قادر به از میان بردن این بهم بافتگی و پیوند یا بعبارت دیگر قادر به از میان بردن سازمان تولید، نیست بلکه بدون سازمان تولید، نابود میشود.

اگرچه سازمان تولید، پاشنه آشیل بورژوازی است و اگرچه سازمان تولید مرکز ثقل قدرت طبقه کارگر در انقلاب اجتماعی است، اما نباید فراموش کرد که این توان و پتانسیل زمانی به قدرت بالفعل تبدیل میشود که طبقه کارگر، ملزومات استفاده از آن را فراهم کرده باشد. بعبارت دیگر، سازمان تولید و نقش آن در توازن قوای طبقاتی برای طبقه کارگر یک توان و قدرت دوفاکتو است. بدین معنی که سرمایه داری از قبل سازمان تولید یا بعبارت دیگر از سایه سرسازمان تولیدکارگران است که سود به جیب میزند و سرمایه انباشت میکند و فقط زمانی طبقه کارگر میتواند، از این پتانسیل به نفع خود استفاده کند که ایده لغو مالکیت خصوصی و اعمال اراده، سازمان دادن تولید برای مصرف اجتماعی را به باوربخش مهمی از اعضای سازمان تولید، یعنی به باورسازمان انقلابیون حرفه ای، تبدیل کرده باشد. بنابراین، سازمان انقلابیون حرفه ای دومین مکانیزمی است که اساساً میتواند پتانسیل طبقه کارگر و متحدین این طبقه را در مبارزه طبقاتی از قوه به فعل و از ذهن به عمل درآورد.

سازمان انقلابیون حرفه‌ای

دومین مکانیزم حیاتی و بسیار مهم که بدون آن، اساساً سازمان تولید و جوهر وجودی طبقه کارگر بدون فایده میماند، سازمان انقلابیون حرفه‌ای یا شبکه انقلابیون حرفه‌ای یا مغز و سیستم فرمان دهنده طبقه کارگر و متحدین این طبقه است. مکانیزمی که طبقه کارگر در فعالیت مستمر و پابرجای خود نمیتواند آن را نادیده بگیرد و اگر این مکانیزم را نادیده گرفت و از آن غافل شد، قاعدتاً هیچ شانس در مقابل طبقه سرمایه دار برای تغییر توازن قوا نخواهد داشت.

قبلاً وقتی از امکانات و قدرت سرمایه داران صحبت کردیم، بیان شد که، این قدرت و توان، رویهم رفته در دو زمینه بکار گرفته میشود. بعبارت ساده تر، دارای دو بُعد است. بُعد سرکوب و بُعد تحمیق و دامن زدن به خرافات سیاسی و فرهنگی مانند مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، فاشیسم، سندیکالیسم و غیره. و گفتیم طبقه کارگر در مقابل هر دو بُعد آسیب پذیر است. ابزارها و امکانات و توان سرمایه داری از هر دو بعد طبقه کارگر و متحدین این طبقه را که اساساً

روشنفکران انقلابی زنان و آزادیخواهان هستند مورد تعرض قرار میدهد. طبقه کارگرومتحدین این طبقه با توان بالقوه خود که سازمان تولید است و با مغزی که قادر به هدایت و استفاده از این ابزار است میتواند تعرض بورژوازی را در هر دو بعد خنثی کند.

نگاهی اجمالی به این دو بعد از توان و قدرت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و مقایسه این توانائی با سرمایه داری زمان پهلوی و همچنین مقایسه دوره های متفاوت در خود رژیم جمهوری اسلامی، روشن میشود که در دوره روحانی، بعد سرکوب متکی به پیشرفته ترین ابزارها، پیشرفته ترین متدها و روشها است. از استراق سمع گرفته تا ایجاد شبکه‌ها و تشکیلاتهای زرد کارگری و از بازجویی تا پیچیده‌ترین جنگ های روانی، تبلیغاتی و فرهنگی. از بکارگیری و استفاده از انصارالله و حزب الله گرفته تا سازمانها و تشکلهای لیبرالی و اصلاح طلبان فارس و ترک و عرب و بلوچ و کرد نه تنها کمتر از دولتهای قبلی نیست، بلکه درتوافق با خامنه ای به درجه بیشتری قادر شده با استفاده از توهم توده ها، بعد سرکوب را برای توده های مردم قابل قبول تر کند.

در دوره پهلوی اگر ساواک می خواست، جاسوسی فعالین کارگری و دانشجویی را بکند مجبور بود جاسوس و عنصر خود را در این فعالیت‌ها نفوذ بدهد. امروز در دوره روحانی همه جا دوربین مدار بسته کار گذاشته‌اند حتی از رد یابی تلفن‌های موبیل و امکانات ماهواره ای استفاده میکنند تا روابط را ببینند و تعقیب کنند. جمهوری اسلامی امروز در ایران در دانشگاه، در کارخانه، در محله و خیابان پایتخت و شهرهای بزرگ، دوربین های مخفی مدار بسته کار گذاشته است. دولت روحانی اینترنت را کنترل میکند، بازجویی های امروز در دوره جمهوری اسلامی و با شیوه های وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه پاسداران و چندین نهاد اطلاعاتی موازی، بسیار پیشرفته‌تر و پیچیده‌تر از شیوه های ساواک است. امروز میتوانند حتی بدون شکنجه جسمی قربانی یا متهم را بشکنند.

درمقابله با این دستگاه سرکوب و جاسوسی، درمقابله با این دستگاه تولید خرافه و تحمیق و توهم آفرینی، فعالیت طبقه کارگر و متحدین این طبقه، بسیار ضروری است به شبکه ای از فعالین متکی باشد که حرفه‌ای هستند. در غیاب چنین شبکه ای از فعالین حرفه‌ای کل فعالیت پراکنده طبقه کارگر و

متحدین این طبقه کم تأثیر و موقتی خواهد بود. طبقه کارگر اگر متکی به سازمانی از انقلابیون حرفه‌ای نباشد نه قدرت مقابله با موج خرافه و توهم پراکنی را دارد و نه میتواند در مقابل دستگاه پلیس و وزارت اطلاعات رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی مقاومت کند.

مکانیسم روابط اجتماعی و جنبشهای اجتماعی

درمبحث توان و قدرت واقعی طبقه کارگر در توازن قوای طبقاتی، اگرچه مهمترین اهرم قدرت طبقه کارگر، وجود کارگر در بطن روابط تولیدی و سازمان تولید است، اما همراه با قرار گرفتن طبقه کارگر در این روابط تولیدی، به ناچار و در مبارزه طبقاتی، روابط اجتماعی و مبارزاتی ویژه خود را شکل میدهد. همانطور که بورژوازی به هیچ وسیله ای، نمی تواند وجود کارگر را در روابط تولیدی نادیده بگیرد و یا از میان ببرد و منطق سود و ارزش اضافی و انباشت سرمایه، سرمایه دار را مجبور میکند که این روابط را گسترش دهد، به طریق اولی سرمایه داری نمی تواند رابطه اجتماعی و مبارزاتی طبقه کارگر، که به حکم قرار گرفتن در

چنین روابط تولیدی بوجود آورده است را از میان ببرد. بورژوازی همراه روابط تولیدی سرمایه داری، کارگر و شبکه های اجتماعی و مبارزاتی، مخصوصاً روابط و شبکه های اجتماعی فعالین و رهبران کارگری را که بوجود آمده است ناچار است به رسمیت بشناسد. کارگر در محل کار و در محل زیست خود بطور خود بخودی وارد چنین روابطی میشود. خانواده کارگری خود یک واحد کارگری است. در نتیجه محله کارگری هم جزئی از سازمان تولیدی و اجتماعی طبقه کارگر است. جریانات بورژوائی و خورده بورژواها همواره سعی میکنند که طبقه کارگر را از سازمان طبقاتی خود محروم کنند و دائماً در تلاش اند به کارگر بقبولانند که در کوچه و بازار و محله خود را کارگر نداند و از مکانیزمی که هست و نیست وی را تشکیل میدهد (یعنی سازمان تولید و روابط اجتماعی مربوط به آن) فاصله بگیرد غافل از اینکه در دنیای واقعی محله کارگری و خانواده کارگری در نظام طبقاتی و مبارزه طبقاتی به اندازه کارخانه مهم میباشد. متحد کردن کارگر، که پایه و اساس فعالیت کارگری برای تغییر توازن قوا است، نمیتواند این واقعیت را نادیده بگیرد. حضور فعالین کارگری و انقلابیون حرفه ای در شبکه های اجتماعی و مبارزاتی و

حضور آنان در تجربه روزمره کارگر و خانواده کارگری در تقابل با جامعه سرمایه داری یکی از مهمترین اهرم های مقابله با بورژوازی و دور زدن کل دستگاه سرکوب و تحمیق آن است. روابط اجتماعی و تجربه روزمره مهمترین مکانیسم آگاهی و خنثی کردن تبلیغات بورژوازی است. طبقه کارگر در متن روابط اجتماعی اش هر لحظه با حقیقت کارگر بودن خود و سرمایه دار بودن طرف مقابل روبرو است. این واقعیت به طبقه کارگر و سازمان انقلابیون حرفه ای مجال میدهد تا تبلیغات بورژوازی را در زمینه های مذهب و مسجد و آخوند و ائمه و خلافت و شهادت و ناسیونالیسم و لیبرالیسم و سندیکالیسم خنثی کند. این تبلیغات در زندگی و تجربه روزمره طبقه کارگر بیش از هر جای دیگری پوچ بودن و خرافه بودن خود را نشان میدهد. اینجا است که تبلیغات و فعالیت طبقه کارگر میتواند موثرتر از هر جای دیگری به مقابله با بورژوازی برود. مکانیسم روابط اجتماعی، حلقه اتصال طبقه کارگر با متحدین این طبقه در مبارزات اجتماعی، علیه نابرابریهای ملی و جنسیتی و مبارزات آزادیخواهانه است. آنچه روشن است، نه دولت روحانی، نه دیگر جناح های حکومتی و نه هیچکدام از بخش های مختلف اپوزیسیون بورژوازی ایران

قادر به حل بحران نظام سرمایه داری ایران نیستند. غیرقابل تصور بودن حل بحران سرمایه داری ایران توسط هیچ یک از جناحهای جمهوری اسلامی و هم چنین هیچ یک از بخش های مختلف اپوزیسیون بورژوازی ایران، توپ مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را در حال حاضر به زمین طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران انداخته است.

ابعاد فقر و فلاکت و بی حقوقی های سیاسی و اجتماعی، که در رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و بخشاً در دوره ریاست جمهوری روحانی، به کارگران، زنان، جوانان و اقشار محروم جامعه تحمیل شده است، بگیر و ببند فعالین اجتماعی، اعدام های گروهی و گسترش آسیب های اجتماعی جامعه ایران به مرز انفجار رسانده است. روند این اوضاع امکان خیزش ها و طغیان های توده ای خود انگیخته، ناگهانی و غافلگیر کننده را به یک امر محتمل تبدیل کرده است. باتوجه به اهمیت جنبش های اجتماعی در تغییر دادن توازن قوای طبقاتی، لازم است ما به ارزیابی موقعیت هر یک از این جنبش ها جداگانه بپردازیم

فصل دهم

اپوزیسیون جمهوری اسلامی در دوره روحانی

برای بدست آوردن یک تصویر واقعی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی در دوره ریاست جمهوری روحانی، شاید ضروری باشد بطور مختصر مروری داشته باشیم بر تاریخ معاصر ایران. یا بعبارت دیگر گرایشهای اجتماعی و آرایش نیروهای سیاسی امروز جامعه ایران را بدون مراجعه به تاریخ معاصر و بدون نقش این گرایشها، حداقل در یک قرن گذشته، نمیتوان بدرستی ارزیابی کرد. این نگاه اجمالی به تاریخ معاصر ایران، سه گرایش اجتماعی اصلی را به ما نشان میدهد که هر کدام به نوعی در دورانهای مختلف در کشمکش های سیاسی جامعه ایران دخیل بوده و بر سرنوشت توده های مردم تاثیر گذاشته اند.

اول - گرایش سنتی مذهبی که در طول تاریخ ایران بعد از اسلام همواره وجود داشته و در مقاطعی حتی قدرت دولتی را هم کسب کرده است. این جریان بعد از به قدرت رسیدن

سلسله صفوی در ایران و مخصوصاً بعد از انقلاب مشروطه دارای رهبری خاص مربوط به خود بوده که در مراجع تقلید مذهب تشیع، تبلور یافته. دارای نوعی سازمان و شبکه ارتباطی برای جمع آوری وجوهات مذهبی، مساجد و حوزه های علمیه بوده و مضافاً بر رهبری و سازمان، دارای امکانات مالی و اقتصادی نیز بوده است که از طریق موقوفات و زمینهای کشاورزی و وجوهات جمع آوری شده بدست آمده است. این گرایش در طول صدها سال حاکمیت نظام تولیدی فئودالی با پلانفرم سیاسی و اجتماعی شریعت اسلامی و اضافات مذهب شیعه بر آن، اگرچه از زمان صفویه به بعد تا به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی مستقیماً بنام دین بر مردم حکومت نکرده، اما همواره به عنوان "دولتی در دولت" حضور ملموسی در جامعه ایران داشته است. این گرایش اکنون، یعنی بعد از قیام 1357 در قدرت است و دیگر اپوزیسیون نیست، اما همین قدرت حاکم در درون خود، از چنان تناقضی برخوردار است که در طول سه دهه و نیم، نتوانسته روبنای درخور و متعارفی برای سرمایه داری فراهم نماید.

دوم - گرایش بورژوا لیبرالی، این گرایش اساساً به پای رشد مناسبات سرمایه داری در ایران، حضور سیاسی خود را در صحنه کشمکش های اجتماعی نشان داده است. گاه در احزاب با خط مشی های شناخته شده لیبرالی و گاه در پوشش های لیبرال - چپ، در تاریخ سیاسی ایران تا به امروز حضور ملموسی داشته است. این گرایش اساساً "غرب گراست. رهبران و تنوریسین های این جریان، روشنفکران تحصیل کرده هایی بودند که فرهنگ مدرن زمانه خود را از اروپا به ایران منتقل نمودند.

حضور اجتماعی این جریان را می توان در انقلاب مشروطیت دید. این گرایش در واپسین سال های دوره دوم مشروطیت (1320 تا 1332) در هیأت دولت مصدق، پرچمدار ملی کردن نفت و استقلال سیاسی ایران بود.

این جریان در دوره انقلاب 57 در مقابل گرایش مذهبی سر تسلیم فرود آورد. ناتوانی جریان ناسیونالیست - لیبرال در ایفای نقش سیاسی موثر در انقلاب 57 را اساساً بایستی در موقعیت طبقاتی آن جستجو کرد. اصلاحات شاه پایه اجتماعی رشد این جریان را تضعیف و آن را خلع سلاح نموده بود. آنان در تمام

طول دوره حکومت شاه، نقشی بیش از یک منتقد بی آزار " پادشاه " را ایفا نکردند. بخشی از این جریان که در اپوزیسیون شاه قرار داشت، قدرت بسیج مردمی خود را از دست داده بود، لذا توان عوام فریبی آن هم در مقایسه با جریان اسلامی محدود بود. در دوره انقلاب 57، متحدین غربی بالقوه جریان ناسیونالیست - لیبرال طرفدار غرب در اپوزیسیون، به توانایی این جریان در کنترل امواج انقلاب اعتماد نداشتند، به همین دلیل جریان مزبور در کسب حمایت از غرب در رقابت با جریان اسلامی سکوی دوم را احراز نمود. در این دوره، این جریان شانس برای کسب قدرت در متن شرایط انقلابی نداشت و تنها در صورتی می توانست به قدرت برسد که دستی از بیرون قادر می بود آن را به جلو براند. این قاعده از زمان فرار بختیار و در طول جنگ ایران و عراق و حتی در حال حاضر هم جاری است و اکنون در زمان حکومت یازدهمین دولت جمهوری اسلامی (دولت روحانی) ، هنوز بقایای این جریان امید خود را برای کسب قدرت، به دخالت نظامی آمریکا و دول غربی در ایران گره زده است.

گرایش بورژوا- لیبرال، چه در قالب جریانهای ناسیونالیست و چه در قالب جریانهای ملی و مذهبی، هم اکنون و بعد از گذشت قریب به سی و شش سال از عمر رژیم اسلامی و در دوره ریاست جمهوری روحانی دردو گرایش اصلی شکل گرفته اند :

_____ **گرایش اصلاح رژیم از درون ؛** که اساسا هدفش این است که زمینه ها ی استحاله رژیم جمهوری اسلامی را در نظم سیاسی و اقتصادی بین المللی از طریق منطبق ساختن ماهیت و ساز و کارهای شکل دهنده آن با منافع طبقه بورژوازی ایران و مشارکت دادن این طبقه در روند تصمیم گیری های کلان سیاسی فراهم کند بدون اینکه تغییر عمده ای در ماهیت حکومت جمهوری اسلامی به وجود بیاورد.

در دو دوره ریاست جمهوری خاتمی، دوم خردادی ها این نقشه را دنبال کردند و شکست خوردند و در حاشیه قدرت قرار گرفتند، اما کل جریان " اصلاح حکومتی " اگرچه تصور نمیرود دیگر از هیچ گونه اقبال توده ای برخوردار باشند، اما اعتراضات عظیم توده ای بعد از انتخابات 1388 و پیروزی روحانی نشان داد که هنوز به طور کامل از

تک و تاب نیافتاده اند و به عنوان راه حلی برای خروج از بحران در محافل بالای رژیم مورد استفاده قرار میگیرند. اکنون در دوره ریاست جمهوری روحانی، اگر جمهوری اسلامی با آمریکا و غرب به توافق های چشمگیری برسد بخشهای بزرگی از این اپوزیسیون که همیشه مترصد سازش در این زمینه ها هستند، یقیناً به روحانی می پیوندند (اگرچه هم اکنون بخش بزرگی از این گرایش عملاً تلویحاً و تحقیقاً به روحانی پیوسته اند). پروژه این گروه از جانب جناح راست تر رژیم از قبیل اصول گرایان و جبهه پایداری و بخشهای وسیعی از سپاه پاسداران، اساساً از آنرو با مقاومت روبرو میشود که آنرا توهم آمیز می دانند و بر این باورند که وارد شدن در این پروسه سرانجام به از هم پاشیده شدن کل رژیم سیاسی کنونی ایران منجر میشود.

بهر رو این گرایش در میان طبقه سرمایه دار ایران از مطلوبیت نسبتاً وسیعی برخوردار است. این طبقه با همه مشکلاتی که از دست رژیم اسلامی تحمل میکند، بقای این رژیم را هزار بار بر سرنگونی آن در نتیجه یک انقلاب ترجیح می دهد. بخشی از نمایندگان سیاسی این طیف هنوز در رده های پائین تر حاکمیت این کشور حضور دارند، و

بخشی دیگر در داخل کشور به صورت احزاب و گروهها
و شخصیت های مستقل به فعالیت قانونی مشغول هستند .

_____ گرایش بورژوا لیبرالی و ناسیونالیست ایرانی؛ این
گرایش به طور طبیعی خود را بدیل قدرت سیاسی بعد از
جمهوری اسلامی میداند. پایگاه اجتماعی این روند در میان
طبقه بورژوازی ایران است که از سیاستهای جمهوری
اسلامی در ضدیت با غرب و امریکا ناراضی است و
سالهاست بخاطر ترس از وقوع یک انقلاب وجود این رژیم را
تحمل کرده است. اقشار بالای طبقه متوسط نیز چشم به قدرت
گیری همین طیف دارند. جریان لیبرالی اگر چه همیشه یک
سری هم در حکومت داشته است اما پس از شکست

جبهه دوم خرداد اساسا در موقعیت اپوزیسیون رژیم قرار
گرفته است و سازمانها و رهبران آنها در خارج کشور فعالیت
دارند. طیف بورژوا لیبرال اپوزیسیون بصورت گروهها ،
احزاب ، افراد و نهادهای مختلف در اقصی نقاط جهان پراکنده
اند. این طیف بارها تلاش کرده اند تحت نامهای مختلف دور
هم جمع شوند اما تا کنون به نتیجه ملموسی نرسیده اند. از
"دموکراسی" و "حقوق بشر" برای آینده ایران وعده می دهند
اما پلانتفرم های ارائه شده از جانب آنها معمولا آنقدر کلی و

تفسیر بردار عرضه میشود که بر اساس آنها میتوان خشن ترین دیکتاتوری ها را هم بنا نهاد! اقتصاد، در ایران آینده مورد نظر آنها در محتوای واقعی خود بر اساس مالکیت خصوصی و بازار آزاد سرمایه داری بنا میشود (چیزی که حتی چپ ترین جناح این طیف هم آنرا انکار نمیکند) یعنی آنها به ترکیب نظام اقتصادی حاکم دست نمی زنند و تنها ادعا می کنند که مجال توسعه آنرا فراهم می سازند. (کاری که هم اکنون دولت روحانی به مراتب بهتر از آنان انجام میدهد). اما همین توسعه هم با چه الگویی؟ وقتی پای ارائه الگوهای اقتصادی به میان میآید آنها چیزی بیش از آنچه که رژیم فعلی ایران تجربه کرده است در چنته ندارند. در این زمینه تنها کارشان این است مواعی را که رژیم جمهوری اسلامی بر سر راه ادغام کامل اقتصاد ایران در بازار جهانی فراهم کرده است، از سر راه بردارند. در راس این اقدامات هم عادی کردن رابطه با غرب قرار دارد (روحانی مشغول آن است). از لحاظ خدمات اجتماعی و رفاهی غالباً می گویند که مکا نیزم های بازار خود بطور اتوماتیک این نیازها را تامین خواهد کرد و از این لحاظ خط مشی بانک جهانی را تمام و کمال می پذیرند (روحانی هم پذیرفته). البته در تبلیغات هم در باغ سبز کشورها ی پیشرفته

صنعتی را بعنوان نتیجه بقدرت رسیدن خود به مردم نشان می دهند. جناح سوسیال دموکراتهای ایرانی هم که در همین طیف می گنجند، وعده هایشان در زمینه های اقتصاد و دموکراسی از نوع الگوهای سوسیال دموکراسیهای اروپایی است اما برای عملی کردن این وعده ها به هیچ تحول اقتصادی در جامعه متکی نیستند.

سوم - گرایش چپ و سوسیالیست، این گرایش از لحاظ عینی، بعد از انقلاب مشروطیت و تحت تأثیر انقلابات 1905 روسیه و متعاقب آن انقلاب بلشویکی 1917، حضور گسترده ای در جامعه پیدا کرده است. مبارزه کارگران و زحمتکشان روستا، مبارزه جوانان برای آزادی، مبارزه زنان با مطالبات پیشرو اجتماعی، مبارزات دهقانان بر علیه فئودالها که همه اینها از لحاظ عینی حرکات چپ جامعه ایران بوده اند، و بسیاری از آنها هم زیر نفوذ همین جریاناتی بودند که خود را سوسیالیست میدانستند.

جریان چپ و سوسیالیست، با همین معنایی که گفته شد در تمام طول تاریخ صد ساله اخیر، همیشه سعی کرده است به عنوان یکی از مدعیان قدرت سیاسی ابراز وجود کند. در جریان انقلاب 1357 در سطح اجتماعی وسیعی ابراز وجود کرد.

شورای کارگران صنعت نفت اعلام کردند که بایستی نماینده ای در شورای انقلاب آتی داشته باشند، کومه له در کردستان بخشی از حاکمیت این منطقه را عملاً در دست داشت. نیروهای چپ در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران در انتخابات مجلس شرکت کردند. در همین رابطه لازم است اضافه شود که؛ حضور طبقه کارگر در انقلاب 57 با اعتصاباتش و سپس با جنبش کنترل کارخانه و شوراهای کارگری به همه نیروهای چپ و رادیکال جامعه نشان داد که سوسیالیسم در ایران بدون اتکا به طبقه کارگر هیچ آینده ای نمی تواند داشته باشد، و همین حضور طبقه کارگر در انقلاب 57 و سالهای بعد از آن در صحنه سیاسی جامعه ایران بود که زمینه های مادی تسلط مارکسیسم بر افکار پوپولیستی در جنبش چپ ایران را فراهم آورد. همین حضور طبقه کارگر در صحنه سیاسی جامعه بود که زمینه پیشروی مارکسیسم را فراهم آورد و کل ادبیات سیاسی نیروهای چپ و رادیکال ایران را تحت تاثیر قرار داد. اگر امروز می بینیم که بر سر پایه ای ترین اصول اعتقاد ی در میان نیروهای چپ رادیکال به درجه مهمی اشتراک نظر وجود دارد و اغلب قریب به اتفاق آنان از حکومت کارگری و سوسیالیسم حرف می زنند و همه نیروی محرکه

انقلاب را طبقه کارگر می دانند، اینها همه حاصل حضور طبقه کارگر در جریان انقلاب و بازتاب نظری آن در سطح جنبش چپ است. البته همین اشتراک نظر بر سرمسائل پایه ای برای طبقه کارگر ایران و جنبش سوسیالیستی آن یک پیشروی تاریخی نیز به حساب میاید.

در سالهای اخیر و در دوره ریاست جمهوری روحانی، ما بیش از پیش شاهد رشد جنبش کارگری در ایران هستیم، که بر بستر آن همچنین شاهد به میدان آمدن طیف نسبتاً وسیعی از فعالین و پیشروان کارگری هستیم، که در این مقطع باهماهنگی بیشتری به مسائل و معضلات جنبش کارگری برخورد میکنند و تلاش برای ایجاد تشکل های توده ای و طبقاتی و ابراز وجود کارگران بعنوان یک طبقه اجتماعی را در دستور قرار داده اند.

بعد از شکست (البته موقتی) پروژه اصلاحات حکومتی در سال 1388 و بی افقی جریانات اپوزیسیون بورژوازی و دامن زدن آنها به استراتژی انتظار در جامعه، این جنبش طبقه کارگر و جبهه (اگرچه هنوز رسماً تشکیل نیافته) چپ جامعه است که تحرک تازه ای به جنبش آزادیخواهانه مردم ایران بخشیده است.

دولت یازدهم جمهوری اسلامی که حسن روحانی آن را دولت تدبیر و امید نامیده در واقع با هدف ایجاد فضای امن برای بهره‌وری سرمایه، روی کار آمده است. یعنی فضای بازار آزاد و رقابت سرمایه‌ها برای سود اندوزی "قانونمند" و استثمار قانونمند کارگران و عملاً دزدی و چپاول قانونمند دسترنج توده‌ها با رعایت و تبعیت از نظم سرمایه جهانی.

شعار، زدودن چپ زدگی و کنار زدن اندیشه سوسیالیستی، در واقع شعار و پرچم این دوره حکومت سرمایه داری حسن روحانی برای جنگ در دوجبهه قدرتمند طبقاتی است، که بی شک با هماهنگی و مشورت با نهادها، دولت‌ها و استراتژی‌های غربی و سرمایه جهانی قصد پیش بردن آنرا دارد.

دولت روحانی، امیدوار است، با برداشتن پرچم آشکار مبارزه، علیه گرایش چپ و سوسیالیستی که فضای سیاسی جامعه ایران را فراگرفته است، در درجه اول به خیال خود، کارگران، زنان، جوانان و در مجموع، چپ جامعه راسکوب و خاموش کند و در درجه دوم، توجه صفوف نا متعارف و نا هماهنگ حامیان مالکیت خصوصی و نظام سرمایه داری ایران و متحدین جهانی خود را، به این دشمن جدی و واقعی، که اندیشه سوسیالیستی و طبقه کارگر است،

جلب نماید. موفقیت کامل در هیچکدام از این دو جبهه برای حکومت حسن روحانی کاری سهل و آسان نیست. در جبهه مبارزه علیه اندیشه سوسیالیستی، میلیونها کارگر و انبوهی از رهبران و فعالین جنبش کارگری، فعالین جنبش زنان، فعالین جنبش دانشجویی، جوانان سکولار و مترقی و انقلابیون کمونیست وجود دارند، که صاحب سه نسل تجربه هستند. از کارگرانی گرفته که با تشکیل کمیته های کارگری، صادرات نفت را، از شریان سرمایه جهانی قطع کردند و ناقوس مرگ دیکتاتوری پهلوی را به صدا درآوردند، تا کارگرانی که حماسه خاتون آباد ها و پتروشیمی ها و اول ماه می ها را آفریدند و کارگرانی که تمامی سیاست ها و توطئه های طراحان نئولیبرالیزم و بانک جهانی و اصلاح طلبان حکومتی را حباب روی آب کرده و پرجم جسارت و رشادت طبقاتی را در اوین و کهریزک به اهتزاز درآوردند.

آنچه که روشن است، داد و فریاد قداره بندهای جمهوری اسلامی و دندان قروچه کردن آنها بخشاً رو به خودی هاست. بعبارت دیگر، مشکل عاجل و فوری دولت سرمایه داری جمهوری اسلامی گرایش صاحب نفوذ سوسیالیستی نیست. اقرار و اولتیماتوم، اعوان و انصار روحانی به نفوذ این

گرایش آخرین تیر ترکش حاکمان سرمایه برای پرکردن شکافهای متعدد و عمیقی است که در جبهه دوم، یعنی جبهه خود بورژوازی ایران وجود دارد.

این شکاف را سیاستهای توسعه اقتصادی رفسنجانی و توسعه توأمان سیاسی و اقتصادی حکومت اصلاحات خاتمی و حکومت پادگانی احمدی نژاد، نتوانست پرکند. پذیرش سیاستهای بانک جهانی و تمکین ناموزون به نظام و سیاستهای نئولیبرالی در دوره‌های قبل، کاری از پیش نبرد.

بخشی از شرکای جمهوری اسلامی، که منطق سرمایه و سود و قاعده همزیستی با سرمایه جهانی را به رسمیت شناخته اند، در تلاشند، برای آماده کردن زمینه مساعد جهت، ورود سرمایه غربی و آمریکائی، هویتی را که، جمهوری اسلامی از انقلاب 1357 به عاریت گرفته بود، یعنی هویت ضد غربی و ضد آمریکائی بودن را از خود دور کنند. غافل از اینکه ضدیت با شیطان بزرگ اگرچه بزرگترین تاکتیک حفظ صفوف خودی و سرکوب انقلاب بود، اما عوارض جانبی متعددی به همراه داشت که دست و پای این رژیم را در پوست گردو قرار داده و خارج شدن از آن کار سهل و آسانی نیست.

مبارزه با شیطان بزرگ و اشغال سفارت آمریکا اگرچه از دیدگاه خمینی، معنای ایدئولوژیک نداشت و منطقاً هم ، مبارزه با سرمایه‌داری و امپریالیزم نبود، اما ، مابه‌لزای اجتماعی آن، فرار بخش قابل توجهی از، سرمایه‌داران ایران شد و مصادره سرمایه‌های کلانی توسط اعوان و انصار خمینی را به‌مراه داشت.

اقدامات و سیاست و فتاوی خمینی عملاً ابزار چپاول و غارت کاربدستان بالای حکومت شد، که از این طریق به ثروتها و سرمایه‌های عظیم و کلان دست یافتند و اکنون نمیخواهند موقعیت خود را از دست بدهند و به شدت در برابر هرگونه موازینی ، مقاومت میکنند.

تمام پروژه اصلاحات خاتمی و قبل از آن رفسنجانی با همین هدف به جریان افتاده بود که فضا و شرایط را برای چپاول سرمایه فراهم کنند. همه میدانند که جبهه اصلاح طلب حکومتی ، ذره‌ای هدف اصلاح طلبانه به مفهوم کم‌ترین بهبود در زندگی توده‌های مردم در برنامه اش نداشت، بلکه همین اهدافی را که امروز روحانی دنبال میکند در سر داشت. میخواست تنش با غرب را کنار بگذارد و دستجات و نهادهای "قانون‌گریز" را کنترل کند و در پرتو قانون اساسی جمهوری

اسلامی راه را برای ورود و صدور سرمایه و بهره بردای و سوداندوزی مشترک از شرایط برده وار کار در ایران هموار کند. رفسنجانی همین را میخواست و خاتمی هم همین هدف را دنبال میکرد. اما هر دو شکست خوردند.

اکنون روحانی نیز بعد از شکست کامل تجربه خاتمی و رفسنجانی میخواهد همین راه و مسیر را طی کند. این بار حکومت روحانی نه فقط با همان معضلات دوره خاتمی و رفسنجانی روبروست، بلکه معضلات بسیار بیشتری بردوش سنگینی میکند.

از یک طرف اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی به مراتب اسفناک تر از سابق است. و از طرف دیگر شکست های قبلی این نوع "اصلاح طلبی" را، هم در جامعه و هم درون حکومت بی اعتبار کرده است. بعلاوه از نظر سیاسی با شکست "اصلاح طلبان حکومتی" جامعه هرچه بیشتر به چپ چرخیده و تمام اپوزیسیون بورژوا لیبرال و ناسیونالیست تقریباً "به میزان زیادی، به انزوا رانده شده اند. جامعه بیشتر و بیشتر پذیرای راه حلهای رادیکال و چپ شده است.

دولت روحانی با زعامت و تدبیر رفسنجانی و امید به وعده های خامنه ای میخواهد جنگ را در دو جبهه ادامه دهد. تداوم

جنگ در این دو جبهه در شرایطی انجام میگیرد که توازن قوا در هیچکدام از این دو جبهه به سود گرایش روحانی تغییر نکرده است و این سیاست پیشتر، حتی در توازن قوای نسبتاً مناسبتر به بن بست رسیده بود.

در توازن قوای کنونی، بحران اقتصادی تعمیق بیشتری پیدا کرده . فشار و تنگناهایی که در نتیجه تداوم این بحران ، به رژیم وارد آمده، افق رژیم را برای تبدیل شدن به یک قدرت برتر منطقه‌ای، تیره و تار کرده . انزوای بین المللی جمهوری اسلامی گسترده تر از آن است که با دیپلماسی لبخند و گشاده روئی تغییر چندانی پیدا کند. هراس از برآمد جنبش کارگری و خیزش‌های توده ای و درماندگی جمهوری اسلامی در کنترل این بحران‌ها، در سطحی نیست که لیبرالی چون روحانی قادر به خنثی کردن آن شود.

در واقع ، درجبهه اپوزیسیون بورژوازی، طرف اصلی اپوزیسیون بورژوا - لیبرال درون و برون حکومت نیست، بلکه طرف اصلی شرکای گرایش سنتی مذهبی صاحب قدرت در جمهوری اسلامی هستند و اختلاف شان با روحانی بر سر افق و راه برون رفت از این بحران‌ها و استراتژی بقاء رژیم

است که، مضمون اصلی نزاع و کشمکش حکومت جمهوری اسلامی را تشکیل داده است. اگر رؤسا و کارگزاران قوای مجریه، مقننه و قضائیه رژیم می‌توانند دعوای خود بر سر مسائل ریز و درشت را نیز به صحن مجلس و مطبوعات و رسانه‌ها بکشانند و پرده از اختلاس‌های کلان و فساد مالی و توطئه‌های پشت پرده علیه همدیگر بردارند و به توصیه‌های ولی فقیه هم بی‌اعتنا باشند، فقط به این دلیل است که، کنترل سکندار رژیم که سپاه پاسداران است، خارج از چهارچوبی است که دولت روحانی به آن دخیل بسته است.

در نظام جمهوری اسلامی منابع اصلی قدرت مانند مؤسسات، بنیادها و پروژه‌های عظیم اقتصادی، نیروهای مسلح سپاه و بسیج و سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی در دست سپاه پاسداران متمرکز است. ولایت فقیه که یکی از ارکان نظام جمهوری اسلامی است و سیاست‌های کلان رژیم می‌باید از زبان ولی فقیه جاری شود در هماهنگی با رهبری سپاه پاسداران امر خود را پیش می‌برد. در واقع سپاه پاسداران مانند یک حزب سیاسی مسلح و پادگانی عمل می‌کند و سکان اصلی هدایت جمهوری اسلامی را در دست دارد. بنابراین در نبرد با جبهه

خودی ، روحانی تنها در صورتی میتواند موفق شود که
قادر باشد کنترل سپاه پاسداران را در دست گیرد. کاری که
رفسنجانی و جناح اصلاح طلب درون حکومت هیچوقت از
عهده آن برنیامد.

فصل یازدهم

جمهوری اسلامی در دوره روحانی

(طبقه کارگروانقلاب آتی)

استنتاج اساسی از تحلیل اوضاع عمومی (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) رژیم جمهوری اسلامی در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی و توازن قوای طبقاتی و محتوای سیاسی جنبش های فی الحال موجود ایران در این دوره، بیانگر این واقعیت است که، برای طبقه کارگر ایران سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق انقلاب یک ضرورت است. اما اگر این ضرورت در توازن قوای کنونی امکان پذیر باشد و رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود ! آیا قدرت سیاسی بدست طبقه کارگر خواهد افتاد ؟ برای پاسخ دادن به این سوال، نخست باید، مروری داشته باشیم بر گرایشهای مهم یا عبارتی به روندهای اساسی در متن تحولات سیاسی جاری در ایران و سپس مختصات وضعیت سیاسی رژیم جمهوری اسلامی در این مقطع معین یعنی در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی را ترسیم نماییم و سپس

باتوجه به توازن قوای طبقاتی و شناخت اساسی ترین دینامیسم انقلاب آتی ایران، روشن کنیم که مولفه های تحقق چنین انقلابی چه هستند.

نخست نگاهی به روندهای اساسی در متن تحولات سیاسی ایران - به محض اینکه حکومت جمهوری اسلامی توانست سلطه خود را برانقلاب توده های مردم در سال 1357 اعمال کند و این اعمال اتوریتته از جانب سرمایه جهانی، مخصوصاً چهارقدرت بزرگ در گوادالوپ به رسمیت شناخته شد، تلاش اساسی حکومت جمهوری اسلامی برای شکست انقلاب و برگرداندن نظم تولید و انباشت سرمایه به روال سابق شروع شد. پروسه شکست انقلاب و سلطه ارتجاع مذهبی برزندگی مردم و شروع و تداوم هشت سال جنگ ارتجاعی باعراق و متعاقب آن مرگ خمینی و تشدید بحرانهای سیاسی و اقتصادی جهانی و پروژات مجدد خواست و مطالبات دمکراتیک و عادلانه توده های مردم، همه و همه مانع ازاین شد که، رژیم جمهوری اسلامی بتواند همانند یک حکومت متعارف سرمایه داری قادر شود سلطه سیاسی و اقتصادی خود را اعمال کند و جایگاه خود را در چرخه سرمایه جهانی بیابد. درسی و شش

سال حاکمیت جمهوری اسلامی ما بطور عینی شاهد چهار روند استراتژیک در متن تحولات سیاسی جاری در ایران بوده ایم :

اول _ روندی است که قوی ترین جناح حکومت را تشکیل داده است. سپاه پاسداران، بیت رهبری و نزدیکان خامنه ای در متن این روند قرار گرفته اند. آنها ظاهراً میخواهند رژیم جمهوری اسلامی را در همان قالبی که خمینی در رأس گرایش سنتی مذهبی به جهانیان معرفی کرد حفظ کنند و نظام سرمایه داری ایران را مطابق الگوی مورد نظر خود اداره کنند. آنها برای اینکار راه و روش خاص و استراتژی خاص خود را دارند. خطوط کلی استراتژی آنها عبارت است از : ندادن هیچ امتیازی به سایر جناحها، مخصوصاً به اصلاح طلبان و بیرون راندن آنها از همه ارگانه‌های حکومتی. تقویت تام و تمام سپاه پاسداران و دستگاه های امنیتی. تداوم سیاست رانت خواری و حامی پروری در حد مقدرات اقتصادی برای خنثی کردن بخش هایی از مردم و دادن امتیازاتی به نیروهای بسیجی و مسلح به منظور تقویت پایه های سرکوب. ایفای نقش منطقه ای در سیاست خارجی و از این طریق تحمیل خود به قدرت های بزرگ بعنوان امر واقع و پیشبرد پروژه اتمی بعنوان مکمل و یا بدیل همین سیاست. تلاش برای رفع موانع ادغام

اقتصاد ایران در بازار جهانی و وارد شدن در بلوک بندی های اقتصادی و سیاسی منطقه ای.

دومین _ روند اساسی دیگر که به نوعی در اوضاع جاری تاثیر جدی داشته است، بعضاً اپوزیسیون و دردوره هائی در حاکمیت بوده، روند اصلاح طلبان حکومتی است. اصلاح طلبان حکومتی، همانند جناح رقیب هدفش بیرون آوردن نظام سرمایه داری ایران از بحران و حفظ اساس رژیم اسلامی است، اما این هدف را از طریق اصلاحات و یا انجام تغییراتی در سیستم موجود تعقیب می کند. آنها آزادی را برای خودی ها و در چهارچوب قوانین توافق شده بازی که در قانون اساسی بیان شده است می خواهند. با ولایت فقیه و شورای نگهبان و سپاه پاسداران به شرط آنکه حد و حدود خود را در دخالت سیاسی بشناسد مشکلی ندارند. آنها محتاطانه از فشار مردم در پائین برای چانه زنی با جناح رقیب در بالا استفاده می کنند. رژیم را از خطر رادیکال شدن جنبش توده ای می ترسانند تا از وی امتیاز بگیرند. آنها در عین حال می کوشند حمایت دولتهای غربی را هم بدست بیاورند. کاری که در انجام آن تا کنون چندان موفق نبوده اند، اما قرائن و شواهد نشان میدهد که

در دوره ریاست جمهوری روحانی این وضعیت دارد تغییر میکند .

این روند از لحاظ اقتصادی اساساً هدفش این است که زمینه های استحاله رژیم جمهوری اسلامی را در نظم سیاسی و اقتصادی بین المللی از طریق منطبق ساختن ماهیت و ساز و کارهای شکل دهنده آن با منافع طبقه بورژوازی ایران و مشارکت دادن این طبقه در روند تصمیم گیریهای کلان سیاسی رژیم ایران را فراهم کند بدون اینکه تغییر عمده ای در ماهیت حکومت به وجود بیاورد.

این جریان با وجود شکستی که در دوره 8 سال ریاست جمهوری خاتمی متحمل شد، بدلیل عدم وجود بدیل دیگری در جریان "انتخابات" دوره یازدهم ریاست جمهوری در ائتلاف با روحانی بار دیگر ابراز وجود کرد. پروژه این روند از جانب جناح راست تر رژیم از آنرو با مقاومت روبرو می شود که اساساً آنرا توهم آمیز می دانند و بر این باورند که وارد شدن در این پروسه سرانجام به از هم پاشیده شدن کل رژیم جمهوری اسلامی منجر می شود. این روند در میان طبقه سرمایه دار ایران از مطلوبیت نسبتاً وسیعی برخوردار است. این طبقه با همه مشکلاتی که از دست رژیم اسلامی تحمل می

کند، بقای این رژیم را هزار بار بر سرنگونی آن در نتیجه یک انقلاب ترجیح می دهد.

سومین _ رونداساسی دیگر، روند لیبرالی سکولاراست. این روند قبلاً دست اندر کار، کنار گذاشتن رژیم بدون گذر کردن از یک انقلاب بود و فعالین این جریان رژیم جمهوری اسلامی را نمی خواستند، اما در همان حال از خطر بوجود آمدن یک شرایط انقلابی هم در جامعه هراس داشتند. لیبرالهای سکولار خوشباورانه امیدوار بودند که جمهوری اسلامی مطابق یکی از نمونه های تغییر رژیم ها در اروپای شرقی، سقوط کند. آنها در واقع برای تحقق این هدف خود استراتژی روشنی نداشتند و فقط به جلب پشتیبانی دولت های غربی امیدوار بودند و تصور می کردند در توازن قوای جهان امروز آلترناتیو دیگری جز آنها شانس به قدرت رسیدن را ندارد. آنها به جلب پشتیبانی طبقه سرمایه دار ایران و بخشهای مرفه طبقه متوسط جامعه امیدوار هستند و توهمات و آرزوهای این اقشار پایه اجتماعی آنها را تشکیل می دهد. حمایت دولتهای غربی از این جریان محتاطانه است، زیرا به قابلیت های آن در کنترل اوضاع ایران بدنبال سقوط رژیم اعتماد ندارند.

نقطه ضعف جریان لیبرالی تنها در استراتژی سیاسی مبهم آنها نیست، در شرایطی که خواست رفاه اقتصادی و اجتماعی و پایان دان به زندگی در زیر خط فقر عمیقاً در جامعه ریشه دوانده است و همین به انگیزه اصلی مردم در روی آوری به اعتراضات توده ای علیه رژیم تبدیل شده است و در شرایطی که کوچکترین تحول دمکراتیک در جامعه هم به درجه ای از رفاه اجتماعی گره خورده است، جریان لیبرالی هیچ آلترناتیو و راه حلی برای پاسخگویی به خواسته‌های اقتصادی و رفاهی توده های مردم ندارند. لیبرالیسم بورژوائی ایران از همان برنامه های اقتصادی نئولیبرالی رایج در سطح جهان پیروی می کند که اجرای این برنامه ها حتی در کشورهای سرمایه داری که به لحاظ سیاسی و اقتصادی در مقایسه با ایران از موقعیت با ثبات تری برخوردارند غیر از سیه روزی بیشتر برای کارگران و اقشار تهیدست جامعه چیزی بدنبال نداشته است. در سالهای اخیر و مخصوصاً " در جریان خیزش عمومی توده های مردم ایران بعد از کودتای انتخاباتی محمود احمدی نژاد در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری و عدم توانائی اپوزیسیون بورژوائی بطور عام و عدم توانایی بورژوا-لیبرالها خاصتاً، موجب شد تا این روند در مبارزه علیه جمهوری

اسلامی ازخانه سرنگونی خواهان به خانه اصلاح طلبان نقل مکان کند و متعاقب آن در جریان انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری و تلاش هرچه بیشتر روحانی برای سازش با غرب و حل بحران هسته ای، این روند بطورکلی به زائده اصلاح طلبان حکومتی بدل شد.

چهارمین _ روند اساسی، روند چپ و رادیکال است. این روند در درون جامعه ایران وجود محسوسی دارد و سازمانهای انقلابی چپ و کمونیست با تفاوت‌هایی در موضع گیریها و شیوه های فعالیت در متن این گرایش فعالیت می کنند. آنها خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و درهم شکستن ماشین دولتی آن در نتیجه تکامل یک شرایط انقلابی هستند. در این میان کمونیستها قدرت و توان خود را از طبقه بالقوه انقلابی جامعه یعنی طبقه کارگر می گیرند. افق پیروزی انقلاب را آمادگی عملی، یعنی سازمانیابی طبقه کارگر در تشکلهای طبقاتی و سیاسی، استراتژی سیاسی روشن، شعارها و مطالبات شفاف و مبانی تاکتیکی درست ترسیم می کنند. نه تنها جنبش کارگری ایران، بلکه سایر جنبشهای اجتماعی آزادیخواهانه و برابری طلبانه زنان، دانشجویان و جنبش انقلابی کردستان از عرصه های مهم کسب مقبولیت اجتماعی

برای این روند و ایجاد توازن قوای لازم برای پیروزی استراتژی و برنامه سیاسی این جریان است. چپ و کمونیسم در جامعه ایران یک نیروی واقعی است، این نیرو در همه جنبش های اجتماعی، مخصوصاً در جنبش کارگری حضور دارد. پیشروی نسبی جنبش کارگری ایران از دهه هشتاد بعد، بدون تلاش پیشروان و فعالین چپ و کمونیست درون این جنبش تقریباً غیرممکن می بود. اکنون نیز تلاش برای سازمانیابی طبقه کارگر از طرف همین بخش از فعالین جنبش کارگری در جریان است. در واقع همین کمونیست ها هستند که مطالبات طبقه کارگر را فرموله کرده اند. در جنبش زنان هم این کمونیست ها هستند، که از موضعی انقلابی برای رهایی زنان مبارزه می کنند. همچنین کمونیست ها در نیم قرن گذشته بخش جدائی ناپذیری از جنبش دانشجویی بوده اند و در سالهای اخیر پرچم مبارزه برای آزادیهای دموکراتیک و طرح مطالبات دیگر جنبش های پیشرو اجتماعی از جانب دانشجویان کمونیست بر افراشته شده است. این بخش از دانشجویان با استراتژی اتحاد با جنبش کارگری نقش بسزائی در اعتراضات دانشجویی و مقابله با سیاستهای سرکوبگرانه رژیم ایفا کردند. در کردستان این کمونیست های سازمان یافته در کومه له

(سازمان کردستان حزب کمونیست) هستند که در رهبری جنبش انقلابی مردم قرار دارند. جنبش نوپای مبارزه برای حقوق کودکان و دهها حرکت آزادیخواه دیگر در جامعه مهر کمونیست های جامعه را بر خود دارد. همینکه به اقرار خود وزیر اطلاعات دولت روحانی که فعالیت سوسیالیست ها و چپ ها را کانون اصلی خطر می داند در دنیای واقع خود بیانگر حضور گسترده چپ ها در جامعه است به این معنا چپ نیروی عظیمی است اما همه شواهد به ما نشان می دهد که نقش چپ و کمونیست های ایران در صحنه سیاسی جامعه به هیچ وجه با میزان نیرو، نفوذ، ظرفیت ها و توان آن خوانایی ندارد و باید به این تناقض پایان داده شود.

مختصات حکومت جمهوری اسلامی در دوره روحانی :

(1) عروج مجدد روند اصلاح رژیم، که از لحاظ محتوای سیاسی تفاوت چندانی با جنبش اصلاحات سیاسی زمان خاتمی و متعاقب آن خیزش 1388 که به جنبش سبز معروف شد ندارد. این روند تمایلی به سرنگونی رژیم از طریق انقلاب ندارد و خواهان اصلاح رژیم، در نتیجه استحاله و تلاش برای

متعارف کردن حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی در هماهنگی با، تمامی شعبات اپوزیسیون بورژوازی رژیم و قدرتهای سرمایه جهانی است.

(2) عدم دستیابی طبقه کارگر به انسجام و یکپارچگی تشکیلاتی یا بعبارت دیگر عدم سلطه طبقاتی کارگران بر سازمان تولید در نتیجه فقدان شکل سراسری کارگران و همچنین عدم انسجام سیاسی در نتیجه نبود پیوند تنگاتنگ میان طبقه کارگروستاد رهبری کمونیستی.

(3) عدم موفقیت گرایش چپ و سوسیالیستی جامعه ایران، در سازماندهی یک قطب سیاسی یا جبهه متحد.

استراتژی جنبش اصلاحات، اعم از آنچه که در دوره ریاست جمهوری محمد خاتمی در حال تکوین بود و متعاقب آن در اواخر ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد به جنبش سبز مشهور شد و اکنون با ویژگیهای خاص خود در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی در حال احیا شدن است، بر این پایه استوار است که رفرمهای مورد نظر این جناح از بورژوازی (لیبرال- رفرمیست) از نظر منافع عمومی سرمایه

داری ایران و همچنین برای بقاء رژیم جمهوری اسلامی تنها آلترناتیو ممکن برای سرمایه داری ایران است. ماهیت طبقاتی یا بعبارت دیگر شأن نزول رفرمها و اقداماتی که جنبش اصلاحات خاتمی مبشرآن بود و موسوی و کروبی سودای ادامه آن را داشتند و اکنون روحانی خود را مجری آن به حساب میآورد خواهان این است که حاکمیت سرمایه دارانه جمهوری اسلامی را بصورتی درآورد، یا بصورتی سازمان دهد که درعرف بین الملل یا درعرف سرمایه جهانی مورد قبول و از نظر سرمایه داران ایران قابل پشتیبانی و مشارکت باشد. تحقق عملی خواست این گرایش البته به این آسانی ها نیست. استراتژی این روند در دوره خاتمی شکست خورد، در جریان خیزش توده های مردم بعد از انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری در سال 1388 باز بدلیل غایب بودن طبقه کارگر و عدم انسجام گرایش چپ و رادیکال جامعه و تنزل رهبری جنبشی که وسیعاً اوج گرفته بود، باز سرکوب شد و شکست خورد و اینک در دوره روحانی، منتهی به شیوه دیگری و با همان ماهیت طبقاتی خواهان متعارف کردن نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی است.

در فضای بعد از خیزش توده ای مردم ایران، روحانی با اتکا به امکانات فراوان مادی و تشکیلات نسبتاً بزرگی که از اصلاح طلبان حکومتی در اختیار داشت و با پشتیبانی ضمنی بیت رهبری و سمپاتی دستگاههای تبلیغاتی غرب توانست هژمونی خود را بر حرکت و جنبش اصلاح رژیم از درون تحمیل کند. در این مقطع اگرچه کاملاً روشن بود که مردم بنا به ماهیت خواست هایی که داشتند و تاکتیک های مبارزاتی که در جریان رودروئی با نیروهای رژیم در جریان خیزش 1388 در پیش گرفته بودند در قالب و چهار چوب اهداف و استراتژی سیاسی روحانی و اصلاح طلبان حکومتی نمی گنجد، با اینحال دیدیم که هنوز اصلاح طلبان حکومتی در غیاب یک آلترناتیو اجتماعی رادیکال و انقلابی، توانستند نفرت و انزجار و اعتراض عمومی علیه رژیم را در انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری به نیروی اهداف ضدانقلابی خود یعنی اصلاح همین رژیم تبدیل کنند. معلوم است که این آلترناتیو می خواهد خواستهای آزادیخواهانه مردم ایران و مطالبات طبقه کارگرا در چهار چوب اهداف ارتجاعی همین رژیم به میخ بکشند. در بسرانجام رساندن این استراتژی، روحانی و اصلاح طلبان حکومت تنها نیستند، اپوزیسیون بورژوازی لیبرال و

سکولار ایران که بخشا در جبهه جمهوری خواهان لائیک گرد آمده اند، از بقایای جبهه ملی گرفته تا احزاب و جریانات سوسیال دمکرات تا حزب توده و اکثریتی ها باصراحت و مشروطه خواهان، و بعضاً احزاب و جریانات ناسیونالیست کردستان بصورت تلویحی، از روحانی و اصلاح طلبان حکومتی پشتیبانی می کنند تا با این استراتژی به تدریج و طی پروسه ای قدرت سپاه پاسداران را کنار بزنند و با اتکا به مکانیسم های مورد پسند سرمایه جهانی حکومت متعارف خود را متحقق کنند. آشکار است که مهم ترین امیدواری روحانی و همه این نیروهائی که در یک قطب و در یک جبهه سیاسی و طبقاتی صف کشیده اند، این است که رهبری اصلاح طلبان حکومتی را بر جنبش های اجتماعی توده های مردم تحمیل کنند، جلو انقلاب توده ای را بگیرند و خواستهای آزادیخواهانه مردم را قربانی اهداف ارتجاعی و سرمایه دارانه خود بنمایند. روشن است که دولت آمریکا و دیگر قدرت های غربی و امپریالیستی با امکانات تبلیغاتی که در اختیار دارند از همین نیروها پشتیبانی می کنند.

آنچه که روند اصلاح رژیم و در مجموع طبقه سرمایه داری ایران بنام دموکراسی می‌خواهند به خورد مردم دهند و بدینوسیله جنبشهای اجتماعی را به انزوا بکشانند، در بهترین حالت کاریکاتوری از یک حکومت پارلمانی از نوع اسلامی آن است که فارغ از محتوای دموکراتیک می‌باشد و تنها در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی بر جامعه است و ابداً نه می‌خواهد و نه می‌تواند، گشایشی در بهبود اوضاع سیاسی و اقتصادی توده های مردم و طبقه کارگر بوجود آورد. بنابراین نه تنها در برابر رژیم فی الحال موجود جمهوری اسلامی، طبقه کارگر چاره ای جز انقلاب ندارد، بلکه در برابر رژیم جمهوری اسلامی اصلاح شده نیز، انقلاب برای طبقه کارگر از نظر عینی یک ضرورت اجتناب ناپذیر می‌باشد. مساله مورد بحث این است که در توازن قوای کنونی، سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی در دوره روحانی چگونه رقم خواهد خورد؟ آیا امیدواری روحانی به خاموش کردن خشم توده ها بیشتر است یا بیم از انقلاب آتی آنان؟ برای پاسخ دادن به این سوالات، نخست باید اذعان کرد که ضروری بودن انقلاب از دیدگاه طبقه کارگر، باتوجه به شاخصهائی که فوقاً" به آن اشاره شد، یعنی پراکندگی طبقه کارگر و ناهماهنگ بودن گرایش چپ و انقلابی در توازن

قوای کنونی، به معنای وقوع قطعی انقلاب نیست. بعبارت دیگر باتوجه به تمام مولفه های اوضاع سیاسی ایران و توازن قوای روندهای بورژوازی و روند سوسیالیستی در چرخه مبارزه طبقاتی، واضح است که بدون حضور یک جنبش نیرومند کمونیستی در صحنه مبارزه طبقاتی ایران، وقوع انقلابی که قادر باشد خواسته های وسیعاً دمکراتیک کارگران و توده های مردم را تأمین کند تقریباً غیر قابل تصور است. بنابراین برای پر کردن خلاء موجود، طبقه کارگر و کمونیستها لازم است با تجزیه و تحلیل دینامیسم انقلاب آتی، آن نیروهای اجتماعی را باز شناسند که تحرک آنها میتواند موجب انقلاب باشد. در این رابطه نخستین نکته این است که انقلاب آتی در ایران از نظر عینی راهی جز پیشروی مدام تا بر انداختن نظام سرمایه داری ندارد، لذا باتوجه به وضعیت ذهنی طبقه کارگر، باتوجه به حاکمیت یک رژیم اسلامی، و همچنین باتوجه به شرایط جهانی، نیروئی میتواند قدرت محرکه و دینامیسم انقلاب آتی ایران باشد که بطور عینی و واقعی بتواند نه تنها، ظرفیت تحقق پایدار خواسته های دمکراتیک توده های مردم، بلکه توان واقعی تأمین خواسته های معیشتی بخش عظیم جامعه یعنی طبقه کارگر را نیز داشته باشد. واضح است که بورژوازی

ایران نه تنها انقلاب نمی خواهد، بلکه کلیت بورژوازی، اعم از آن بخش که در حاکمیت حضور دارد (جمهوری اسلامی) و بخش‌هایی که ظاهراً در جایگاه اپوزیسیون قرار دارند خواهان تغییر به معنای اصلاح جمهوری اسلامی هستند و اگر احیاناً، اینجا و آنجا فلان شخصیت شناخته شده بورژوا یا بهمان حزب و گروه بورژوا و ناسیونالیست داعیه سرنگونی حکومت جمهوری اسلامی یا "حکومت ملایان" هستند، این ادعا ابداً به معنای محور دیکتاتوری لگام گسیخته جمهوری اسلامی نیست و در واقع نوعی سهم خواهی است و بیشتر خاصیت تاکتیکی دارد تا یک مطالبه استراتژیک.

شعبات مختلف بورژوازی ایران (حکومتی و اپوزیسیون) در دوره حاکمیت دولت حسن روحانی در یک مانیفست نوشته نشده به توافق رسیده اند که مانع سرنگونی حاکمیت سرمایه داری جمهوری اسلامی شوند. تلویحاً به توافق رسیده اند زمینه برای تعدیل و استحاله رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را به حکومت اسلامی سرمایه داران فراهم کنند. حکومتی که متعارف باشد. حکومتی که در آن برای سرمایه داران داخلی و خارجی امنیت و سود وجود داشته باشد و حکومتی که حوزه

اقتدارش در منطقه از نظر سرمایه جهانی مشخص باشد و به تعارض و عدم تفاهمی که دیکتاتوری مذهبی بوجود آورده است خاتمه داده شود. آنچه که جای تردید ندارد، این است که اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی و کشورهای بزرگ دنیای سرمایه داری در توازن قوای کنونی، میتوان گفت مطلقاً خواهان وقوع انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق انقلاب توده های مردم نیستند و در واقع توافق ضمنی آنها در این زمینه اصولاً ناشی از این استراتژی است.

بهرجهت، آنچه که روشن است، استراتژی بورژوازی ایران در دوره روحانی کاملاً با استراتژی بورژوازی ایران در هنگام قیام 1357 و حتی با مقطع جنبش توده ای 1388 (ملقب به جنبش سبز) متفاوت است. در قیام 57 بورژوازی ایران خواهان انقلاب بود چون از جهتی امیدی به بقاء و اصلاح رژیم مشروطه سلطنتی نداشت و از جهت دیگر کاملاً مطمئن بود که اسلام سنتی به رهبری خمینی حافظ منافع سرمایه داران و مالکیت خصوصی است و سازش قدرتهای بزرگ جهانی از جمله گردهمایی آمریکا و بریتانیا و آلمان و فرانسه در گوادالوپ نیز، مبین این خواست و تمایل بود. در خیزش 88

نیز بخشی از بورژوازی اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی، مخصوصاً لیبرال‌های لائیک و سکولار که خود را تنها آلترناتیو مناسب میدانستند، دلگرم به پشتیبانی و چراغ سبز قدرتهای امپریالیستی وحشتی از انقلاب نداشتند و در واقع بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی رهبری اصلاح‌طلبان بورژوازی در پایداری از تحقق خواست و مطالبات دموکراتیک توده‌های مردم بود که موجبات سرکوب مردم بی‌باک را فراهم نمود. اما در مقطع کنونی یعنی در دوره حاکمیت روحانی یکی از طبقات اصلی جامعه، یعنی طبقه بورژوازی همراه با قدرتهای بزرگ جهانی، یکصدا با وقوع انقلاب مخالفند. بنابراین واضح است که هیچ بخشی از بورژوازی ایران نمیتواند نیروی محرکه و دینامیزم انقلاب آتی ایران باشد.

دولت روحانی امیدوار است، بتواند جنبش اجتماعی اصلاحات سیاسی در رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را که از دوده قبل شروع شده و تاکنون ناکام مانده است، به سرانجام برساند. روحانی امیدوار است با اقناع تمامی بخشهای بورژوازی ایران و همراهی قدرتهای جهانی موجبات به تسلیم کشاندن و یا حداقل منزوی کردن نیروهای محرکه و دینامیزم

انقلاب آتی ایران را که جوانان، زنان، کارگران، جنبش انقلابی مردم کردستان و دریک کلام نیروهای چپ و انقلابی جامعه هستند، بتواند سرمایه داری بحران زده ایران را از طوفان انقلاب نجات دهد.

برای یک دوره کوتاه بورژوازی ایران قادر شد (دردوره حاکمیت خاتمی) بخشهایی از نیروی محرکه انقلاب را در جهت رسیدن به اهداف شان باخود هماهنگ کند. بعنوان مثال موفق شدند به میزان معینی جنبش دانشجویان را که شاخص حرکت عمومی جوانان بود، باخود همراه کند، اما پویائی گرایش سوسیالیستی و برابری طلبانه جنبش دانشجویی پیشروی اصلاحات را سد کرد. در برخورد به زنان یعنی بخش دیگری از دینامیسم انقلاب آتی ایران، اگرچه پیشروی اصلاح طلبان بکمک لیبرالهای اپوزیسیون و همچنین فمینیست های مسلمان، به مراتب بیشتر از تأثیرگذاری بر جوانان و دانشجویان بود، اما در مجموع بدلیل خصلت اسلامی رژیم، پروژه اصلاحات نتوانست گرایش چپ و سوسیالیستی درون جنبش زنان را کاملاً باخود همسو یا کاملاً منزوی کند. حکومت اصلاحات همچنین در زمان خاتمی توانست بخشی از جریانهای

درگیردجنبش انقلابی مردم کردستان راکه یک جنبش انقلابی وصاحب سنت است، وسوسه وباخودهمراه کند، اما بدلیل عدم توانائی حکومت اسلامی درپاسخ دادن به کمترین مطالبات دمکراتیک مردم کرد وهمچنین افزایش بارانقلابی وسوسیالیستی این جنبش ورنگ باختن هرچه بیشترنفوذ ناسیونالیست ها وبورژوازی کرد، نتوانست توفیق چندانى بدست آورد وکماکان جنبش انقلابی مردم کردستان درمقطع حاکمیت روحانی میتواند بخشی از نیروی محرکه انقلاب آتی ایران باشد. در مورد جنبش کارگری وضع کاملاً متفاوت بود و جنبش اصلاحات دردوره های قبل قادربه پیشروی دراین زمینه نشد و درواقع این تسلیم ناپذیری گرایش سوسیالیستی طبقه کارگربود که رسته های اصلاح طلبان را پنبه کرد و عملاً مانع انزوا وخاموشی سایرجنبشهای اجتماعی گردید و جنبش کارگری موجب شد، پرونده توازن قوای طبقاتی یک باردیگردردوره ریاست جمهوری روحانی گشوده شود.

دردوره حاکمیت حسن روحانی اگرچه هیچ بخشی ازبورژوازی خواهان سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی نیست و تعارض درونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

نیز به میزان فراوانی کاهش پیدا کرده و امیدواری رژیم به توفیق درسازش با سرمایه جهانی هم فزونی یافته، اما خطر خروش توده های مردم برای دستیابی به مطالبات دموکراتیک و خطر طبقه کارگر برای دستیابی به نان و آزادی همچنان برای روحانی و حاکمیت سرمایه داری اسلامی ایران بیمناک است. روحانی برای خنثی کردن چاشنی انقلاب کماکان باید بر نیروهای محرکه یا دینامیسم انقلاب تسلط یابد، کاری که خاتمی در آن شکست خورد.

مهم ترین نیروی محرکه انقلاب آتی طبقه کارگر است و بورژوازی ایران در دوره روحانی به این مسئله واقف است که طبقه کارگر نیز، همانند سایر اقشار و گروه های اجتماعی بستوه آمده ایران، به آزادیهای سیاسی و تحقق مطالبات دموکراتیک نیاز دارد؛ اما منافع پایه ای و بنیانی طبقه کارگر، برخلاف جوانان و دانشجویان و زنان و ملت تحت ستم کرد، در تضاد دائمی با کارکرد نظام سرمایه داری قرار دارد. طبقه کارگر به اعتبار گرایش طبقاتی اش که سوسیالیزم و کمونیزم است بطور واقعی و عینی ناچار است هر درجه از کسب مطالبات دموکراتیک را مستمسکی برای دستاوردهای بعدی خود

قراردهد، بهمین دلیل است که سایر اقشار اجتماعی ممکن است در مقطعی و در نتیجه کمترین رفرمها و اداریه عقب نشینی شوند، در صورتیکه طبقه کارگر بالقوه ناچار است مداماً برای امرار معاش مبارزه کند و نمیتواند باکسب کمترین امتیازات دمکراتیک از سرمایه داری با این طبقه و دولتش به سازش برسد.

بنابراین در صورتیکه یکی از طبقات اصلی جامعه که سرمایه داران هستند، هیچ نقشی در حرکت جامعه بسوی انقلاب نداشته باشند، و وضعیت جنبشهای اجتماعی (زنان، دانشجویان، جنبش انقلابی کردستان و جنبش کارگری، که نیروی محرکه انقلاب آتی به حساب میآیند) بدین صورت عمل کنند که در دوره خاتمی عمل کردند، قطعاً بدون به میدان آمدن و سلطه گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر بر سازمان تولید، وضعیت انقلابی اتفاق نخواهد افتاد. تجارب انقلاب در کشورهای شمال آفریقا و درسهای آن برای مردم ایران، مبین این حقیقت است که خیزشهای توده ای بدون بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر نه تنها قادر نیست کمترین مطالبات دمکراتیک را برای توده های مردم متحقق کند، بلکه در اغلب موارد شرایط را برای ادامه

حیات توده های مردم و مخصوصاً برای طبقه کارگر، به مراتب سخت تر و دشوارتر نموده است.

وضعیت انقلابی و طبقه کارگر !

اگرچه وقوع انقلاب بعنوان یک حادثه اجتماعی مساله پیچیده ایست و به آسانی پیش بینی نمیشود و باز اگرچه تحلیل از توازن قوای طبقاتی، پیش بینی انقلاب آتی ایران را دوچندان بغرنج کرده است، با وجود این امکان خیزشهای توده ای و انفجارهای انقلابی در دوره حاکمیت روحانی، همچنان وجود دارد. احتمال اینکه حادث شدن یک وضعیت انقلابی نتواند، گرایش سوسیالیستی طبقه کارگر را از لحاظ ذهنی (تاجائی که به نخبه گان طبقه کارگر مربوط میشود) باتوجه به کثرت فعالین و رهبران کمونیست درون این طبقه غافلگیر نماید، اما مطمئناً از لحاظ خودآگاهی طبقاتی و سازمانی آمادگی روبرو شدن با چنین موقعیتی را نخواهند داشت. بزرگترین امیدواری حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی در دوره روحانی در درجه اول آمادگی کلیه جناحها و گرایشهای بورژوازی برای انطباق بانرملهای بین المللی و سازش با "شیطان بزرگ" و در درجه دوم عدم آمادگی آلترناتیو حکومت جمهوری اسلامی

است. سرنوشت انقلاب در کشورهای شمال آفریقا و خاورمیانه به مانشان داد که در توازن قوای کنونی پیشروی چنین انقلاباتی تنها به آمادگی طبقه کارگرمربوط است و دل بستن به خیزشهای خود به خودی ممکن است نتایج بس ناگواری پیش آورد.

گسترش روزافزون مبارزات کارگری و نفوذ و اعتبار فعالین و پیشروان ورهبران طبقه کارگر، حاکمیت بورژوازی ایران در دوره روحانی را از این بیمناک کرده است که، در توازن قوای کنونی وبا این تغییرکیفی در طبقه کارگر، در هنگام پیش آمدن خیزشهای عمومی، فعالین سوسیالیست کارگری قادر شوند طبقه کارگرا با رهبری وصف مستقل خودبه میدان آورند. این ترس و دلهره سرمایه داری ایران بسیار جدی و واقعی است. بطور قطع پارامترهای فعالیت برای طبقه کارگری که از حداقل تشکل یابی و سازمان انقلابی خویش بهر مند باشد، در یک برآمدانقلابی تفاوت بسیار زیادی با دوره عادی و غیرانقلابی خواهد داشت. پیشروی در جهت بوجود آوردن تشکل سراسری طبقه کارگر، برای هماهنگی سازمان تولید و همچنین ایجاد یک قطب وجبهه چپ و سوسیالیستی، دو

وظیفه بسیار مهمی هستند که کارگران کمونیست و فعالین و پیشروان کارگری و احزاب و سازمانها و تشکلهای کارگری و سوسیالیستی ، ضروری است برای بهره بردن از موقعیت انقلابی بکارگیرند.

